



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجلس ترویج و تفسیر
قرآنیہ پاکستان



قرآنیہ



معارف قرآنیہ روایے

• ناصر رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلیدهای زندگی: معارف قرآنی روایی

نویسنده:

ناصر رفیعی

ناشر چاپی:

نشر عطش

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	کلیدهای زندگی: معارف قرآنی روایی
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۷	سخن ناشر
۲۹	گفتار یازدهم
۲۹	رزق و روزی
۲۹	تقدیر معیشت
۳۰	دو نکته مهم
۳۰	۱ - همه ملکیت ها اعتباری اند
۳۱	۲- همه جامعه یک پیکرند
۳۲	راه های تقدیر معیشت
۳۲	۱ - تدبیر در مصرف
۳۲	اشاره
۳۳	عذرخواهی زیاد کردن
۳۴	۲- کنترل سطح توقعات
۳۶	۳- رعایت اولویت ها
۴۰	۴- استفاده بهینه
۴۰	انتخاب صحیح الگوی مصرف
۴۳	گفتار دوازدهم عوامل برکت
۴۳	اشاره
۴۳	ضرورت برنامه ریزی
۴۴	رزق مادی و رزق معنوی

۴۵	برکت در زندگی
۴۷	عوامل برکت در رزق و روزی
۴۷	صداقت
۴۸	رفق
۵۱	قناعت
۵۲	استغفار
۵۳	نماز شب
۵۴	جماعت
۵۵	شکرگزاری
۵۶	نکته پایانی
۵۷	گفتار سیزدهم پرسش و پاسخ (۱)
۵۷	اشاره
۵۷	اهمیت گفتار و کلام
۵۹	طعنه زدن و شماتت کردن
۶۷	صبر در برابر طعنه ها
۶۹	قناعت
۷۳	درمان وسواس
۷۸	انواع طعنه و زخم زبان
۷۹	گفتار چهاردهم پرسش پاسخ (۲)
۷۹	استخاره
۸۲	معانی استخاره
۸۴	گناه و رزق و روزی
۸۷	نحس بودن ماه صفر
۸۸	تبعیض میان فرزندان
۹۱	قضای نماز شب
۹۳	گفتار پانزدهم رضایت از زندگی

۹۳ اشاره
۹۳ سه نکته مهم
۹۳ ۱- واقعیتی به نام دنیا
۹۵ ۲- مقایسه صعودی و نزولی
۱۰۰ ۳- به خود سخت نگیریم
۱۰۱ راه های کسب نشاط در زندگی
۱۰۱ ۱- تدبیر داشتن
۱۰۲ ۲- انس گرفتن
۱۰۴ ۳- استفاده از مواهب
۱۰۴ ۴- کار و شغل
۱۰۵ ۵- شیوه برخورد با مشکلات
۱۰۷ گفتار شانزدهم حق مؤمن
۱۰۷ اسلام دین اجتماعی
۱۰۸ حقوق مؤمن
۱۰۹ شمردن مؤمن
۱۱۰ محبت قلبی
۱۱۱ مواسات در اموال
۱۱۲ مواسات در امیال
۱۱۲ غیبت نکردن
۱۱۲ عیادت کردن
۱۱۴ تشییع جنازه رفتن
۱۱۵ دلالت به خیر
۱۱۷ کمک بدون منت
۱۱۹ گفتار هفدهم اخلاق نبوی
۱۱۹ اشاره
۱۲۲ اخلاق پیامبر {صلی الله علیه و آله وسلم}

۱۲۳	روش تربیتی
۱۲۴	رأفت و مدارا کردن
۱۲۶	شرح صدر
۱۲۸	میانه روی
۱۳۱	گفتار هجدهم آسیب های دوستی و معاشرت
۱۳۱	اشاره
۱۳۲	۱- بدگمانی
۱۳۳	۲- تجسس
۱۳۴	۳- تمسخر
۱۳۵	۴- سرزنش
۱۳۷	۵- مراعات حریم و اسرار دیگران
۱۳۸	۶- بد اخلاقی
۱۳۹	۷- تکبر
۱۴۱	گفتار نوزدهم همت بلند
۱۴۱	بلند همتی
۱۴۶	نشانه های بلند همتی
۱۴۶	کار زیبا
۱۴۸	شجاعت
۱۴۸	احسان
۱۴۹	عزت نفس
۱۵۱	دعا
۱۵۲	رد کردن موانع
۱۵۴	غلبه بر زشتی ها
۱۵۶	انواع همت
۱۵۷	راهکار عملی کسب همت عالی
۱۵۹	گفتار بیستم قرآن در زندگی (۱)

۱۵۹	اهمیت قرآن
۱۶۱	معرفی قرآن در نهج البلاغه
۱۶۳	ورود قرآن در زندگی
۱۶۴	انس با قرآن
۱۶۵	معرفت به قرآن
۱۶۷	درک آثار قرآن
۱۷۱	عربی یا فارسی خواندن قرآن
۱۷۴	آداب تلاوت
۱۷۸	تدبر در قرآن
۱۸۲	نکته تربیتی
۱۸۳	گفتار بیست و یکم قرآن در زندگی (۲)
۱۸۳	پیشرفت دنیوی و اخروی با قرآن
۱۸۵	بهره بردن از قرآن برای همه
۱۸۷	اسلام آوردن با ده دستور قرآنی
۱۹۳	گفتار بیست و دوم قرآن در زندگی (۳)
۱۹۳	اخلاق در قرآن
۱۹۵	مسأله بهانه جویی و لجاجت
۱۹۵	تفاوت استقامت و لجاجت
۱۹۷	الجاجت در قرآن
۲۰۱	عوامل لجاجت
۲۰۳	آثار لجاجت
۲۰۵	درمان لجاجت
۲۰۹	گفتار بیست سوم قرآن در زندگی (۴)
۲۰۹	قرآن، معیار سنجش
۲۱۰	دوستی و دشمنی برای خدا
۲۱۳	وفای به عهد و تقوا

- ۲۱۹ اقسام صبر
- ۲۲۲ درست معرفی کردن دین
- ۲۲۵ توکل
- ۲۲۵ ملاک محبت خدا در روایات
- ۲۲۶ عفت ورزیدن
- ۲۲۷ شاد کردن دل مسلمان
- ۲۲۹ گفتار بیست و چهارم قرآن در زندگی (۵)
- ۲۲۹ چینش مطالب در قرآن
- ۲۳۱ چرا خداوند عده ای را دوست ندارد!؟
- ۲۳۳ گناه و کفران و ربا
- ۲۳۴ ستمگران
- ۲۳۶ اسراف کاران
- ۲۳۷ مفسدین
- ۲۳۹ ارتباط محبت خدا با فقر و ثروت
- ۲۴۲ فخر فروشان و متکبران
- ۲۴۵ لعن شدگان خداوند
- ۲۴۷ راه بازگشت به سوی خدا
- ۲۴۸ نکته پایانی
- ۲۵۹ درباره مرکز

کلیدهای زندگی: معارف قرآنی روایی

مشخصات کتاب

سرشناسه: رفیعی محمدی، ناصر، 1344 -

عنوان و نام پدیدآور: کلیدهای زندگی: معارف قرآنی روایی / ناصر رفیعی.

مشخصات نشر: قم: نشر عطش، 1396.

مشخصات ظاهری: 240 ص.؛ 21×14/5 س. م.

فروست: سلسله مباحث برنامه سمت خدا.

شابک: 70000 ریال 3-30-7429-600-978

یادداشت: کتابنامه: ص. 237-240؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: راه و رسم زندگی (اسلام)

Conduct of life -- *Religious aspects -- Islam

اخلاق اسلامی

Islamic ethics

راه و رسم زندگی -- جنبه های قرآنی

Conduct of life -- Qur'anic teaching

رده بندی کنگره: BP258

رده بندی دیویی: 297/72

شماره کتابشناسی ملی: 3792462

اطلاعات رکورد کتابشناسی: رکورد کامل

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) الله تعالی فرجه) اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

ص: 3

سلسله مباحث برنامه سمت خدا

کلید های زندگی

معارف قرآنی روایی

ناصر رفیعی

ص: 4

فهرست مطالب

- سخن ناشر..... 13
- گفتار یازدهم: رزق روزی..... 15
- تقدیر معیشت 15
- دو نکته مهم..... 16
- 1- همه ملکیت ها اعتباری اند 16
- 2- همه جامعه یک پیکرند 17
- راه های تقدیر معیشت 18
- 1- تدبیر در مصرف..... 18
- 2- کنترل سطح توقعات..... 18
- 3- رعایت اولویت ها 22
- استفاده بهینه 26
- انتخاب صحیح الگوی مصرف..... 26

گفتار دوازدهم: عوامل برکت.....29

ضرورت برنامه ریزی29

رزق مادی و رزق معنوی30

برکت در زندگی31

عوامل برکت در رزق و روزی.....33

صداقت.....33

رفق.....34

قناعت....37

استغفار...38

نماز شب.....39

جماعت...40

شکرگزاری.....41

نکته پایانی42

گفتار سیزدهم: پرسش و پاسخ (1)43

اهمیت گفتار و کلام43

خطرات و آفات زبان44

طعنه زدن و شماتت کردن.....45

صبر در برابر طعنه ها53

قناعت55

درمان وسواس59

انواع طعنه و زخم زبان64

گفتار چهاردهم: پرسش و پاسخ (2).....65

استخاره65

معانی استخاره.....68

گناه و رزق و روزی.....70

نحس بودن ماه73

تبعیض میان فرزندان.....74

قضای نماز شب77

گفتار پانزدهم: رضایت از زندگی.....79

سه نکته مهم79

1- واقعیتی به نام دنیا79

2- مقایسه صعودی و نزولی.....81

3- به خود سخت نگیریم86

راه های کسب نشاط در زندگی.....87

1- تدبیر داشتن87

2- انس گرفتن88

3- استفاده از مواهب90

4- کار و شغل.....90

5- شیوه برخورد با مشکلات.....91

گفتار شانزدهم: حق مؤمن.....93

اسلام دین اجتماعی93

- 94.....حقوق مؤمن
- 95.....بزرگ شمردن مؤمن
- 96.....محبت قلبی
- 97.....مواسات در اموال
- 98.....مواسات در امیال
- 98.....غیبت نکردن
- 98.....عبادت کردن
- 100.....تشیع جنازه رفتن
- 101.....دلالت به خیر
- 103.....کمک بدون منت
- 105.....گفتار هفدهم: اخلاق نبوی
- 105.....نگاهی به شخصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- 108.....اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- 109.....روش تربیتی
- 110.....رأفت و مدارا کردن
- 112.....شرح صدر
- 114.....میانه روی
- 117.....گفتار هجدهم: آسیب های دوستی و معاشرت
- 118.....1- بدگمانی
- 119.....2- تجسس

- 3- تمسخر....120
- 4- سرزنش121
- 5- مراعات حریم و اسرار دیگران.....123
- 6- بد اخلاقی...124
- 7- تکبر.....125
- گفتار نوزدهم: همت بلند.....127
- بلند همتی127
- نشانه های بلند همتی.....132
- کار زیبا132
- شجاعت134
- احسان134
- عزت نفس135
- دعا137
- رد کردن موانع.....139
- غلبه بر زشتی ها140
- انواع همت142
- راهکار عملی کسب همت عالی.....143
- گفتار بیستم: قرآن در زندگی (1)145
- اهمیت قرآن.....145
- معرفی قرآن در نهج البلاغه.....147

- 149.....ورود قرآن در زندگی.....
- 150.....انس با قرآن.....
- 151.....معرفت به قرآن.....
- 152.....تفسیر قرآن.....
- 153.....درک آثار قرآن.....
- 157.....عربی یا فارسی خواندن قرآن.....
- 160.....آداب تلاوت.....
- 164.....تدبر در قرآن.....
- 168.....نکته تربیتی.....
- گفتار بیست و یکم: قرآن در زندگی (2)
- 169.....پیشرفت دنیوی و اخروی با قرآن.....
- 171.....بهره بردن از قرآن برای همه.....
- 173.....اسلام آوردن با ده دستور قرآنی کنار.....
- 179.....گفتار بیست و دوم: قرآن در زندگی (3).....
- 179.....اخلاق در قرآن.....
- 181.....مسأله بهانه جویی و لجاجت.....
- 181.....تفاوت استقامت و لجاجت.....
- 183.....لجاجت در قرآن.....
- 187.....عوامل لجاجت.....
- 189.....آثار لجاجت.....
- 191.....درمان لجاجت.....

- گفتار بیست و سوم: قرآن در زندگی (4) 195
- قرآن، معیار سنجش 195
- دوستی و دشمنی برای خدا 196
- وفای به عهد و تقوا 199
- صبر 203
- اقسام صبر 205
- درست معرفی کردن دین 208
- نیکوکاری 209
- توکل 211
- ملاک محبت خدا در روایات 211
- عفت ورزیدن 212
- شاد کردن دل مسلمان 213
- گفتار بیست و چهارم: قرآن در زندگی (5) 215
- چینش مطالب در قرآن 215
- چرا خداوند عده ای را دوست ندارد؟! 217
- گناه و کفران و ریا 219
- ستمگران 220
- اسراف کاران 222
- مفسدین 223
- ارتباط محبت خدا با فقر و ثروت 225
- فخر فروشان و متکبران 228

لعن شدگان خداوند 231

راه بازگشت به سوی خدا 233

نکته پایانی 234

منابع و مأخذ 237

ص: 12

امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا، فَقُلْتُ لَهُ فَكَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: «يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا» خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند. پرسیدند: چگونه امر شما احیا می شود؟ فرمودند: علوم ما را یاد بگیرد و به مردم بیاموزد که اگر مردم زیبایی های کلام ما را بدانند قطعاً از ما پیروی می کنند.» (1)

مطالعه و یادگیری روایات اهل بیت (صلی الله علیه و آله وسلم) و علاوه بر نشاط و حیات جان و دل انسان، (2) موجب پیروی بیشتر از خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و فراهم شدن زمینه برای زندگی خدایی و معنوی است. مقدار روزی معنوی هر فرد را با نگاه به انس و بهره مندی او از آیات و احادیث میتوان فهمید. «کلیدهای زندگی» جلد دوم از معارف قرآنی روایی است که با استناد به آیات و روایات راهکارها و نسخه های اخلاقی فراوانی را برای ایجاد نشاط بیشتر در زندگی در خود جای داده است.

ص: 13

1-1- معانی الأخبار، ص 180 .

2-2- امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ. هَمَانَا أَحَادِيثَ مَا قَلْبَ هَا رَا حَيَاتٍ مِي بَخْشُدَ»: الخصال، ج 1، ص 22.

کتاب حاضر متن سخنان حجت الاسلام و المسلمین استاد رفیعی در برنامه «سمت خدا» از شبکه سوم سیما است که پس از پیاده سازی و ویرایش به خوانندگان عزیز تقدیم می شود. از آنجا که متن کتاب از گفتار به نوشتار آمده و بیان گفتاری معارف سلیس تر و روان تر از نگارش آن است، سعی ویراستار در حفظ قالب گفتاری موجب مشاهده برخی واژگان گفتاری در متن است.

در پایان از تمامی عزیزانی که در تدوین این کتاب ما را یاری داده اند صمیمانه سپاسگزاریم و امیدواریم خواننده محترم ما را از نظرات خود محروم نفرماید.

و من الله توفیق

ناشر

ص: 14

گاهی تصور می شود که افزایش رزق و روزی صرفاً به منزله افزایش داشته های ماست. در حالی که باید قدر چیزهایی را که داریم بدانیم و این با قناعت میسر می شود. در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) این فرموده اند: قناعت ثروتی بی پایان است. (1) و چقدر خوب است که ما در مسیر زندگی خود قناعت پیشه باشیم. و از اسراف دوری کنیم، مسیر اعتدال در پیش بگیریم. این شروع خوبی برای بحث امروز ما است که به فرهنگ اعتدال در اسلام بپردازیم که شاید اشاره ای هم به اصلاح الگوی مصرف باشد که امسال (2) هم به این نام مزین شده است.

بحث های قبل این بود که حالا مثلاً چه کار کنیم که روزی ما حرام

ص: 15

1-1- «الْقِنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنِي». روضة الواعظین، ج 2، ص 454

2-2 - سال 1388 .

نشود، روزی ما حلال باشد، روزی ما افزایش پیدا بکند. اما بحث فعلی این است که یک نفر با یک حقوق مشخص، با یک درآمد مشخص چطور برنامه ریزی کند که در زندگی کم نیاورد. همین تعبیری که در روایات تحت عنوان «تقدیر المعیشتة» با تدبیر در معیشت آمده است.

دو نکته مهم

1 - همه ملکیت ها اعتباری اند

من دو نکته بگویم بعد آن توصیه ها را فهرست وار مطرح می کنم. نکته اول این که ملکیت هر مالی در این عالم متعلق به خدا است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «الْمَالُ مَالُ اللَّهِ» همه مال ها، مال خداست. «جَعَلَهُ وَدَائِعَ عِنْدَ خَلْقِهِ» (1) و به عنوان ودیعه و امانت نزد مردم گذاشته است. شما اگر عنایت فرموده باشید قرآن کریم وقتی سفارش به اتقاق می کند می فرماید: «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

(2) «از آنچه به آنان روزی دادهایم». از آن چیزی که ما به شما دادیم انفاق کنید. یعنی مال، مال خود شما نیست. این نکته اول که بدانیم ما صرفاً در این عالم یک امانت دار هستیم. مال من، خانه من، زندگی من مطرح نیست. نقل شده است رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی در کوچه های مدینه سوره ء تکاثر را می خواندند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (3) بعد می فرمودند:

ص: 16

1- مستدرک الوسائل، 1-ج 13، ص 52.

2-2- سوره بقره، آیه 3

3-3- سوره تکاثر آیه 1 و 2

«يَقُولُ إِنَّ آدَمَ: مَالِي مَالِي، وَ هَلْ لَكَ مِنْ مَّا لِكَ»؛ (1) آدم ها مدام می گویند: مال من! مال من! این ها مال تو نیست. مگر آن چیزی را

که بخوری یا انفاق کنی یا لباسی که بخری) شما ملاحظه بفرمایید کسی که ثروتمند هم باشد در داخل قبر هیچ کدام از اینها را با خود نمی برد و بیش از آن چیزی که بدن او نیاز دارد نمی تواند مصرف کند. پس نکته اول این که ما در این عالم فقط امانت دار هستیم و ملکیت ها اعتباری است.

2- همه جامعه یک پیکرند

نکته دوم آن است که ما باید توجه کنیم که: «الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ» (2) همه جامعه مثل یک پیکر هستند.

اعضای پیکر را تصور کنید، این دست نسبت به دست دیگر با چشم ها، این ها نمی توانند نسبت به یکدیگر بی تفاوت باشند. شما می بینید یک وقتی اگر دندان درد می کند چشم شما هم به خواب نمی رود. دست شما هم رویش می آید و او را محافظت می کند. حتی اشک شما هم ممکن است جاری شود. پای شما هم کمک می کند که یک مقدار راه بروید. اگر شبی دندان شما درد بگیرد شما نمی توانید به چشم خود بگویید به شما ربطی ندارد؛ شما بخواب، چه کار دارید می گوید: نه من خوابم نمی برد. این درد روی من هم اثر دارد.

ص: 17

1-1- مجموعه ورام، ج 1، ص 130.

2-2- الکافی، ج 2، ص 129.

چو عضوی به درد آورد روزگار *** دگر عضوها را نماند قرار

پس نکته دوم این است که ما باید توجه کنیم که جامعه یک پیکر است. این طور نیست که فکر کنیم فقط خود من، حتی در این قضیه نباید به ملیت، نژاد و ... توجه کرد. آن طرف عالم کسی شب سرگرسنه به زمین بگذارد ما پیش خدا مسئول هستیم.

از این دو نکته می خواهیم نتیجه ای بگیریم که ارتباط آن را پس از توصیه هایی که عرض کردم، بیان خواهیم کرد. .

راه های تقدیر معیشت

1 - تدبیر در مصرف

اشاره

در اسلام برای مصرف و برای مخارج زندگی سفارش هایی در روایات داریم. یکی از آنها تدبیر است، یعنی برنامه ریزی در حدیث زیبایی امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: چهار چیز دولت ها و حکومت ها را به هم می ریزد. شما فکر کنید این چهار چیز که حکومتی را به هم می ریزد بر خانه و زندگی چه بلایی به وجود می آورد. فرمود:

«يُسْتَدَلُّ عَلَىٰ إِذْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعٍ» چهار چیز باعث فروپاشی دولت ها و حکومت ها است. «سُوءُ التَّدْبِيرِ» یکی برنامه ریزی غلط. دوم «قُبْحُ التَّبْدِيرِ» ریخت و پاش زیاد است و اسراف که در زندگی صورت می گیرد. «وَقِلَّةُ الْأَعْتِبَارِ» عبرت نگرفتن از عملکرد گذشتگان. و چهارم «وَكَثْرَةُ الْأَغْتِرَارِ» (1) دولت ها و افرادی که خیلی اشتباه می کنند و خیلی می گویند ببخشید،

ص: 18

برنامه ریزی غلط، اسراف، عبرت نگرفتن از گذشتگان و اشتباه زیاد که طبیعتاً منجر به عذرخواهی زیاد می شود. قول دادیم سه ماه دیگر، نشد شش ماه. قول دادیم فلان چیز را بدهیم، نشد انشاء الله سه ماه دیگر. و نمونه های دیگر.

بحث من روی نکته اول آن است: «سوء التَّديبِ». گاهی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیه السلام) می رسیدند تقاضای مؤعظه می کردند، امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«التَّديبُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ؛»⁽¹⁾ برنامه ریزی قبل از کار شما را از پشیمانی حفظ می کند.»

یکی از مشکلات ما در بحث مصرف این است که چه کار کنیم که الگوی مصرف اصلاح بشود؟ چه کنیم تا در حساب و کتاب زندگی کم نیاوریم؟ خانواده ها چگونه می توانند با داشته های خود زندگی را بچرخانند؟

می دانیم که درآمد افراد متفاوت است. کسی کارمند یک بانک است. یکی معلم است، فرض کنید فردی ماهی پانصد هزار تومان حقوق می گیرد. خانواده ای پنج نفره دارد، می خواهد دختر شوهر بدهد. دوست دارد حج و عمره هم برود، بالأخره عید و غیر عید در مناسبت ها مهمان هم دارد، این باید یک برنامه ریزی کند، چه مقدار از این پانصد هزار تومان را برای جهیزیه دخترش کنار بگذارد. مقداری از آن را برای تحصیل پسرش، مقداری برای پرداخت قبض آب و برق و مسائل دیگر که به قول یکی از

ص: 19

دوستان گاهی از قبض روح هم سخت تر است، کنار بگذارد.

قدیمی ها می گفتند: ما یک خرج داریم، یک برج، به خانه آمدیم آبگرمکن سوراخ شده است. حالا چقدر هزینه می خواهد؟ صد تومان، پنجاه تومان. پس یک موارد این چنین هم داریم؛ تدبیری که برای هزینه های ضروری می کند.

مثلا صد تومان برای او باقی می ماند. خانم ما هستیم و این صد تومان پس نمی تواند مهمانی های سنگین بگیرد، نمی تواند مبلمان دو، سه میلیونی بخرد. نه این که بگوید خوب الآن می خریم، بعدا پرداخت می کنیم، پس مخارج ضروری چه می شود؟ علت بخشی از گرفتاری های ما عدم برنامه ریزی و تدبیر است.

2- کنترل سطح توقعات

البته نکته قابل توجه این است که این تدبیر میسر نمی شود مگر این که سطح توقعات خود را پایین بیاوریم.

بله؛ برنامه را باید براساس پایین ترین سطح توقعات خود برنامه ریزی کرد. به عبارت دیگر چشم و هم چشمی نکنیم. جای نگاه به زندگی دیگران به نیازهای زندگی خودمان توجه کنیم. در ادامه روایت «الْمَالُ مَالُ اللَّهِ» حضرت فرمودند:

خدا به شما فرمان داده است: «أَنْ يَأْكُلُوا مِنْهُ قَصْدًا» (1) در مصرف میانه رو باشید. «وَيَلْبَسُوا مِنْهُ قَصْدًا» لباس شما میانه روی باشد.

ص: 20

یکی از بزرگترین توصیه های اسلامی در زندگی ما اعتدال است. خداوند متعال در سوره مبارکه فرقان دوازده ویژگی از بندگان برجسته خود می شمارد؛ «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...» (1) دوازده ویژگی دارد. قرآن را در مقابل خود بگذاریم ببینیم چه مقدار از این ویژگی ها در ما وجود دارد. یکی از آنها میانه روی و اعتدال است:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا» (2) وقتی اتفاق می کنند اسراف نمی کنند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه متقین صد و ده صفت برای متقین شمرده اند، فرمودند: « مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ ، » (3) لباس آنها میانه روی است. مقصود از لباس، پوشش زندگی آنهاست.

پس نخستین توصیه، برنامه ریزی و تدبیر در زندگی است که متأسفانه این موضوع مقدار زیادی فدای چشم و هم چشمی شده است. واقعا یک خانم وقتی می بیند درآمد همسرش فلان مقدار است، چه ضرورتی دارد برای هر عروسی یک لباس، برای هر مناسبتی یک پوشش. واقعا الگوی مصرف به هم ریخته است. هنوز به یاد داریم در یک خانه والدین، فرزندان، عروس ها، دامادها با همدیگر زندگی می کردند، سر یک سفره می نشستند. علاوه بر آب و برقی که کمتر مصرف می شد، افسردگی هم کمتر و نشاط بیشتر بود. الان آقا می گوید: من خانه دارم، زیر زمین آن

ص: 21

1-1 -سوره فرقان، آیه 13

2- همان ، آیه 67 .

3- نهج البلاغه ، خطبه 193.

خالی است، بالای آن خالی است، پسر من می گوید: من خانه مستقل میخوام. عروس می گوید: من پیش مادر شوهر زندگی نمی کنم. چرا؟ چه اشکالی دارد؟ چرا با هم کنار نمی آییم؟ چرا نمی خواهیم کمی لطیف تر باشیم، کمی ساده تر، راحت تر و شادتر زندگی کنیم؟ لذا ملاحظه بفرمایید ساده ترین خانه را پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اکرم داشته است، همین جایی که الآن قبر حضرت است.

در روایات اهل بیت (علیه السلام) بسیار سفارش شده است که در مسائل مالی به پایین دست خود نگاه کنید نه به بالا دست؛ تا احساس کمبود نکنید. تا دیگر احساس نداری نکنید. اگر انسان به آنچه که دارد راضی نشود، همه عمرش ناراضی خواهد بود.

3- رعایت اولویت ها

توصیه سوم مراعات اولویت ها است. شخصی خدمت رسول خدا آمد، عرض کرد یا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) ! من دو دینار در راه خدا می خواهم انفاق کنم؛ توصیه شما چیست؟ رسول خدا فرمود: «أَلْكَ وَالِدَانِ؟» پدر و مادر داری؟ گفت بله یا رسول الله. فرمود: «أَنْفَقَهُمَا عَلَيَّ وَالِدَيْكَ» این دو درهم را اول برو به پدر و مادر خود بده.

می دانید پدر و مادر واجب النفقة اولاد هستند. وظیفه آن ها است و منتی هم بر آن ها ندارند. رفت و پول را داد. دوباره آمد و عرض کرد: یا رسول الله! دو دینار دیگر میخوام انفاق کنم. حضرت فرمود: اولاد داری؟

- بله یا رسول الله.

- به اولاد خود بده.

مرتبه سوم آمد. دو دینار دیگر. فرمود همسر داری؟ گفت بله. به همسرت. مرتبه چهارم. فرمود خادم داری؟ عرض کرد بله. فرمود به خادم خود. مرحله پنجم فرمود به فقیر و مستمند. (1)

این روایت چه می‌خواهد بگوید؟!

ابو ایوب انصاری، باغی داشت. وقتی این آیه را تلاوت کرد

« لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » (2) به نیکی نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.

تصمیم گرفت باغش را انفاق کند. نزد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: یا رسول الله! این باغ «مِمَّا تُحِبُّونَ» من است. می‌خواهم این را انفاق کنم حضرت فرمود: «بَخَّ بَخَّ مَالٌ رَابِحٌ لَكَ» آفرین! آفرین! این مالی است که به تو سود می‌رساند. اما از خویشاوندان خود شروع کن. (3)

مراعات اولویت‌ها منظور است. این اولویت بندی باید در زندگی لحاظ شود حتی در انفاق کردن و صدقه دادن. عرض کردم: برای اداره خانه و خانواده نیاز به تدبیر و برنامه ریزی است، در برنامه ریزی باید اولویت‌ها را لحاظ کرد. مثلاً اولویت اول خانه من چیست؟ واقعا مبیل اولویت دارد؟ تعویض فرش اولویت دارد یا خرید رایانه برای فرزندم؟

ص: 23

1-1 - تهذیب الاحکام، ج 6، ص 172 .

2-2 - سورة آل عمران، آیه 92 .

3-3 - مجمع البیان، ج 2، ص 792

خانواده ای را می شناسم که اصلاً نیاز به رایانه ندارد، اما از روی چشم و هم چشمی چون باجناب او، چون برادر خانم او، چون برادر او در خانه خود رایانه یا لپ تاپ دارد، رایانه خریده است. آقایی می گفت: کسی به کتاب فروشی ما آمده بود، گفت: می شود یک کتاب آبی رنگ به ما بدهید که پانزده سانت قد و دو سانت قطر داشته باشد. گفتم: من تا به حال نشنیده ام کسی این طور کتاب بخرد. موضوع آن چه باشد؟ گفت: موضوع آن مهم نیست. من کتابخانه ای دارم که می خواهم کاملش کنم. یعنی کتابخانه در بعضی از خانه ها جنبه تجملاتی دارد، قطعاً چنین مواردی جزء اولویت ها قرار نمی گیرد.

نحوه برنامه ریزی ما برای کارها خیلی مهم است. الحمدلله فرهنگ وقف برای امام حسین (علیه السلام) در کشور ما جا افتاده است. خیلی هم خوب و عالی است. شعائر حسینی باید تعظیم شود. چرا که ما هر چه داریم به برکت امام حسین (علیه السلام) ما داریم. اما اثبات شیء، نفی ماعدا نمی کند. من اگر گفتم: شما آدم خوبی هستید، به معنای آن نیست که بقیه بد هستند. اگر گفتند: برای امام حسین (علیه السلام) وقف کنید معنایش آن نیست که در جای دیگر وقف نکنیم. الآن خرج تحصیل دانشگاه آزاد واقعاً کمر بعضی خانواده ها را شکسته است. خوابگاه های دانشجویی، بحث ازدواج، بحث جهیزیه. چه اشکالی دارد افرادی در این زمینه ها وقف را اولویت بدهند.

پس اول تدبیر بعد مراعات اولویت ها، هم اولویت بندی در کارها برای خانه و خانواده و هم اولویت بندی بین افراد .

نکته ای که به ذهن می رسد این که نمی توان منکر تضاد طبقاتی در جامعه شد. بخشی از جامعه رفاه دارند و راحت زندگی می کنند. حتی اگر برنامه ریزی هم نداشته باشند و اولویت ها را هم مراعات نکنند. بعضی ها هم برعکس دچار مشکلاتی هستند، چه بسا با برنامه ریزی و تدبیر و مراعات اولویت ها هم سامان نمی گیرند. چه کار باید کرد؟

اختلاف طبقاتی همیشه وجود داشته است و وجود خواهد داشت. این اختلاف هم بین کافران و مشرکان دیده می شود. مانند قارون و فرعون با فلان کافر فقیر، و هم بین بندگان صالح خدا و حتی انبیا (علیه السلام) مثلاً حضرت ایوب (علیه السلام) فقیر فقیر بوده است و حضرت سلیمان ثروت مند ثروت مند.

این که چه عواملی اختلاف طبقاتی را به وجود می آورند و با چه عواملی رزق و روزی ما را کم یا زیاد می کنند، خارج از بحث ماست.

گفتیم: ما موظفیم در اداره زندگی خود برنامه ریزی و اولیت بندی داشته باشیم، چه ثروتمند باشیم چه فقیر.

ثروتمند بدون برنامه ریزی و مراعات اولویت ها می تواند زندگی خود را بگذراند اما آیا ثروتمند حق دارد اسراف کند؟ حق دارد نعمت خدا را تباه کند؟ آیا برای وظایف دینی خود مثل خمس و زکات و ... نیاز به حساب و کتاب ندارد؟ و حتی برای جلب بیشتر رضایت خدا در صدقه دادن باید اولویت بندی کرد، اگرچه نفس صدقه دادن حتی بدون مراعات اولویت ها هم ثواب دارد، اما با رعایت آن اجر و ثواب بیشتری می برد.

همچنین فقیر هم موظف است با برنامه و ضابطه زندگی کند. اگر چه این برنامه، همه مشکلات او را حل نکند.

در ارتباط با اصلاح الگوی مصرف توصیه چهارم که خیلی مهم است استفاده بهینه است.

استفاده بهینه یعنی انتخاب بهترین روش ها برای استفاده از دارایی ها و داشته های مان. کسی که ماشین دارد، برای رفتن به محل کار می تواند از وسیله نقلیه عمومی هم استفاده کند. گاهی همین ماشین های تک سرنشین علاوه بر ایجاد ترافیک، اتلاف عمر، درد سر پارک، هزینه بنزین و ... نه تنها وسیله رفاه بیشتر نیست، بلکه وسیله عذاب بیشتر صاحب ماشین است. عدم استفاده درست از تلفن، از کاغذ، از مواد خوراکی و ... معمولاً موجب اسراف می شود. در حالات امام خمینی (رحمة الله) خواندم که ایشان وقتی دستمال کاغذی را از داخل جعبه در می آوردند که دو برگ است - یکی را استفاده می کردند و دیگری را بر می داشتند داخل جعبه دستمال می گذاشتند.

پس در کنار برنامه ریزی و مراعات اولویت ها، باید یاد بگیریم که از داشته های مان چگونه استفاده کنیم.

انتخاب صحیح الگوی مصرف

امام صادق (علیه السلام) گندم داشتند، ذخیره می کردند. اشکال ندارد کسی برنامه ریزی کند، مخارج سال خود را، مخارج هفته خود را زودتر تهیه کند. گوشت می خرد برای یک ماه، برنج می خرد برای یک ماه، برای دو ماه. ظاهراً در منزل امام صادق (علیه السلام) گونی های گندم بود که مصرف می کردند. یک وقت به امام گفتند: آقا وضع بازار به هم ریخته و گندم در بازار نایاب شده

است. حضرت به خادم خود فرمود: برو تمام گندم ها را در بازار بفروش. عرض کرد: آقا چه کاری است؟ بروم گندم ها را به قیمت ارزان بفروشم بعد گران تر بخریم. حضرت فرمود: عیبی ندارد، بروید گندم ها را بفروشید و «یوماً پیوم» روز به روز بخرید. آن وقت جالب این است که فرمود: روز به روز نصف جو بخرید، نصف گندم (1) یعنی الگوی مصرف را تغییر دادند.

پس وقتی من میبینم مثلاً قیمت گوشت بالا رفته است و به آن شکلی که قبلاً مصرف می کردم، نمی توانم مصرف کنم، باید الگوی مصرف خود را تغییر دهم. حالا دو وعده آن را کم کنم نکته دیگر اینکه گاهی الگوی مصرف افراد متفاوت است. باید این تفاوت ها را شناخت، مثلاً یک مجری صدا و سیما شاید لازم باشد هفت دست کت و شلوار داشته باشد، من نباید الگوی مصرف خود را با دیگران تنظیم کنم، بلکه با نیازها و اقتضائات زندگی خود باید الگوی مصرف را تعریف کرد.

البته در این که دولت و مسئولین کشور وظایف خاص خودشان را دارند و باید به نحو احسن آنها را انجام دهند، شکی نیست؛ اینکه گوشت نباید گران باشد، شرایط ازدواج باید فراهم باشد و ... اینها وظایف مقامات سیاسی و اقتصادی کشور است که فعلاً بحث ما در این رابطه نیست، بحث ما در مورد چگونگی برنامه ریزی شخصی برای زندگی است.

گفتم برای اداره زندگی نیاز به تدبیر و برنامه ریزی، مراعات اولویت ها، استفاده بهینه و انتخاب صحیح الگوی مصرف است. از آنجا که مال، مال

ص: 27

خداست، نباید خیلی حرص آن را خورد، و چون در دست ما امانت است، پس حق اسراف و اتلاف آن را نداریم. همچنین همه افراد جامعه مانند پیکرواحدند، پس در قبال آنها هم وظایف و مسئولیت هایی داریم که با ملاحظه اینها باید برنامه ریزی و اولویت بندی کرد.

ص: 28

اشاره

ما بحثی را در خصوص افزایش رزق و روزی در خانواده و تدبیر در معیشت آغاز کردیم و راهکارهایی هم ارائه شد. می خواهیم به این مسئله پردازیم که بعضی از خانواده ها در حد وسع و توان خود قناعت می کنند ولی باز هم در رنج و سختی هستند و شاید زندگی برای آنها خیلی سخت باشد. پرسیده اند:

مگر خداوند رزاق نیست و مگر این رزق را خود او وعده نکرده که می رساند، پس چرا چنین چیزی را احساس نمی کنیم.

ضرورت برنامه ریزی

دوستان باید توجه داشته باشند که فقر، نداری، حقوق های پایین، مشکلاتی که در جامعه وجود دارد، معلول عوامل مختلفی است. و این مشکلات همیشه وجود داشته اند و دیده یا شنیده نشده است که فقر و

مشکلات مالی در یک جامعه ای به طور کامل ریشه کن شده باشد و توصیه های پی در پی قرآن به صدقه، انفاق، کمک های مالی و ... می رساند که این خلأها همیشه بوده است. البته دولت مردان و مسئولان وظایفی دارند که خارج از موضوع بحث ماست.

بعضی دوستان می پرسند: شما بگوئید با حقوق کم چطور می شود تدبیر کرد، برنامه ریزی کرد؟

من کلیت موضوع را مطرح کردم که هر کسی با رعایت نکاتی باید بتواند داشته های خود را مدیریت کند. مثلاً یاران حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) روز عاشورا بنا بر نقل مشهور صد نفر بودند. حضرت این ها را مدیریت کردند. یکی قسمت چپ سپاه، یکی قلب سپاه، یکی قسمت راست سپاه، جنگ تن به تن باشد، اول اصحاب بروند بعد بنی هاشم. بالاخره با همین نیرو در مقابل سی هزار لشکر برنامه ریزی و تدبیر کردند. و یا حضرت زینب کبری (علیها السلام) با اقل امکانات این زن ها و بچه ها که می خواهند به یک سفر طولانی بروند را باید مدیریت کند. کسی است که خودش داغ دیده است، خودش مصیبت زده است، همراه بچه های کوچک، همراه زن ها، با تشنگی و گرسنگی، اما اینجا هم نیاز به برنامه ریزی داریم.

می خواهم عرض کنم: اتفاقاً در شرایط بحران اگر کسی بتواند خوب برنامه ریزی کند، این هنر است نه در شرایط رفاه و فراوانی

رزق مادی و رزق معنوی

اما ادامه سؤال که پرسیده اند: خداوند رزاق است و این رزق را چگونه

میدانید دو نوع رزق داریم؛ رزق مادی و رزق معنوی. غالباً همین که وارد بحث روزی می شویم ذهن مردم به سمت رزق مادی می رود، به سمت پول، اجاره خانه و ... در حالی که رزق معنوی هم داریم. مثلاً در دعا از خدا می خواهیم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ»، (1)

خدایا توفیق بندگی را روزی ما قرار بده!

توفیق بندگی یک رزق است، اما یک رزق معنوی. و یا در زیارت عاشورا می خوانیم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ» «خدایا، شفاعت امام حسین (علیه السلام) را در قیامت روزی ام کن!» «شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ» را می گوئیم «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي». میخواهم بگویم گاهی از اوقات در زندگی انسان ها چنین الطاف و عنایات ویژه ای وجود دارد که خود آنها هم توجه ندارند. مثلاً می بیند حقوق کمی دارد ممکن است هر هفته هم نتواند گوشت و برنج بخورد، ممکن است ماشین هم نداشته باشد، ولی خداوند اولاد سالم، فرزند صالح، همسر مؤمن به او داده است. ملاک ما نباید فقط مادیات باشد.

برکت در زندگی

به این نکته رسیدیم که خداوند متعال علاوه بر این که رزق و روزی

ص: 31

مادّی ما مدّ نظر او است و وعده کرده که تأمین کند، به برخی از امور دیگر که از آن به رزق معنوی تعبیر می شود هم توجه دارد. قطعاً برای افزایش برکت و افزایش رزق و روزی در آموزه های دینی نکات مهمی وجود دارد.

خانواده هایی هستند که می گویند: برای ما بحث فقر اصلاً مطرح نیست، ما زندگی خوبی داریم، درآمد خوبی هم داریم، ولی احساس برکت در زندگی نداریم، احساس معنویت در زندگی نداریم

علامه طباطبایی برکت را این طور معنا می کند: «دَوَامُ الْخَيْرِ»، یعنی

استمرار خیر. میدانید همیشه در برکت کثرت نیست.

حنظله وقتی در جنگ احد شهید شد، تازه داماد بود. همسر او که نزد پیامبر اکرم آمد، حضرت به او تسلیت گفتند، فرمودند: دعا می کنم که نسل او با برکت شود. همسر حنظله باردار بود، خدا پسری به نام عبدالله به او داد. عبدالله بزرگ شد و ازدواج کرد. خدا هشت پسر به او داد و بعداً انقلاب مدینه را آن ها انجام دادند. برکت همین است، یعنی یک وقت می بینید از یک جای کوچکی شروع می شود.

مؤسسه دار الحدیث کتابی به نام «خیر و برکت در قرآن» چاپ کرده است. کتاب خوبی است. عوامل و موانع برکت در آیات و روایات بررسی شده است، البته فقط آیات و روایات، قرآن و احادیث. عواملی که برکت می آورد و عواملی که برکت را می برد. کتابی خواندم به نام روزی حلال: تأثیر مال و لقمه حلال و حرام بر سرنوشت انسان»، این کتاب را آقای محمد علی قاسمی نوشته اند. ایشان عواملی که مال را شبهه ناک یا حرام می کند، بررسی کرده است. داستان های زیبایی دارد.

مخصوصاً توصیه من به کسانی است که با تجارت سر و کار دارند، این

کتاب را داشته باشند، مطالعه کنند.

عوامل برکت در رزق و روزی

همان طور که اشاره شد در آموزه های دینی ما، عواملی برای ایجاد نشاط در زندگی، ایجاد حس رضایت مندی در زندگی، برای پر برکت شدن رزق و روزی چه مادی و چه معنوی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم .

صداقت

سه گروه بدون حساب به بهشت می روند. «يَدْخُلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بَغَيْرِ حِسَابٍ». (1) البته میدانید «بدون حساب» کنایه از سرعت در حسابرسی است.

آن را که حساب پاک است *** از محاسبه چه باک است

سلمان فارسی را روز قیامت برای چه حسابی نگه دارند؟ او باید زود به بهشت برود. جالب است ببینید این سه گروه چگونه نامشان کنار هم آمده است:

«إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ تَاجِرٌ صَدُوقٌ، وَ شَيْخٌ أَفْنَى عُمُرِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ»، اول: امام عادل، یعنی پیشوای عادل، رهبری که جامعه را عادلانه اداره کند.
دوم: تاجر راستگو. سوم: پیرمردی که عمر خود را در

اطاعت خدا گذرانده باشد. « حدیث دیگری بخوانم. مقام شهیدان خیلی عالی است، می دانید روز

ص: 33

قیامت چیزی بالاتر از شهادت نداریم و شهید بالاترین مقام را دارد. روایت می فرماید:

«التَّاجِرُ الصَّدُوقُ يُحْشَرُ مَعَ الصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءُ» (1). کاسب

راستگو با شهدا محشور می شود.»- پس صداقت داشته باشیم. خانم ها در خانه با همسر خود صادقانه برخورد کنند، آقایان در خانه با همسر خود صادقانه برخورد کنند، به هم اعتماد کنند. اصلی که زندگی ها را نگه می دارد و پیوند آن را محکم می کند، اعتماد است. اگر اصل اعتماد از بین برود جامعه از هم می پاشد، اعتماد با چه چیزی به دست می آید؟ صداقت

کاسبی می گفت: حاج آقا دروغ نگوییم نمی گردد، گفتم: به خدا می گردد امیر المؤمنین (علیه السلام) در بازار فریاد می زد، ائمه ما فریاد می زدند، بازاری ها نفروشید، نخرید، مگر این که از پنج چیز اجتناب کنید: ربا، قسم خوردن، کتمان عیب کالا، تعریف و تبلیغ هنگام فروش و مذمت و بدگویی از کالا هنگام خرید.

قطعا کسی که به این پنج مورد عمل کند، زندگی پربرکتی خواهد

داشت. پس یکی از عوامل افزایش رزق، صداقت است.

رفق

عامل دیگری که در روایات آمده است رفق است که بسیار مهم است.

رفق یعنی مدارا کردن. رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

ص: 34

خدا مرا به مدارا کردن امر کرده است. «إِنَّ فِي الرَّفْقِ الزِّيَادَةَ وَالْبِرْكََةَ» (1)، در رفق زیادی و برکت است.

خانمی به قصابی آمد تا گوشت بخرد، پول را داد، قصاب هم گوشت را

به او داد. نگاه کرد پول مطابق گوشت است ولی این گوشت جواب یک خانواده را نمی دهد. گفت: کمی بیشتر بده، بالأخره یک کم استخوان، چیزی، می شود کمی آن را چرب تر کرد. گفت: خانم بیشتر از این نمی شود برو. امیر المؤمنین (علیه السلام) آن جا ایستاده بود این صحنه را نگاه می کرد. جلو رفت به آن قصاب فرمود:

« زِدْهَا فَإِنَّهُ أَكْبَرُ لِلْبِرْكََةِ » (2) کمی بیشتر بده در زیاد دادن برکت است. الآن ممکن است قصاب ها بگویند: آقا! شغل شما این نیست نمیدانید برگرداندن پول چقدر سخت است. راست هم می گویند. گوسفندی که فلان مبلغ خریده، حالا می خواهد کم کم بفروشد، می گوید: برگرداندن این پول سخت است. ما اگر این کار را انجام دهیم بر نمی گرداند. من می خواهم عرض کنم: خوب، همه مشتری های شما که این طور نیستند، مشتری که می گوید: چهار تا ران در صندوق عقب بگذار هم هست، مشتری که دو تا چک پول می گذارد می گوید کباب برگی، این ها را هم دارید. این را هم کنار آن خانم فقیر ببین که با دو سه هزار تومان آمده گوشت چرخ کرده می خواهد، من هم می فهمم با این مقدار گوشت چرخ کرده دو تا کوفته هم درست نمی شود ولی کمی مدارا کن جای دوری نمی رود. خداوند

ص: 35

1-1- الکافی، ج 2، ص 119

2-2- همان، ج 2، ص 152.

به جای آن به تو برکت می دهد.

و یا کسی بدهکار است، از شما پول گرفته، چک او هم برگشت خورده و از نظر قانون شما حق دارید شکایت کنید، دادگاه بروید، ولی حقه باز نیست، خانم او را می شناسی، فرزند او را می شناسی، واقعا نتوانسته این

چک را برساند، رفق کن بگو: باشد، شش ماه دیگر هم مهلت میدهم. خدا به شما مهلت میدهد. فرمودند: «إِزْ حَمُوا تُرْحَمُوا» (1)، رحم کنید تا به شما رحم کنند. می گوید: چه کنم خدا به من رحم کند؟ رحم کن، خدا به تو رحم می کند. «إِزْ حَمُوا تُرْحَمُوا»

پس اگر امشب غذا کم است کمی مدارا کنم، یا اگر خانمی می بیند تا

آخر ماه فلان مقدار برنج یا گوشت باقی است به همان اکتفا کند، مدارا کند.

رفق و مدارا باید در خانه هم باشد، رفق در غذا، رفق در زندگی، رفق

در برخورد با بدهکار. این هم توصیه دوم

پس نکته ای کلیدی وجود دارد. آن هم این که هیچ وقت سخت نگیریم.

سهولت خیلی مهم است. رسول خدا فرمود:

خدا به انسان هایی که زود میفروشند، زود میخرند برکت

میدهد؛ «بَارَكَ اللَّهُ عَلَى سَهْلِ الْبَيْعِ سَهْلِ الشِّرَاءِ». (2) دیده اید بعضی خانم ها به بازار می روند یک کفش بخرند یک پاساژ را زیر و رو می کند، ظهر به خانه می آید ناهار که ندارد هیچ، چهار ساعت هم وقت گذاشته کفش را هم نخریده یا اگر خریده است، نمی پسندد. من خودم

ص: 36

1-1- نهج الفصاحه، ص 205.

2-2- وسائل الشیعه، ج 17، ص 450.

اولین کفشی که در مغازه ببینم غالباً میخرم خوب هم در می آید.

این خیلی مهم است انسان در بیع و شراء سخت گیر نباشد، «سَهْلُ الْبَيْعِ

سَهْلُ الشِّرَاءِ». به طور کلی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «دین من دین سهل است.» (1) مگر روزه این قدر ثواب ندارد؟ مگر نگفته اند: اگر مریض هستی روزه نگیر. مگر نگفته اند: جهاد بر مریض واجب نیست؟ مگر نگفته اند: اگر نمی توانی هنگام نماز بایستی، نشسته بخوان. دین سهل است، چرا ما در زندگی سخت بگیریم؟

قناعت

سومین عاملی که باعث افزایش رزق و برکت است قناعت است. بعضی محروم اند و بعضی مرحوم اند، گاهی الفاظ با یک اعراب جا به جا می شود، مثلاً- دلبر و دلبر، معنای آن خیلی تفاوت دارد. بعضی واژه ها با نقطه جابه جا می شود مثل مزاحم و مراحم، نقطه بگذارید خراب می شود. بعضی واژه ها با جابجایی حروف، مثل محروم و مرحوم

از بحث دور نشویم. حریص محروم است، قانع مرحوم است. کسی که حریص است همیشه محروم است، ثروتمند هم که باشد باز می گوید خانه فلانی، زندگی فلانی. او همیشه احساس کمبود می کند.

قناعت نقطه مقابل اسراف است. قناعت، مسیر برنامه ریزی است. قناعت این است که وقتی با ماشین پنج، شش میلیونی هم می توانم کار خود را انجام دهم، مدام چشم و هم چشمی نکنم که حتما باید ماشین

ص: 37

من پانزده میلیون باشد.

برکت عوامل معنوی هم دارد که عمل به آن ها آسان تر است.

استغفار

یکی استغفار، استغفار هم برکت می آورد. خداوند در قرآن می فرماید:

«اللَّهُ تَغْفِرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ» (1) از پروردگارتان آمرزش بخواهید و استغفار کنید، سپس به درگاه او توبه کنید تا از آسمان برایتان باران فراوان

فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیافزاید. پس استغفار باعث جلب رحمت و برکت خداوند می شود. از این ذکرهایی که ما می گوئیم خیلی استقبال می شود، چون کلید است، چون راحت تر است، قناعت و صداقت را کمتر گوش می کنند چون هزینه این ها کمتر است. خواهش من این است همه عوامل برکت را با هم ببینید.

استغفار رزق انسان را زیاد می کند. شخصی خدمت امام حسن (علیه السلام) رسید گفت: منطقه ما قحطی شده، حضرت فرمود: به مردم بگوئید زیاد استغفار کنند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هر روز هفتاد مرتبه و به نقلی صد مرتبه می فرمود: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» البته پیامبر، معصوم است. ممکن است شما بگوئید به چه دلیل استغفار می کردند؟ به این دلیل که یک حس بازگشت در شما ایجاد می کند، یک نوع جرأت بر گناه را از شما می گیرد، به عبارت دیگر یک حس بدهکاری به شما میدهد.

ص: 38

یکی دیگر از عواملی که در روایات زیاد توصیه شده است، امتحان کنید، البته شاید کمی سخت باشد ولی راه آسان آن را هم می‌گوییم، نماز شب است. در روایت آمده است:

صَلَاةُ اللَّيْلِ... بَرَكَةٌ فِي الرَّزْقِ؛ (1) نماز شب رزق انسان را افزایش می‌دهد.»

الآن ممکن است بعضی جوان ترها، بگویند ما نماز صبح را هم ساعت هفت بیدار می‌شویم.

امام خمینی (رحمة الله) کتابی دارد به نام «چهل حدیث» که خیلی کتاب اخلاقی خوبی است. متأسفانه شخصیت عرفانی و معنوی امام خمینی مقداری تحت الشعاع شخصیت سیاسی ایشان قرار گرفته است. امام خمینی می‌گوید: اگر کسی می‌ترسد شب خواب بماند، می‌تواند همان سر شب نماز شب را بخواند. کسی که می‌خواهد قبل از نیمه شب شرعی بخوابد، وضو بگیرد، نماز شبش را بخواند. یازده رکعت برایش سخت است، سه رکعت آخر همان شفع و وتر را بخواند؛ بگوید: دو رکعت نماز شفع می‌خوانم رجائاً «اللَّهُ أَكْبَرُ»، مثل نماز صبح، یک رکعت نماز وتر می‌خوانم رجائاً «اللَّهُ أَكْبَرُ». رجائاً می‌گوییم چون قبل از وقت است.

این را بخوان و بخواب، اسم تو جزء نماز شب خوان ها نوشته می‌شود. حتی در روایت آمده است، اگر جوانی خواب می‌ماند و فردا ظهر نماز شب را قضا می‌کند، در مسجد بین دو نماز همان دو رکعت و یک رکعت را با تمام یازده

ص: 39

رکعت را قضا می کند، خدا به آن بنده مباحثات می کند و به فرشته ها می گوید: ببینید نمازی که به گردن او نیست قضا می کند. (1) قضای آن را هم می توان خواند. لذا من به خیلی از دوستان این توصیه را کرده ام که اگر برای نماز شب توفیق بیداری قبل از اذان صبح پیدا نمی کنید آخر شب بخوانید و بخوابید. به خود هم فشار نیاورید بگویید یازده رکعتش را می خوانم، گرچه وقتی هم نمی گیرد. قنوت نماز هم مستحب است، می شود همه آن را گفت، می شود تلخیص کرد. گرچه با تمام زوایایی که نماز شب دارد، یعنی سیصد مرتبه العفو و هفتاد مرتبه استغفار، بیشتر از بیست دقیقه نمی شود. اما اگر کسی حوصله نداشت، سختش بود، کمتر بخواند. البته برکت سحر چیز دیگری

جماعت

عامل دیگر برکت جماعت است. «الْجَمَاعَةُ بَرَكَةٌ» (2) جماعت باعث برکت

است. نه فقط نماز جماعت، بلکه اجتماع و با هم بودن.

دو نفر با هم بحث می کردند. یکی می گفت: فلان شهید برای ما است،

این می گفت: باشد، فلان شهید هم برای ما است، اولی می گفت: فلان قاری قرآن برای ما است، دیگری می گفت: فلان مجاهد جنگ هم برای ما است، سر افتخارات همدیگر دعوا می کردند. آیه نازل شد:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (3) همگی به ریسمان خداوند چنگ بزنید و متفرق نشوید.

ص: 40

1-1- وسائل الشیعه، ج 4، ص 77

2-2- مستدرک الوسائل، ج 16، ص 230.

3-3- سوره آل عمران، آیه 103.

چه تفاوتی دارد زید بن ثابت از شما باشد یا از آنها؟ حنظلة غسیل الملائكة از شما باشد یا از آنها؟ وقتی شد «من» یا «تو» می شود رقابت. اما وقتی شد «ما» می شود رفاقت، می شود برکت

جماعت باعث برکت است. «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ» (1) آن تعبیری که امام زمان (علیه السلام) به شیخ مفید نوشتند، فرمودند: «اگر دل های شیعیان ما با هم باشد از یمن دیدار ما محروم نمی ماندند.» (2) الآن دل ها با هم نیست. با هم بودن خیلی از مشکلات را حل می کند. این اجتماع اول باید خانوادگی باشد، یعنی برادرها و خواهرها. بعد فامیلی، بعد همسایگی، بعد همکاری

بعضی گلایه می کنند. می گوید: با همکار خود مرتب به سفر می رود، به خانه او می آید، به خانه او می رود، همکار او غریبه است، من نمی گویم او نباشد، ولی سه سال است به من که برادر او هستم، سر نمیزند. این برادر بر آن همکار اولویت دارد، نمیگویم با او سفر نرو، ولی حتی المقدر با برادر با خواهر. اولین اجتماعات باید با خانواده های خود ما باشد.

در اجتماعات مشکلات مطرح می شود. از تجربه بزرگترها، نیروی جوان ترها استفاده می شود، برای کارها مشورت می شود، صله رحم محسوب می شود و... ببینید چقدر برکت دارد.

شکرگزاری

شکرگزاری یکی دیگر از عوامل ایجاد برکت است. خداوند می فرماید:

ص: 41

1-1- نهج البلاغه، خطبه 127.

2-2- بحار الانوار، ج 3، ص 177

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» اگر شکر گزار باشید، (1) نعمت را برایتان زیاد می‌کنم.

شکر دو نوع است: یک شکر زبانی که می‌گوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، هر نعمتی که می‌بینیم، می‌گوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». این یک شکر است.

شکر دیگر هم شکر عملی است. معمولاً از این نوع غفلت می‌شود. شکر عملی این است که نعمت در مسیر خود صرف شود. یعنی چه؟ یعنی بنده که امشب نشستم قرآن خواندم این شکر چشم است، جوانی که نگاه او به نامحرم افتاد چشم خود را بست و گفت: خدایا تو گفתי ببند بستم، این شکر چشم است. همین که حضرتعالی دیدید من غیبت می‌کنم، بگویید: بخشید من بلند شدم، این شکر گوش است، جلوی غیبت من را گرفتید. همین که زبان من خواست به ناسزا بچرخد بگوییم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، این شکر زبان است.

نکته پایانی

نکته ای که می‌توانم به عنوان جمع بندی به آن برسم این است که رزق را فقط رزق مالی و مادی نبینیم، رزق های معنوی را هم ببینیم، و از عواملی که باعث افزایش رزق و برکت در زندگی می‌شوند، غافل نباشیم. نگاه ما در زندگی چشم و هم چشمی نباشد، در زندگی با هم مهربان باشیم، و به آنچه که داریم فکر کنیم.

ص: 42

اشاره

که من چند سال است که ازدواج کرده ام، اما بنا به دلایلی تا کنون بچه دار

نشده ام، من و همسر من با این مسئله کنار آمده ایم اما طعنه ها و کنایه های اطرافیان زندگی را بر من و همسر من تلخ کرده است، با این مشکل چه کنم؟

اهمیت گفتار و کلام

اجازه بدهید این سؤال را سرفصل یک بحثی در رابطه با اهمیت گفتار و کلام قرار بدهیم. می دانید که خداوند تبارک و تعالی در سوره الرحمن بعد از نعمت آفرینش مهم ترین نعمت را، نعمت بیان می داند.

«الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (1) (خدای رحمان، قرآن

را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت.

یعنی از میان مجموعه نعمت هایی که در زندگی انسان وجود دارد، بعد

ص: 43

از آن که می فرماید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» در بین نعمت هایی که به انسان داده بلافاصله می فرماید: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» پس قدرت بیان یک نعمت زیبایی است که خدا به انسان داده است و اگر این نعمت سلب شود آن وقت انسان به عظمت این نعمت پی می برد. در کتاب «کافی» (1) روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که به آن اشاره می کنم

حضرت فرمودند: ده ویژگی و خصوصیت در انسان است که زبان آنها را آشکار می کند. بعد یک به یک شمردند؛ به عنوان مثال فرمودند: «زبان شاهد ضمیر انسان است». وقتی که می بینید کسی را غم گرفته، نمیدانید چه مشکلی دارد، بچه می خواهد؟ پول می خواهد؟ از پدر خود ناراحت است؟ و... اما وقتی صحبت می کند ضمیر او برای شما باز می شود، آشکار می شود. فرمودند: «زبان شاهد و گواه قضاوتها است». الآن با دو کلمه یک حکمی لغو می شود یا..، می گوید: ما شاهد بودیم ایشان بود که او را کشت، من هم شاهد بودم؛ با همین چند کلمه بی گناهی با گناهکار بودن کسی اثبات می شود. خطرات و آفات زبان

پس زبان نعمت بزرگی است اما هر نعمتی به هر اندازه بزرگ، خطرات

آن هم زیاد است. در روایتی آمده است:

کلید همه خیرها و همه شرها زبان است؛ «مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ» (2)

ص: 44

1-1 - الکافی، ج 8، ص 20

2-2 - مستدرک الوسائل، ج 9، ص 24

زیبایی انسان در زبان او و کمال انسان در عقل اوست؛ «الجمالُ في اللسانِ، و الكمالُ في العقلِ» (1) وقتی طرف حرف می زند، شما می گوید: چقدر زیبا! حتی مهم نیست چهره او چگونه باشد، اما اگر بد دهان بود حتی چهره زیبایی هم داشته باشد، همه بی ادبی و بددهانی او را می بینند. پس زبان مبین شخصیت انسان و عقل هم مبین کمال انسان است. با توجه به نکاتی که عرض شد، روشن است که دایره گناهان زبان بسیار گسترده است، حتی مرحوم فیض کاشانی در «محجة البيضاء» و بعضی بزرگان دیگر تا پنجاه مورد، تا هفتاد مورد گناه برای زبان شمرده اند که من فکر می کنم هرچه زمان پیش برود گناهان جدیدتر هم می شود. قدیم می خواستند مثال خدعه و تقلب بزنند می گفتند: آب اضافه کردن به آبلیمو، اما الان از اینترنت مثال می زنند، از بانک مثال می زنند، مثال ها به روز می شود.

طعنه زدن و شماتت کردن

یکی از آسیب های زبان طعنه و شماتت است. هر کسی در زندگی اش گرفتاری ها و مشکلات دارد. کسی اولاددار نمی شود، کسی عزیز خود را از دست می دهد، کسی شوهرش آدم خوبی نیست یا خانه ندارد و...، چه علت این مشکلات خودشان باشند و یا خارج از اختیار آنها باشد، همه با مشکلات مواجه هستند.

ص: 45

عامل مصیبت چه خود انسان باشد، چه دیگری و چه حوادث طبیعی،

دیگران حق شماتت ندارند. در روایات اهل بیت (علیه السلام) را شماتت به شدت مذمت شده است. امام سجاد (علیه السلام) در دعای هشتم صحیفه سجادیه از چهل و چهار بیماری به خدا پناه می برند؛ یکی از آن ها این است:

« نَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ » خدایا، پناه می برم به تو از شماتت

و طعنه دشمنان». (1) روایت معروفی درباره حضرت ایوب (علیه السلام) در «بحار الانوار» آمده است: حضرت ایوب (علیه السلام) خیلی سختی کشید، خودشان مریض، همسرش مریض، فرزندانش بیمار، دام او از بین رفت، فقر و... آن وقت بعضی به او می گفتند: چه گناهی کردی که این طور شدی؟ بین چه لقمه ای خوردی؟ بین چه معصیتی کردی؟ حضرت ایوب (علیه السلام) می گفت: به خدا قسم هرگز لقمه حرام نخوردم و هرگز غذا نخوردم مگر این که یتیم یا فقیری در کنار من بود و هرگز دو کار بر من عرضه نشد مگر آنکه سخت تر را انتخاب کردم؟ (2)

همه مصیبت های ایوب لا بالآخره تمام شد. در روایت آمده است: از ایوب نبی (علیه السلام) پرسیدند که سخت ترین مصیبت بر تو چه بود؟ آیا از دست دادن اولاد بود؟ آیا از دست دادن همسر بود؟ آیا فقر بود؟ آیا بیماری بود؟ گفت: نه، «شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ» (3) شماتت دشمنان سخت ترین مصیبت بر من بود.

امام حسین (علیه السلام) از روز عاشورا خیلی صبوری کرد، خیلی بردباری کرد،

ص: 46

1-1- الصحیفه السجادیه، دعای هشتم: فی الاستعاذه من المکاره.....

2-2- بحار الانوار، ج 12، ص 363

3-3- همان، ص 344.

خیلی نصیحت کرد، اما یکی، دو مورد حضرت نفرین کردند. کجا؟ آن جایی که شماتت شد. کنار خیمه های خود ایستاده بود، طبق دستور حضرت خندقی کنده بودند و در آن آتش ریختند تا دشمن نتواند از آن ناحیه متعرض به خیمه ها شود. صبح عاشورا آدم بی ادب و بی تقوایی از لشکر دشمن به نام عبدالله بن حوزه، جلو آمد من جرئت نمیکنم این جمله را بگویم منتها چون جمله آن آدم بی ادب است فقط نقل می کنم گفت: حسین! قبل از آنکه آتش جهنم شما را بگیرد خود شما برای خود آتش فراهم کردید؟ دل ابا عبدالله شکست. حضرت نفرین کرد: خدایا این حرمت ما را زیر سؤال برده است، این دارد ما را تهدید به آتش جهنم می کند، خدایا

«حُرُّهُ إِلَى النَّارِ» (1) در همین عالم او را به آتش بسوزان که بفهمد ما نزد تو چه مقامی داریم، ما مصداق آیه تطهیر هستیم. نوشته اند: همان لحظه پای اسب او لغزید و او در آتش افتاد و سوخت. چرا امام حسین و او را نفرین کرد؟ چون شماتت کرد.

امام حسین ع روز عاشورا محمد بن اشعث را نفرین کرد، چون امام را شماتت کرد. گفت: تو نزد خدا حرمتی نداری، ابا عبدالله عرض کرد: خدایا این دارد حرمت ما را نادیده می گیرد. ما مصداق آیه تطهیر هستیم، نفرین کرد و همانجا هم مبتلا شد. (2)

قرآن شماتت کردن را ویژگی منافقان و دشمنان معرفی می کند. آیه 120

سوره آل عمران را ملاحظه بفرمایید:

ص: 47

1-1- الإرشاد، ج 2، ص 102 .

2-2- الأمالی للصدوق، ص 157

«إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا» (1) مسلمانان وقتی سختی و مصیبتی

می دیدند آن ها شاد می شدند. دو نوع شماتت و طعنه داریم؛ یکی درونی، یکی بیرونی، به عنوان مثال من می بینم آقای مصیبت دیده، مال او را دزدیدند، اولاد دار نشد، بچه او در کنکور قبول نشد، در دلم خوشحال می شوم. البته این صفت زشتی است، این نشانه پستی قلب است ولی تا بروز نکند برای آدم گناه نمی نویسند.

قسم دوم شماتت زبانی است که خیلی بد است. مثلاً انسان به طعنه بگوید: چرا اجاق شما کور است؟ چه کار کردید که خدا به شما اولاد نمی دهد؟ برو بررسی کن چه شده که خانه تو آتش گرفت؟ برو بررسی کن چه شده که تصادف کردی؟ این خیلی بد است، حتی اگر یک علت های این چینی هم داشته باشد، بیانش بسیار زشت است.

بعضی ها عادت کرده اند هر کسی خانه خوبی می سازد، می گویند: بین مال چه کسی را خورده که این خانه را ساخته! عزیز من این طور نیست. هر ثروتی که از پایمال کردن حق دیگران به پا نمی شود. سلیمان نبی (علیه السلام) ثروتمند بود، امام صادق (علیه السلام) ثروتمند بود، بعضی تدبیر دارند، عقل معیشت دارند، ارث به او رسیده است، وضع خوبی دارد، خانه خوبی هم ساخته است، چرا این حرف را می زنی؟ به علاوه شما که نمیدانی، خبر نداری، چرا تهمت می زنی؟

گاهی اوقات بعضی افراد در قالب مدح شماتت می کنند، در همین تعریف و تمجید می گوید: آدم خوبی است، بسیار متدین است ولی

ص: 48

1-1- اگر حادثه ناگواری به شما برسد، خوشحال می شوند

خوب... همین «ولی» کار را خراب می کند. شهید ثانی یک کتابی دارند به نام «مسکن الفؤاد» یعنی آرام بخش قلب های داغ دیده. این کتاب توسط آقای دکتر محمد باقر حجتی به نام «آرامش قلب های افسردگان» ترجمه شده است. درخواست می کنم از کسانی که در زندگی خود مصیبت دارند، سختی دارند، داغ می بینند، به قول خود او اولاد دار نمی شود، زندگی خود را از دست داده است، طلاق گرفته است، شکست خورده است، یک بار این کتاب را بخوانند.

روایتی را ایشان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند (1) که حضرت به اطرافیان خود فرمودند: می دانید حق همسایه چیست؟ گفتند: نه، نمی دانیم. فرمود: اگر از تو کمک خواست، یاری کنی؛ اگر از تو قرض خواست قرض بدهی؛ اگر دچار فقر شد فقر او را برطرف کنی؛ تا این که فرمودند: اگر دچار مصیبت شد به او تعزیت بگویی. تسلی دادن و تعزیت گفتن نه طعنه زدن و این حداقل کاری است که می کنیم، لذا اگر کسی مصیبتی میدید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و منزل او می رفت، می فرمود: «أَجْرُكُمْ لِلَّهِ»، «رَحِمَكُمُ اللَّهُ» خدا شما را رحمت کند، خدا به شما اجر بدهد. اگر چنانچه به او خوبی رسید تهنیت بگویی. در کنکور رتبه اول آورده است، به جای تبریک می گوید: پارتی بازی کرد. به یک موفقیتی رسیده است، یک نمره بالایی آورده است. خانه ای تهیه کرده عوض تبریک گفتن، حرف دیگری می زند.

خوبی دیگران را بد توجیه کردن، بد دیگران را با سوء ظن نگاه کردن نوعی شماتت است. فرمود: اگر بیمار شد عیادت کنی، اگر وفات کرد تشییع

ص: 49

جنازه بروی، اگر ساختمان می سازی، ساختمانت جلوی باد و نسیم خانه همسایه را نگیرد، مگر این که از او اجازه بگیری و نکته آخر که خیلی زیبا است: اگر میوه خریداری کردی، مقداری از آن را به همسایه هدیه کن و اگر نمی خواهی هدیه کنی، میوه خریداری شده را طوری به خانه ببر که همسایه نبیند، فرزند او نبیند. آقا پنج کیلو گوشت دست گرفته است، مثلا از ماشین مدل بالا هم پایین می آید، می خواهد برود داخل خانه، سابق خیلی ها عبا داشتند، نقل کرده اند: امام صادق (علیه السلام) وقتی خرید می کردند، اجناس را زیر عبا می گرفتند، در زمان ما در پلاستیک مشکی و کیف خرید و ... گذاشتن می گوید اگر میوه می خری یا به همسایه بده یا اگر قصد نداری بدهی به گونه ای داخل خانه ببر که او را تحریک نکند.

میخواهم عرض کنم شماتت و طعنه از چیزهایی است که در اسلام به شدت مذمت شده و گفته شده حتی المقدور کار دیگران را با نگاه خوب توجیه کنید. اگر خانه خرید بگوییم: الحمدلله، زحمت کشید، کار کرد، قناعت کردند به این جا رسید. اگر ماشین خرید، بگوییم: خدا را شکر با قناعت، با کمک پدر و مادر خود، ان شاء الله مبارک او باشد، ان شاء الله خیر باشد. اگر مصیبتی دید، مثلا از همسرش جدا شده است، مذمت نکنیم؛ بگوییم: ان شاء الله خدا یک بخت بهتری برای تو فراهم کند، نگران نباش، دنیا به پایان نرسیده است. اگر اولاد دار نشده است بگوییم: اشکالی ندارد، خیلی ها حتی

علما و بزرگان در زندگی خود فرزند نداشتند. یک فرزند خوب از بهزیستی بیاور، او را مثل فرزند خودت بزرگ کن. خدا خواسته تو را این طوری امتحان کند، ببیند حالا که به تو اولاد نمی دهد باز هم با خدا خوب هستی .

این خیلی مهم است که نگاه ما در حوادث نگاه شکننده نباشد، طعنه نزنیم: آقا رتبه تو با این همه کلاس خصوصی و شب بیداری شد بیست هزار؟ خوب شد، اتفاق است، افتاده است. بعد از سی سال رانندگی زن و فرزند خود را کشتی؟ آقا نمی خواست بکشد، چه کسی می خواهد زن و فرزند خود را بکشد؟ خود او مصیبت دیده، حادثه دیده، واقعا در بیان بعضی ها نیش است، تیز است، تند است. در روایت آمده است: «برندگی زخم زبان از زخم شمشیر بیشتر است. (1) باید به این توجه کرد.

اصمعی معروف است، از شخصیت هایی است که داستانش در تاریخ آمده است. می گویند: از بیابان های حجاز یا جای دیگر عبور می کرد، دچار تشنگی و گرسنگی شد، داخل خیمه ای شد، خانم خوش اخلاقی آنجا بود. تا دید در بیابان گرفتار شده، تشنه و گرسنه مانده، از خیمه بیرون آمد، فوراً برای او شیر آورد، آب آورد، غذا آورد، خیلی پذیرایی کرد، خستگی این شخص برطرف شد. اصمعی می گوید: من نشسته بودم، دیدم مرد سیاه چهره بداخلاق تندخونی با اسب رسید، این خانم دوید فوراً او را از اسب پیاده کرد، فوراً پادری انداخت، فرشی انداخت، مرد بالای اتاق نشست، زن آب آورد، خیلی از این پذیرایی کرد.

این فرهنگی که متأسفانه در بین خانواده های ما رخت بر بسته است خانم ها به استقبال شوهر خود نمی روند، خسته نباشید نمی گویند، آقا وارد خانه می شود به خانم خود خسته نباشید نمی گوید.

اصمعی دید این مرد خیلی بد دهان است، هرچه همسرش خوش زبانی

ص: 51

و مهربانی می کند او فقط بدخلقی و تندمی می کند. می گوید: من دیگر تحمل نکردم، آمدم بیرون و خداحافظی کردم، گفتم: خانم من دارم میروم، خداحافظ شما ولی یک چیزی به شما بگویم: حیف از تو نیست زن او شدی؟ می گوید: تا این را گفتم، گفت: خدا تو را لعنت کند، از تو پذیرایی کردم، مهمانی آمدی، نان و نمک را خوردی، چرا می خواهی زندگی من را به هم بزنی؟ با یک کلمه، می گوید: حیف تو نیست با این مرد ازدواج کردی؟ این همه خواستگار خوب آمد رد کردی، قحطی بود این را گرفتی؟ خوب حالا گرفته است، حالا که دارد زندگی می کند، این هم به این زندگی راضی است، با سختی هایش کنار آمده، بگو ان شاء الله درست می شود، زندگی تو آرام می شود، شوهر تو اگر پول ندارد اخلاق خوبی دارد، اگر اخلاق او خوب نیست، تو خوش اخلاقی کن بالأخره همدیگر را دوست دارید، به آینده امیدوار باش. زندگی ها را جوش بدهید، قطع نکنید.

سعی کنیم در مصائب و در حوادث به گونه ای فضا را تلطیف کنیم که طرف دو مصیبت نکشد؛ یکی مصیبتی که پیش آمده، یکی هم این زخم زبان هایی که گاهی تا آخر عمر می ماند.

و عده های درخواست کرده اند برای کسانی که اولاد دار نمی شوند دعا کنید.

البته اگر لازم است مسیر طبیعی و پزشکی آن را باید بروند، ولی امام سجاده در صحیفه سجادیه دعایی دارند برای طلب اولاد. این دعا را هم می توانند بخوانند، مضمون دعا مباحث تربیتی است. پدران و مادران هم بخوانند چون آن دعا مضامین تربیتی بلندی دارد. و از خدا هم بخواهند که

اولاد صالح به آن ها بدهد. همان طور که حضرت زکریا در آخر عمر خود خواست «ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (1) فرزندان صالح. فقط اولاد خواستن هم کافی نیست. امام سجاد (علیه السلام) وقتی اولاد دار میشد نمی پرسید پسر است یا دختر، می پرسید: سالم است یا ناسالم

در آن دعا امام (علیه السلام) اشاره ای به این دارند که خدایا چه اولادی به من نصیب کن، چه ویژگی هایی داشته باشد. من نمی گویم راه اولاد دار شدن فقط خواندن این دعاهاست. مراجعه به پزشک و راه طبیعی آن هم باید طی شود، همه چیز را باید کنار هم دید، ولی این دعا را هم می توانند بخوانند، در مفاتیح هم مرحوم حاج شیخ عباس قمی دعایی برای طلب اولاد آورده است، ضمن این که ما هم دعا می کنیم خداوند به همه آن کسانی که اولاد ندارند اولاد صالح بدهد، آن کسانی هم که دارند، اولاد آن ها را برایشان نگه دارد.

صبر در برابر طعنه ها

در مقابل طعنه و کنایه هایی که میزنند، چه کار باید کرد؟

باید صبر کرد. اجر صابران، اجر بزرگ و عجیبی است و البته مقابله به

مثل نکنیم. قرآن می فرماید:

«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»، (2) آن ها را

مخاطب قرار می دهند، آن ها سلام می گویند.

ص: 53

1-1 - سوره آل عمران، آیه 38

2-2 - سوره فرقان، آیه 63.

یعنی از کنار این گونه افراد رد شوید، بگویید: سلام علیکم «سَلاماً» یا نه اصلاً کم محلی کردن، توجه نکردن، هیچ محاکمه ای شاید بهتر از این نباشد یا این که مثلاً با یک جمله پاسخ بدهیم: آن خدایی که به بنده اولاد نداده است، از دیگران هم می تواند بگیرد؛ شما که داری دعا کن خدا از شما نگیرد. همین یک جمله محترمانه. نه مقابله به مثل، نه بی ادبی، چنین کسی آن قدر ارزش ندارد که من خودم را شبیه او کنم.

امام سجاد (علیه السلام) از جایی رد می شدند، کسی شروع کرد به پدر ایشان جسارت کردن، امام آن قدر زیبا برخورد کرد که او شرمند شد. با طعنه زننده، صبر کردن یک بحث است، جواب دادن هم یک بحث، هر دوی آن ها ممکن است، هم تحمل کنیم، هم به خوبی پاسخ دهیم.

در روایت آمده است: کسی شماتت نمی کند مگر آنکه خود او به همان مصیبت مبتلا می شود و گرفتار می شود. (1) یکی از دوستانم می گفت: در جاده اتوبان می رفتم، روز روشن، جاده هم خیلی باز، یک ماشین زده بود به نرده ها. با خودم گفتم: عجب آدمی است. جاده به این خوبی یا خواب بوده یا مست بوده ندیده، یا دیوانه بوده. در همین فکر که حواس من به آن بود، محکم زدم به نرده ها، آمدم پایین و گفتم: خوب، من که نه مست بودم، نه خواب. می گفت: الحمدلله چیزی نشد ولی فاصله من با آن ماشین زیاد نبود، هر کس نگاه می کرد، می گفت: تو برای چه خوردی؟ می گفتم: من خودم می دانم. انسان مبتلا می شود و لذا کسانی که شماتت می کنند، طعنه می زنند این را بدانند، خوب است آن افراد هم همین را به آن ها بگویند. بگویند: آن

ص: 54

چیزی که باعث طلاق من شد ممکن است در زندگی شما هم ایجاد شود، ان شاءالله خدا زندگی شما را مستمر کند. امیدوارم تو مبتلا نشوی، بچه من اعتیاد دارد، دعا کن خدا او را خوب کند، دعا کن شوهر من خوب شود. این یک ثمره آموزشی هم دارد.

قناعت

برخی مطرح می کنند. اگر ما هم قناعت کنیم، به ما می گویند خسیس، چه

باید کرد؟ در سؤال دیگری پرسیده اند: آدمی هستم که خیلی قناعت می کنم اما آدم هایی را می شناسم که خیلی اسراف می کنند، و روزی آن ها بیشتر از ما است. آن ها می گویند هرچه بیشتر خرج کنی خدا بیشتر به تو

می دهد. جواب آنها چیست؟ هر دو سؤال به یک نقطه مشترک اشاره دارند و آن اینکه مرز مسائل اخلاقی باید تفکیک و روشن شود، امروزه در مباحثی مانند قانون گذاری، سیاست گذاری و ... اول تعریف می دهند. مثلاً می گویند منظور ما از واژه دانشگاه در این آیین نامه دانشگاه تهران است، یا دانشگاه آزاد است. مرز مباحث اخلاقی خیلی به هم نزدیک است، اول باید تعریف ارائه کنیم. من چند مثال می زنم. قناعت و خست. خسیس بودن صفتی بد و قانع بودن صفت خوبی است. این دو خیلی به هم نزدیک هستند چون ظاهر هر دو خرج نکردن است. مثال دوم: سخاوت و اسراف. اسراف کردن بد است، جود و سخاوت خوب است. حالا کدام یک از آن ها جود است، کدام یک از آن ها اسراف؟ کدام قناعت است، کدام خست.

ص: 55

در لغت گفته اند، قناعت یعنی «الإِجْتِرَاءُ بِالْيَسِيرِ» اکتفای به داشته ها. این که انسان به داشته های خود اکتفا کند، چشم او دنبال مال دیگران نباشد، حریص نباشد، به این قناعت می گویند. بنده الآن یک ماشینی دارم، از این ماشین درست استفاده کنم، مدام هم نخواهم آن را تغییر و تحول بدهم، مدام هم دنبال ماشین های دیگران نباشم، این می شود قناعت. یا به عنوان مثال بنده در آمدی دارم، با این درآمد باید زندگی خود را بچرخانم اما اگر همین پول را در بانک گذاشتم، برای زن و فرزندم می توانم پول تهیه کنم، ولی تهیه نکنم، برای پسرم می توانم دوچرخه حداقلی را فراهم کنم، ولی فراهم نکنم، این می شود خست. خسیس کسی است که از داشته های خود برای خانواده خود و دیگران رفاه فراهم نمی کند، این بد است.

قانع کسی است که به داشته هایی که دارد اکتفا می کند و هزینه می کند، خرج می کند. در واقع قناعت در مورد بدست آوردن داشته هاست که نقطه مقابله می شود حرص؛ اما خست در مورد خرج کردن و هزینه کردن داشته هاست که نقطه مقابله می شود جود و سخاوت.

برای یک غذای دوفره چقدر برنج لازم است، چقدر خورش لازم است؟ اگر کسی آمد به اندازه ده نفر برنج و خورش درست کرد، این می شود اسراف، اما اگر بنده با دوست خود منزل شما مهمان هستیم، گفتم من آدم قانعی هستم، شیر و نان خشک سر سفره گذاشتی و گفتم میل کنید این می شود خست چون از شما بیشتر بر می آید.

یکی از دوستان می گفت: رفتم منزل یکی از روحانیون، ایشان گفت: من آدم قانعی هستم، یک قدری نان خشک و نمک آورد، گفتم: آقا ما با این

سیر نمی شویم، بفرست سر کوچه چلوکباب بیاورند ما بخوریم، شما هم نان و نمک را بخور، ما هم چلوکباب می خوریم. من مثالی که زدم بحث را تقریباً روشن می کند، اگر شما امشب مهمان داشتی و در یخچال گوشت بود، مرغ هم بود، و فقط نان و برنج سر سفره گذاشتی خستت به خرج دادی، اگر نه، هم مرغ درست کردی، گوشت درست کردی، به اندازه ده نفر برنج درست کردی، اضافه آن را دور ریختی، این هم اسراف و تبذیر است.

حضرت علی (علیه السلام) می خواست خانه حارث بن عبدالله همدانی مهمانی برود. آقا را بسیار دوست داشت، آقا فرمود: به سه شرط می آیم؛ شرط اول زن و فرزند خود را به زحمت نیندازی، نروی خانه بگویی علی (علیه السلام) مهمان ما است، بشوید، بدوزید، پهن کنید، نه، اذیت نکنی. دوم: از بیرون چیزی تهیه نکنی، نروی قرض کنی، وام بگیری برای امیرالمؤمنین گوسفند بکشی. اما شرط سوم جالب است، سوم: آنچه که در خانه داری از من دریغ نکنی (1) شما منزل کسی می روید، در کمد او پسته هست، بادام هست، گوشت دارد، اگر گفت: پسته را خودمان می خوریم، بادام را هم خودمان می خوریم، گوشت هم باشد برای خود ما، برای ایشان نان و پنیر می آوریم، این خستت است. آنچه را که داری را بیاور. خسیس کسی است که با داشته هایش از کسی پذیرایی نمی کند، حتی از خود. الآن افرادی مراجعه می کنند، می گویند: پدر من برای مسجد، برای حسینیه کمک می کند، اما من که پسر او هستم نمی توانم برای فرزند خود یک کیف بخرم، حق من را به من نمی دهد، من واجب النفقة او هستم، این میشود یک نوع بی تدبیری و خستت. شما از

ص: 57

اولاد خود دریغ می کنی، نمی گوئیم به مسجد کمک نکن، کمک کن اما فرزند خود را هم تأمین کن

این هم که می گویند هر چه بیشتر خرج کنی، خدا بیشتر به تو می دهد

کنایه است، البته حالا. شاید این یک تعبیر روایی نباشد، این هم یک حرف نادرستی است بگوئیم آقا بریز و پاش و خرج کن خدا می رساند، شما اگر کم خرج کردی، کم به تو می دهد، اگر زیاد خرج کردی بیشتر به تو می دهد، نه! این درست نیست، اتفاقاً در منابع روایی ما آمده است که در پرتو قناعت، در پرتو رسیدگی به دیگران، خدا روزی انسان را افزایش می دهد. این حرف درستی نیست که گفتند: هر چه بیشتر خرج کنی، خدا بیشتر به تو می دهد، حالا شاید منظور این است هر چه انفاق کنی به جای آن می آید، و صدقه و انفاق ارتباطی به ریخت و پاش و اسراف ندارد. اگر چه حتی انفاق هم حساب و کتاب دارد.

اگر امشب عروسی پسر شما است، بیایید ده نوع خورشت و غذا درست کنی، بگویی فردا به جای آن می رسد، نه! اسراف حرام است. به عبارت دیگر یکی از بدترین کارها در گناه توجیه گناه است، گناه را توجیه کردن که ما اسم اسراف را بگذاریم جود؛ اسم خست را بگذاریم قناعت؛ اسم ریخت و پاش مالی خود را بگذاریم خدا ان شاء الله جای آن می رساند؛ نه! گناه را نباید توجیه کرد. سیره معصومین (علیه السلام) علت خلاف این را نشان می دهد. امام علی (علیه السلام) در وصف متقین در خطبه معروف همام یکی از ویژگی های متقین را فرمودند:

ص: 58

«مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ» (1) روش آن ها میانه روی است.» البته من یک بار دیگر هم گفتم، تکرار نکنیم، سطوح هم باید رعایت کرد یعنی سطح یک خانواده ای که بالای شهر تهران است، با کسی که در روستا است، سطوح اینها هم با یکدیگر متفاوت است. ممکن است یک سطحی برای او اسراف نباشد ولی برای من اسراف باشد، به این هم باید

دقت کنیم.

درمان وسواس

که در مورد وسواس پرسیده اند. گفته اند: در مورد وسواس قبلا صحبت کردید، در صورت امکان در این مورد صحبت کنید زیرا وسواسی بودن مادر من باعث شده که ما رغبتی نداریم که از مدرسه به منزل بیاییم وسواس دو قسم است: بعضی ها تقریبا به هر دوی آن مبتلا هستند. یک وسواس، وسواس فکری است، خیلی جوان ها به من می گویند: وسواس فکری داریم. می گوئیم نکنند ما مشرک شده ایم، نکنند خدا را بد عبادت می کنیم، حتی یک جوانی آمده بود می گفت: من ده بار نماز خود را می شکنم، می گوئیم نکنند اخلاص در نیت نداشتیم، می گفت: مدام غسل می کنم، او در غسل وسواس ندارد، زود غسل می کند، مشکل او در نیت است، می گوید: مدام می آیم بیرون می گوئیم نکنند خلوص در نیت نداشتیم.

زمانی که درس رسائل می رفتیم استاد مان به خدا ایشان را حفظ کند، در قید حیات هستند. اول بحث استصحاب رسائل را که خواست شروع کند

ص: 59

روایتی خواند که شخصی نزد پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمد، عرض کرد: یا رسول الله! من زمانی که نماز می خوانم مدام احساس می کنم وضوی خود را از دست می دهم. پیغمبر فرمود: اصلاً توجه نکن، این شیطان است.

من به آن استاد گفتم مگر شیطان بیکار است؟ این همه کار در این عالم است، چرا می آید احساس بطلان وضو را به یک آدم متدین و مؤمن القاء می کند؟ ایشان یک لبخندی زد و گفت: این مهم ترین کار شیطان است. شیطان اگر بتواند کسی را وسواسی کند یک مرید برای خود درست کرده است، یک مریدی از راه دین، چون او نمی تواند به این نمازخوان بگوید شراب بخور، نمی تواند به این زن متدین بگوید که مثلاً مرتکب فحشا بشوی از این راه وارد می شود. من برای وسواسی ها هیچ توصیه ای ندارم جز یک توصیه و آن این که با اراده و توان خود به وسواس توجه نکنید، غلبه کنید، کنار بگذارید.

من در گذشته اشتباهات زیادی مرتکب شده ام و الآن پیش خود و خدای خود توبه کرده ام اما نگاه ها و حرف های دیگران من را آزار می دهد، مدام مورد طعنه و سرزنش آن ها هستم خواهش می کنم من را راهنمایی کنید؟ در سؤال بیننده محترم پاسخ آن آمده است یعنی این اخلاق، اخلاق خدایی نیست. چون خداوند توبه را می پذیرد و نوشته اند پیش خود و خدا هم مشکل را حل کرده ام، مردم دست از سرم برنمی دارند. چند روایت کوتاه برای شما بخوانم تا مشخص شود تحقیر، تمسخر، فحاشی، اهانت و کوچک کردن دیگران چقدر گناه بزرگی است. در کتاب «کافی» مرحوم

کلینی باب جداگانه ای به این بحث اختصاص داده اند. من دو، سه روایت آن را عرض می کنم. در روایت آمده است، خداوند می فرماید:

«مَنْ أَهَانَ لِي وَبِيئًا فَقَدْ أَزْصَدَ لِمُحَارَبَتِي؛» (1) هرکس بنده ای از بندگانم و به یکی از اولیائم اهانت کند با من اعلان جنگ کرده

است.» در روایت دیگری که مضمون آن را عرض می کنم، فرمودند: «کسی که بنده مؤمن من را خوار بشمارد اعلام نبرد رسمی با من نموده است.» (2)

همچنین فرمودند: «اگر کسی مؤمنی را خوار بشمارد خدا روز قیامت او را خوار وارد صحرای محشر می کند.» (و شَهْرَةُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (3) و او را انگشت نما می کند.» همه می گویند: نگاه کنید گناه این، گناه اهانت و توهین به دیگران بوده است. پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تو فرمود:

«لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ؛» (4) هیچ مسلمانی را تحقیر نکنید، کوچک آن ها نزد خداوند بزرگ

مرد است.) همان که پیش تو خیلی کوچک است نزد خدا ممکن است خیلی بزرگ باشد.

این روایت، روایت عجیب و بسیار قابل تأملی است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ رَوَى عَلَيَّ مِنْ مُؤْمِنٍ رِوَايَةً» کسی که نقطه ضعفی را از مؤمنی نگه

ص: 61

1-1- الکافی، ج 2، ص 351

2-2- همان .

3-3- همان، ص 353.

4-4- مجموعه ورام، ج 1، ص 31.

دارد تا روزی او را بکوبد و آبرویش را برد « أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَوَلَايَتِهِ إِلَىٰ وَوَلَايَةِ الشَّيْطَانِ » خدا او را از ولایت خودش به ولایت شیطان خارج می کند.

خدا می گوید تو که نقطه ضعف دیگران را برجسته می کنی از ولایت من بیرون برو، برو تحت ولایت شیطان و جالب این است «فَلَا يُقْبَلُ الشَّيْطَانُ» (1) شیطان هم او را قبول نمی کند. این چقدر بدبخت است که شیطان هم او را قبول نمی کند. شیطانی که همه گناهکارها را می پذیرد! کسانی که گناه تحقیر دارند حتی شیطان آن ها را نمی پذیرد؛ می گوید: تو اگر خوب بودی خدا تو را از خود نمی راند، چون شیطان می خواهد ارتباط بنده را با خدا قطع کند، کسی که رانده شده خدا باشد، شیطان با او کاری ندارد.

یکی از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صفیه است. پدر صفیه یهودی بود. بعضی از همسران پیامبر ایشان را مسخره می کردند. حالا مسلمان شده، یک نقطه ضعفی در گذشته داشته که تقصیر او هم نبوده است. به او یهودی زاده می گفتند. پیش پیامبر اکرم و آمد گله کرد. در قرآن کریم در سوره حجرات به این مطلب اشاره شده است. رسول خدا فرمود: اگر این بار به تو یهودی زاده گفتند، بگو: پدر من هارون است، عموی من موسی است، شوهر من رسول الله است. توجه بفرمایید، صریح قرآن است:

«لَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ» (2) برای همدیگر لقب های زشت، اسم های ناروا نگذارید. تمسخر، تحقیر، استهزاء، فحاشی، سب و ناسزاگویی، گذشته دیگران را به رخ کشیدن، این ها خلاف دستورات قرآن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)

ص: 62

1-1- الکافی، ج 2، ص 358.

2-2- سوره حجرات، آیه 11

خداوند می فرماید: یا رسول الله! وقتی توبه کننده می آید او را بپذیر، و به ما دستور داده که از رحمتش ناامید نباشیم. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (1) چرا ما این طور هستیم؟ بعضی ها بیست سال پیش خطایی کرده اند تا اسم او می آید می گوییم: فلانی را می گویی همان که فلان کار را کرد. خدا می گوید: سیئات را به حسنات تبدیل کنیم. (2) افرادی با گذشته خراب پیش پیامبر آمدند حضرت این ها را پذیرفت.

نکته دیگری که اشاره کنم این که بعضی از اوقات افرادی قربانی حقارت های خانوادگی یا شغلی یا مسائل مربوط به دیگران می شوند. به عنوان مثال: پدری معتاد است، این صفت بدی است حتما باید معالجه شود. معتاد هم یک بیمار است. اما حالا این آقایی که معتاد است یکی، دو دختر خوب دارد متدین، مؤمن. پسر خوب دارد. گاهی بعد از آن که پدر خوب شد، می گویند: از او دختر نمی گیریم، چون پدرش قبلا معتاد بوده است. این خوب نیست.

یک وقتی مشهد برنامه پرسش و پاسخ داشتم. خانمی نوشته بود: پدر من دو همسر دارد، من دختری تحصیل کرده و با کمالات و ... خواستگار برای من می آید می پسندد تا می گوییم که مادر من هوو دارد می گویند نه. گناه من چیست؟ فرض می کنیم از نظر عرف ما و از نظر آن خانواده ای که خواستگاری آمدند این یک نقطه منفی برای پدرش باشد. گناه این دختر خانم

1-1- «بگو: ای بندگان من که بر خود ستم و اسراف کرده اید، از رحمت خداوند نومید نشوید». سوره زمر، آیه 53.

2-2- اشاره به سوره هود، آیه 14 و دعای دوم از صحیفه سجاده: يَا مَنْ يُبَدِّلُ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ

چیست؟ و لذا باید توجه شود همان طور که در سؤال فرمودند: ایشان توبه کرده خدا هم توبه پذیر است. و کسی حق زخم زبان و طعنه زدن را ندارد.

اشاره کردید که اگر کسی برادر دینی خود را سرزنش کند به گناهی که

از آن گناه توبه کرده است خدا او را به همان چیز گرفتار می کند. بله، در روایت آمده است:

«مَنْ أَنْبَ مُؤْمِنًا أَنْبَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (1) کسی که مؤمنی را سرزنش کند در دنیا و آخرت سرزنش می شود».

در روایت دیگری آمده است: «نمی میرد مگر آن که آن بلا بر سر خودش می آید؛ لذا باید حواسمان جمع باشد».

انواع طعنه و زخم زبان

طعنه و زخم زبان سه نوع است. گفتاری، نوشتاری، رفتاری. گفتاری

همین هایی است که بحث کردیم.

نوشتاری این مقالات نیش دار. تیتز برخی روزنامه ها که گاهی تمام اول و آخر صحبت فردی را می زنند و آن قسمتی که خودشان می خواهند می نویسند، این هم یک نوع طعنه است و این کار هم جایز نیست.

رفتاری هم مانند «عَبَسَ وَتَوَلَّى» (2) آن فقیر وارد شد، ثروتمند خود را

جمع کرد؛ یا بعضی اوقات چهره در هم می کشد، نوع تعامل، این هم یک نوع طعنه رفتاری است.

ص: 64

1-1- الکافی، ج 2، ص 356

2-2- سوره عبس، آیه 1.

استخاره

برادر من مدت سه ماه است که با خانمی عقد کرده است ولی طی این

مدت به شدت با هم اختلاف پیدا کرده اند. و حالا می خواهد او را طلاق دهد و هرچه به او می گوئیم: یک طوری با هم کنار بیایید، می گوید: من چند بار برای ادامه زندگی استخاره کرده ام بد آمده است. حال چگونه ایشان را قانع کنیم که ان شاءالله این وصلت منجر به جدایی نشود؟ او من خود کمترین استخاره را در زندگی داشته ام و دارم. در ازدواج،

در خانه خریدن، در کارهای کلان شاید کمترین استخاره را خود من دارم.

دو کار مقدم بر استخاره داریم یعنی مرحله سوم نوبت استخاره میرسد. مرحله اول: در روایات اهل بیت به سفارش به تدبیر و اندیشه و تفکر

ص: 65

است این قدم اول است. «الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ» (1) فکر آینه صافی است که انسان بررسی کند، تدبیر کند.

سن این دختر به پسر من می خورد، شغل او می خورد، تحصیل او می خورد، خانواده او، مجموعه قضایا را انسان بررسی کند با تفکر و اندیشه. الآن حضرت عالی می خواهید منزل بخرید، پول شما مشخص است مثلاً صد میلیون تومان پول دارید؛ اگر شما سراغ یک زمین یک میلیاردی بروید این دیگر استخاره نمی خواهد. پول شما یک دهم قیمت آن زمین است، یا کسی میداند با توجه به رتبه کنکورش در فلان رشته فلان دانشگاه قبول نمی شود، نباید برای این کار استخاره کند، استخاره برای این کار اشتباه است.

پس اول تدبیر و برنامه ریزی، معنای برنامه ریزی به این معنا که داشته ها

را ببینیم، مطلوب را ببینیم، بین داشته ها و مطلوب ارتباط ایجاد کنیم و حتی المقدور با تفکر و اندیشه به آن هدف برسیم.

مرحله دوم استشاره است. مشورت، این دستور صریح قرآن است حتی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا هم می فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» مشورت کن. (2) در روایات هم فراوان توصیه شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بشتابید، گران دیگران را ارزان به دست بیاورید. کالای قیمتی دیگران تجربه است. یک معلمی است سی سال زحمت کشیده و تدریس کرده، حال که حضرت عالی تازه در آموزش و پرورش استخدام شده اید چه اشکالی دارد یک ربع

ص: 66

1-1- تحف العقول، ص 202

2-2- سوره آل عمران، آیه 159.

پیش ایشان بنشینید، بگویید: تجربه خود را برای من بگو. آقایی که می گوید: با خانم خود اختلاف دارم پیش مشاور بروند، با بزرگترها صحبت کنند، ریشه مشکلات را بررسی کنند. این مرحله دوم

مرحله سوم: اگر انجام کاری یا ترک آن برای ما مساوی شد به قول معروف شد پنجاه پنجاه، یعنی دقیقا نه انجام آن برای من اولویت دارد، نه ترک آن، ولی آقایی که عقد کرده سه ماه هم زندگی کرده نباید استخاره بگیرد. کدام آدم عاقلی برای ادامه زندگی استخاره می گیرد. ادامه زندگی مطلوب است، ادامه زندگی پسندیده است. به عبارت دیگر رجحان دارد. شما برای نماز شب خواندن استخاره می گیرید؟ نماز شب رجحان دارد. شما برای اتفاق استخاره می گیرید؟ قطعاً انجام آن بهتر است. برای زندگی قرآن می فرماید: «عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (1) با زنانان به خوبی و شایستگی رفتار کنید. این صریح قرآن است، این دیگر استخاره نمی خواهد. اگر برای کاری با تدبیر، با مشورت همه راه ها را رفتیم، رسیدیم به جایی که واقعا هیچ طرفی برای من اولویت ندارد. الآن بنده امکان انتخاب دو رشته هم زمان دارم یکی در تهران من مهندسی برق بروم. مثال عرض می کنم - یکی در اصفهان مهندسی عمران بروم. نمیدانم کدام را انتخاب کنم. از نظر آینده شغلی، اسکان و رفت و آمد هم هیچ کدام فرقی ندارند. این جا استخاره یک راه حل است.

تأکید می کنم در روایت توصیه به استخاره نشده است. ولی سیره علماء ائمه (علیه السلام) نشان می دهد وقتی مردم مراجعه می کردند برای آن ها استخاره

ص: 67

می گرفتند. اما مورد آن، جایی است که واقعا انسان متحیر باشد. پس به عنوان نمونه برای ازدواج اگر سن دختر خانم به پسر شما می خورد، اخلاق او می خورد، خانواده او می خورد، پسر شما ایشان را می خواهد، همه مقدمات فراهم است، حالا بگوییم: استخاره کنیم ببینیم خوب است یا بد؟ نه اینجا جای استخاره نیست، ازدواج کنند إن شاء الله خداوند در آن برکت قرار می دهد.

برخی اوقات هم بعضی ها برای کارهای اتفاق نیفتاده استخاره می کنند این اصلا معنا ندارد. تفعل به قرآن جایز نیست. مثلا می گوید: می خواهم بدانم که آیا کنکور قبول می شوم یا نه؟ اگر خوب بیاید پس قبول می شوم؛ یا برای کار غیر شرعی مانند تقلب کردن یا ربا گرفتن در چنین مواردی هم استخاره گرفتن جایز نیست.

و یا می گویند: ده سال من دختر خاله ام را می خواستم ولی بایک

استخاره به هم خورد.

خوب؛ اگر شما واقعا دختر خاله خود را می خواهی، ایشان هم شما را می خواهد، آزمایش هم رفتید، می گویند: از نظر ژنتیک مشکلی نیست اینجا دیگر نیازی به استخاره ندارد؟

معانی استخاره

استخاره دو معنا دارد: یکی برای خروج از تحیر که با قرآن و تسبیح استخاره می گیرند و معنای دوم، معنای لغوی آن است. یعنی طلب خبر کردن. استخاره به معنای اول خیلی توصیه نشده ولی استخاره به معنای دوم

در روایات و ادعیه مورد تأکید قرار گرفته است. به این معنا که وقتی برای انجام کاری مقدمات آن را فراهم دیدید، با تدبیر و تحقیق و مشورت به این نتیجه رسیدید که انجام فلان کار خوب است، قبل از انجام آن از خدا طلب خیر کنید، بگویید: خدایا! من این گونه فهمیده ام که خیر و مصلحت من در انجام این کار است، تو هم خیر مرا در همین کار قرار بده، برکت بده. دعای سی و سوم از صحیفه سجادیه، دعای استخاره است. یعنی طلب خیر و خوبی از خداوند، قبل از این که انسان بخواهد کاری را انجام دهد خوب است این دعا را بخواند.

اتفاقاً امیر المؤمنین (علیه السلام) به بازاری ها هم سفارش می کرد می فرمود: «قَدِّمُوا الْإِسْتِخَارَةَ،» (1) استخاره را مقدم کنید یعنی طلب خیر کنید. همچنین از امام جواد (علیه السلام) و یا بعضی ائمه روایت دیدم که فرمودند: وقتی کار خیری می خواهید انجام دهید دو رکعت نماز بخوانید. مثلاً می خواهید دختر شوهر دهید، پسر زن دهید، همه مقدمات آن را هم طی کردید. گاهی فرد تحقیق نمی کند بعد می گوید: پسر فاسد بود. تحقیق نمی کند می گوید: این دختر ازدواج کرده بود یا در زندگی یک مشکلی داشته به ما دروغ گفتند. برو تحقیق کن، بررسی کن، تمام راه های آسیب را ببند، الآن که میخواهی دختر شوهر دهی دو رکعت نماز بخوان. بعد بگو: خدایا، در این ازدواج خیر و برکت قرار بده. این را تقدیم خیر و طلب خیر کردن می گویند. همین که گاهی در کاسی ها می گویند: إن شاء الله خیر آن را بینی. این طلب خیر یعنی نگاه بدبینانه به آن قضیه نکن.

ص: 69

شما و برخی از کارشناسان گناه را عامل کمی رزق و روزی می دانید اما

وقتی ما به خود و زندگی خود نگاه می کنیم، می بینیم که آن چنان هم گناه نمی کنیم و یا حد اقل به اندازه بقیه گناه نمی کنیم، میخواستیم بدانم دلیل کمی رزق و روزی ما چیست و چه فرقی بین ما و کسانی که گناه می کنند

و زندگی راحتی دارند وجود دارد؟ اول به قسمت پایانی سؤال اشاره کنم. گاهی از ما سوال می کنند: شما می گوئید عدم پرداخت زکات باعث می شود باران نبارد. اما مثلاً در فلان منطقه ترکیه با اروپا با بعضی از این کشورهای اطراف ما باران می آید و اصلاً نمی دانند زکات چیست، یا مثلاً می گوئید: اگر کسی مشروب بخورد یا ربا دهد، رزق او کم می شود در حالی که پول دارند و مشروب جزء زندگی آن ها است.

ما نباید قضایا را با هم مقایسه کنیم. در روایات آمده است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، معنای آن چیست؟ گاهی انسانی که کافر است و اعتقادی به خدا ندارد، ممکن است بسیاری از غم و غصه هایی که برای مسلمان ایجاد می شود را اصلاً نداشته باشد. مثال بزنم: فرض کنید حضرت عالی در دانشگاه تهران پس از قبولی و ثبت نام و انتخاب رشته به عنوان دانشجو پذیرفته شده اید و قوانین و مقررات دانشگاه شامل حال شما می شود، اگر تأخیر کنید، غیبت کنید مشروط می شوید. اما کسی که اصلاً ثبت نام نمی کند مقررات شامل او نمی شود.

بعضی از کسانی که اصلاً زکات را قبول ندارند، خدا را قبول ندارند

گاهی راحت تر از ما زندگی می کنند. برای این که الزاماً این طور نیست که بخواهیم این قضایا را به هم گره بزنیم، به علاوه همیشه تأکید می کنیم که علل معنوی را در کنار علل مادی با هم ببینیم. گاهی هوای جایی مدیترانه ای است یا کسی به خاطر در آمده ویژه ای یا شغل ویژه ای وضع خوبی دارد و خداوند تبارک و تعالی هم گاهی این ها را می گذارد که در قیامت، در برزخ محاکمه شوند. قارون با آن کفرش چقدر پول داشت در حالی که حضرت موسی (علیه السلام) و طرفداران او نان شب نداشتند بخورند. وقتی که شما مسلمان می شوی یعنی ثبت نام می کنی من مسلمان شدم. حالا باید زکات دهی نمی دهی پس برای شما باران نمی بارد. شراب می خورید پس رزق تان کم می شود، برکت از زندگی شما می رود. بحث این است، عقاب اخروی خیلی بیشتر است. این کافر جهنم می رود و عذاب میکشد اما مؤمن در زندگی دنیایی خود پیامد های گناه شامل او می شود البته شامل کافر هم می شود. برای کافر استیصالی است مثلاً فرعون یک دفعه عذاب شد.

برگردیم به اول سؤال که پرسیده اند: شما گفتید: گناه عامل کاهش روزی

ما است، ما گناه چندانی هم نمی کنیم گاهی روزی ما کم است.

بارها گفته ایم: عوامل مختلفی دست به دست هم می دهد و روزی را کاهش یا افزایش می دهد یکی از عوامل افزایش روزی تلاش است. بالاخره کسی که دو شیفت کار می کند با کسی که یک شیفت کار می کند روزی آن متفاوت است، آن دو برابر در می آورد.

یکی از عوامل افزایش روزی تدبیر و برنامه ریزی است. آن که اسراف می کند، ریخت و پاش می کند با آن که قناعت می کند، تدبیر می کند، روزی

آن یکی است؟ یکی از عوامل افزایش روزی پس انداز است. در روایت هم آمده است؛ کسی که پس انداز میکند فکر اقتصادی دارد، خریدی می کند، آن جنس گران تر می شود روزی این بالا تر می رود. یکی از عواملی هم که روزی را کاهش می دهد گناه است. این بیننده عزیز فقط همان یک عامل را دیدند. می گویند: ما در ممنوعان خود نگاه می کنیم مثلا همین گناه های ما یا بدتر از آن را مرتکب می شوند و روزی آن ها هم خوب است. الآن من از شما سؤال می کنم: یک کسی چند میلیارد تومان ارث برای فرزند خود گذاشته باشد. اگر فرزند او اهل معصیت هم باشد، شراب بخورد، گناه کند، نماز نخواند، این پول آن قدر هست که به زودی تمام شود. عرض من این است یکی از زمینه های کاهش روزی در روایات گناه کردن است، دروغ گفتن است، خیانت به امانت است. حالا اگر کسی هیچ گناهی نکرد خانه نشست، در را هم بست، فقط به عبادت و نماز و قرآن پرداخت. آیا روزی او را در زنبیل می گذارند برایش به خانه می آوردند؟ نه! هیچ گناهی هم نکرده است مدام هم عبادت کرده است، چرا که او دعا کننده بدون عمل است.

«الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ» (1) دعا کننده بدون عمل مثل تیرانداز بدون

تیر است».

تلاش، برنامه ریزی، گناه نکردن مجموعه عوامل را با هم باید دید، نه

فقط علت معنوی را ببینیم. همچنین گفته ایم که روزی هم به مادی و معنوی تقسیم می شود.

ص: 72

آیا ماه صفر نحسی دارد، اصلاً نحس بودن به چه معنا است؟

ایام و روزها به خودی خود بار ندارد. به عنوان مثال ممکن است حضرت عالی شب جمعه ای پولی پیدا کنی، کسی هم در همان شب جمعه پولی گم کرده باشد. او می گوید: عجب پنجشنبه بدی، شما می گویی: اتفاقاً عجب پنجشنبه خوبی. یک کسی در آن روز عروسی دخترش واقع شده است، کسی هم در همان روز بر اثر تصادف جوان خود را از دست داده است. این حوادث است که به روزها عنوان پربرکتی و نحسی را می دهد. مثلاً «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (1) شب قدر چرا از هزار ماه بالاتر است؟ چون نزول قرآن، چون فرود فرشتگان، چون بحث تقدیر در آن شب است. یا عاشورا چرا برای ما یک روز حزن است؟ چون در آن روز ابا عبدالله (علیه السلام) به شهادت رسیده است. کلمه نحس در قرآن آمده است. راجع به روزی که در آن عذاب آمد، «فِي أَيَّامٍ نَحَسَاتٍ» (2) در روزهای شوم تندباد شدید و هول انگیز بر آنها فرستادیم.

نوشته اند: کسی خواست به خانه امام هادی (علیه السلام) برود که شانه او به جایی خورد و زخم شد، انگشت او لای دری رفت و زخم شد، لباسش پاره شد. سه اتفاق برای او افتاد، عصبانی شد و گفت: عجب روز نحسی است. وقتی خدمت امام آمد، حضرت فرمود: «مَا ذَنْبُ الْآيَامِ»، (3) گناه ایام چیست؟

ص: 73

1-1- سوره ء قدر، آیه 3.

2-2- سوره ء فصلت، آیه 16.

3-3- وسائل الشیعه، ج 7، ص 509.

پس خود روزها اثر مثبت و منفی ندارد. نحس بودن ماه صفر که در روایت هم به آن اشاره شده به علت حوادث و وقایعی است که در آن رخ داده است. وقتی گفته می شود ماه صفر نحس است، یعنی در این ماه باید بیشتر به خدا پناه ببریم

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در «مفاتیح الجنان» اول اعمال ماه صفر دعایی را آورده است. می گوید: کسی که این دعا را روزی ده مرتبه بخواند نحوست این ایام شامل او نمی شود و بر این مطلب تأکید می کند. دعای کوتاهی هم هست. وجود این دعا نشان می دهد نحوست ذاتی نیست. با صدقه ای، با همین دعا دفع می شود. همچنین نماز اول هر ماه که در مفاتیح» آمده است خیلی مؤثر است. و این نحوست به خاطر حوادثی است که بر ایام عارض می شود. اگر کسی خواست در مورد این آیه و این بحث تحقیق کند به تفسیر «المیزان» اثر علامه طباطبایی (علیه السلام) مراجعه کند.

تبعیض میان فرزندان

بعضی پدر و مادرها بین فرزندان خود تبعیض قائل می شوند، گاهی به پسر

بزرگتر و یا به دختر خود بیشتر توجه می کنند و یا مثلاً شب به خانه پسرشان می روند، ولی سال تا سال به دخترشان سر نمی زنند؛ این موضوع سؤال بسیاری از بینندگان عزیز ما بود که خواستند شما راجع به آن

توضیح دهید..

مقداری از این احساس تبعیض، حساسیت فرزندان است، ولی مقدار زیادی هم درست است، قبول دارم. الآن آقا، عروس دارد، داماد دارد، این

ص: 74

دختر آخری که شوهر می دهد می بینی تمام وقت خود را معطوف به این دختر آخری می کند. یا مثلاً داماد آخری مهندس یا پزشک است؛ داماد قبلی مغازه دار بوده، شغل ساده تری داشته، می بینی تحویل نمی گیرد. خانمی می گفت: من و شوهرم خیلی مادرم را تحویل می گیریم. از مکه آمده برای او خرج کردیم، مرتب سر می زدیم ولی مادرم در مهمانی که نزدیکان را دعوت کرده ما را دعوت نکرده است و یک بار نمی آید به ما سر بزند و مدام من را پیش شوهرم کوچک می کند. می گفت آقا من چه کار کنم؟ وظیفه من چیست؟ گفتم «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (1) باز هم برو سر بزن. به پدر و مادرها می گویم: بین بچه های خود فرق نگذارید، مخصوصاً اگر کنار همدیگر باشند. و اگر خواستید مثلاً به فرزندی که وضع او خوب نیست کمک کنید، پنهانی این کار را انجام دهید. در دعوت ها اگر پر تعداد هستید، گاهی اتفاق می افتد، می گوید: من هشت اولاد دارم نمی توانم همه را باهم دعوت کنم، اگر دوبار فرزند بزرگتر را دعوت می کنی، همان دوبار هم فرزند کوچک تر را دعوت کن. خانواده هایی که در خانه بچه دارید این را خیلی دقت کنید، مواظب باشید بین فرزندان تان حتی در نگاه کردن فرق نگذارید. می گویند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) حتی در نگاه کردن عدالت داشت. اگر در یک جلسه ای سخنرانی می کرد، نگاهش را تقسیم می کرد. در نگاه خود، در خرید خود، در برخورد و رفتار خود باید خیلی احتیاط کنید.

اما محبت قلبی عیبی ندارد. فلان فرزندم را بیشتر از آن یکی دوست دارم. در روایت داریم امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام)؟ فرمود: «ما بعضی از

ص: 75

1-1- سوره بقره، آیه 83 سوره نساء، آیه 36؛ سوره انعام، آیه 151؛ سوره اسراء، آیه 23.

بچه هایمان را بیشتر دوست داریم ولی در رفتار خود بروز نمی دهیم». (1) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«سَأَوْأُ بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْعَطِيَّةِ» (2) در سوغاتی و هدیه دادن بین

بچه های خود عدالت را رعایت کنید».

برای پسر کوچک تر کاپشن آورده، می گوید: به درد خانه می خورد. برای پسر بزرگتر خود یک جوراب. این طور نمی شود بالأخره پسر، پسر است. این پسر شما نمی گوید: آقا من پزشک هستم ماهی پنج میلیون درآمد من است و برادرم کارمند است ماهی پانصد هزار تومان درآمد او است؛ نه، هر دوی این ها فرزندان تو هستند. به خانواده های آن ها یک طور نگاه کن. گاهی اگر عروس، خواهرزاده است بیشتر تحویل می گیرد. می گوید: این از خود ماست یا عروسی که همشهری اش نیست یا تحصیلات کمتری دارد کمتر تحویل می گیرد. این طور نباید باشد. نباید تبعیض در برخوردها باشد. طبعات تبعیض کینه، عداوت، حسادت، رفع محبت، بدبینی و دروغ است. بعد به خانه می آید و می گوید: بین مادر تو چه کار کرد، گوشت را جلوی آن گذاشت و آب خورش را جلوی من

نکته ای به شما عرض کنم: یکی از دلایل این که برادران حضرت یوسف (علیه السلام)، او را به چاه انداختند همین بود. پدرش او را بیشتر تحویل می گرفت. قرآن می فرماید:

ص: 76

1-1- ر.ک: وسائل الشیعة، ج 19، ص 246.

2-2- نهج الفصاحه، ص 519.

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا» (1) گفتند: پدر ما

یوسف و برادر او را بیشتر از ما دوست دارد. لذا حضرت را به چاه انداختند، نمی خواهم بگویم کار حضرت یعقوب (علیه السلام) گناه بود، انبیاء معصوم هستند ولی بهانه برادران یوسف (علیه السلام) این بود، آنچه حسادت آن ها را تحریک می کرد همین بود. ان شاء الله باید

حواسمان جمع باشد که تبعیض و بی عدالتی در رفتار خانواده ها نباشد.

قضای نماز شب

آیا نماز شب را می شود قضا کرد؟ آیا حتما باید چهل مؤمن را دعا کنیم،

اگر راه ساده تری دارد بیان کنید تا از برکات نماز شب محروم نشویم.

آن آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به قدر تشنگی باید چشید

مطلوب ما نمره عالی است. نماز شب قبل از اذان صبح، یازده رکعت با هفتاد استغفار، سیصد مرتبه العفو و دعا کردن چهل مؤمن، این مطلوب آن است. البته با همه این مسائل شاید پانزده دقیقه یا بیست دقیقه وقت بگیرد. اما اگر کسی قبل اذان صبح بیدار شد، حال ندارد قنوت مفصل بخواند، عیب ندارد قنوت معمولی بخواند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» مستحب است واجب نیست. اگر حال ندارد یازده رکعت بخواند، عیب ندارد سه رکعت آخر آن را بخواند. بالاخره اگر سر این سفره پنج رقم غذا بود خیلی مطلوب، اما وقتی یک غذا بود انسان را سیر می کند، می شود از آن استفاده کرد. قضای آن را هم می شود به جا آورد. فردا ظهر در مسجد، در

ص: 77

خانه، قضای آن را بخواند، اگر نتوانست همه یازده رکعت را قضا کند عیبی ندارد، قضای دو رکعت شفع و یک رکعت وتر را به جا آورد. زودتر هم می شود خواند قبل از این که بخوابد، اول نماز شب را بخواند بعد بخوابد اشکالی ندارد.

ص: 78

یکی از موضوعات مهم در زندگی افراد، نوع نگرش انسان به زندگی

است. یعنی فرد باید چگونه باشد که از زندگی خود لذت ببرد و احساس خوشبختی کند؟

آیا رضایت از زندگی همیشه مساوی با تمکن مالی است؟ یعنی هر کسی مال بیشتری دارد، از زندگی راضی تر است؟ من برای این که مقداری ریشه ای تر این بحث را بررسی کنیم سه نکته را عرض می کنم. شاید با بیان این سه نکته به موضوع رضایتمندی در زندگی نزدیک تر شویم.

سه نکته مهم

1- واقعیتی به نام دنیا

نکته اول این است که اگر ما بخواهیم از زندگی احساس رضایت کنیم باید اول ببینیم واقعیت های زندگی چیست؟! یک واقعیت این است که

ص: 79

این جا دنیا است. دنیا محل گذر است. در روایت داریم که شما در این دنیا غریب هستید. (1) در این دنیا عابری هستید که عبور می کنید. (2) این دنیا پل است، این دنیا مزرعه است. (3) اگر کسی به این باور برسد که این دنیا قلیل است، ماندگار نیست، همه نگاه او به این دنیا معطوف نمی شود

درست مثل این بازیکن هایی که در بازی های مقدماتی می روند. نگاه این ها به این بازی ها خیلی جدی نیست. این ها برای بازی نهایی آماده می شوند.

در روایت آمده است:

«إِلَّا وَ انِ الْيَوْمَ الْمِصْمَارَ غَدًا السَّبَّاقُ» (4) این دنیا میدان آمادگی است و قیامت میدان مسابقه است».

خوب همین نگاه خیلی از اوقات برای ما رضایت مندی می آورد تا در دنیا انتظار بیش از واقعیت را نداشته باشیم. خیلی از اوقات انتظار ما منطبق با واقعیت نیست.

مثالی عرض می کنم: من انتظار دارم که پیر نشوم. در حالی که من پیر میشوم. این دست من نیست، عمر من جلو می رود. مثلاً من انتظار دارم که بتوانم بالاترین جهیزیه را داشته باشم. انتظار دارم فلان ماشین 50 میلیونی را داشته باشم. خوب این حقوق من، این زندگی من، با آن مطابق نیست. باید یک مقداری انتظارات خود را با واقعیت ها مطابق کنیم. کسی که لیسانس

ص: 80

1-1 - تحف العقول، ص 370

2-2 - الأمالی للصدوق، ص 220 .

3-3 - مجموعه ورام، ج 1، ص 183.

4-3 - نهج البلاغه، خطبه 28.

دارد نباید انتظار هیئت علمی دانشگاه را داشته باشد. چرا؟ چون شرط هیئت علمی دانشگاه دکتری است. انتظار من باید مطابق با یک دبیرستان باشد. مطابق با یک مدرسه راهنمایی و ابتدایی باشد. کسی که دیپلم دارد نباید انتظار تدریس در دبیرستان داشته باشد. اگر پیش یک مدیر دبیرستان رفت و به او گفتند: ما به شما تدریس نمی دهیم. این شخص نباید ناراضی باشد. چرا که این ناراضی بودن ناشی از عدم انطباق خواسته او با واقعیت است.

2 - مقایسه صعودی و نزولی

نکته دوم؛ بحث مقایسه است. ما خواهی نخواهی در زندگی خود مقایسه می کنیم. الآن این بچه ها که پیش دبستانی با کودکان با کودکتان می روند، می آیند و می گویند: دوست من دو ستاره دارد، من یک ستاره. پیش مادر خود اظهار نگرانی می کند. یا اگر عکس آن باشد؛ کسی دو ستاره دارد، نفر دیگر سه ستاره دارد، می آید و احساس برتری می کند. این مقایسه از همان کودکی شروع می شود و تا دوران های بعد ادامه دارد. البته مقایسه بچه ها بچه گانه است. مقایسه سن کودکی کودکانه است. منتها یک انسانی که بالا می آید و عاقل و بالغ می شود نوع مقایسه اش فرق می کند.

در منابع اسلامی دو دسته روایات داریم: برخی مقایسه ها در روایات مامذمت شده است و برخی دیگر مدح شده اند. مقایسه منفی مقایسه صعودی است، یعنی من به ماشین دیگری نگاه کنم، بگویم ایشان ماکسیما دارد. من پیکان دارم، پژو دارم. این ماشین من ده میلیون است، ماشین ایشان پنجاه میلیون است، فاصله ما چهل میلیون می شود. مدام مقایسه صعودی کردن سه

اثر منفی دارد. یکی اندوه است. مدام غصه میخورم. اثر دوش حسرت است که مدام حسرت میخورم. اثر سومش ناسپاسی است، یعنی وقتی در این ماشین پژوی خود می نشینم راضی نیستم. مدام می گویم این ماشین شما عجب صندلی دارد. عجب فرمانی دارد. یا مثلاً خانمی که یک یخچال ساده ای دارد و آن را به قیمت سیصد هزار تومان، چهارصد هزار تومان خریده است، اگر به کسی نگاه کرد که یک یخچال فریزر دو قلو دو میلیونی خریده، همیشه در یخچال خود را با اندوه باز می کند و مدام می گوید: این هم یخچال است که ما داریم. این هم زندگی است ما داریم. آن کسی که یک ماشین لباسشویی سطلی یا دو قلو ساده دارد، اگر به کسی نگاه کرد که آخرین مدل ماشین لباسشویی خارجی چند میلیونی را دارد، این فرد وقتی لباس در آن می ریزد احساس دل چرکینی می کند. این را مقایسه صعودی می گویند که غلط است. یعنی همه زندگی با حسرت است، با اندوه و با ناسپاسی است. چنین کسی حتی اگر زندگی بسیار خوبی هم داشته باشد، ناسپاس و ناراحت است چرا که همیشه مقایسه صعودی دارد.

بخش دوم؛ مقایسه نزولی است. یعنی این که من در مسائل مادی، نگاه کنم همین جهیزیه ای که پدر من برایم فراهم کرده است درست است که آخرین قیمت و مدل نیست. اما خیلی ها این ها را هم ندارند. اصلاً ازدواج نکردند، منتظر خواستگار هستند که شوهر کنند. من خواستگار داشتم، الحمدلله. شوهر دارم الحمدلله. پدر من توانسته است برای من جهیزیه درست بکند الحمدلله.

این مقایسه نزولی در زندگی چند اثر مثبت دارد. یکی از آنها شادی

است. ببینید الزاماً هر کسی که تمکن مالی دارد این طور نیست که شادکام هم باشد و احساس لذت کند. شادکامی مساوی با داشتن ثروت نیست. یک وقت می بینید با یک نان و دو تا سیب زمینی، خانواده ای دور هم نشسته اند. دارند می خورند، می شنوند، مزاح می کنند، لذت هم می برند. یک وقت هم می بینید یک کسانی در بالاترین خانه و زندگی هستند اما با هم دعوا می کنند، افسردگی دارند. نمی خواهم بگویم آن زندگی نمی تواند شاد باشد و این زندگی نمی تواند غم ناک باشد. می خواهم بگویم بین این دو تساوی نیست.

لذا دومین نکته ای که من می خواهم عرض کنم این است که بدانیم آنچه

که باعث رضایت مندی در زندگی می شود این است که در مسائل مالی مقایسه ما نباید مقایسه صعودی باشد. البته در مسائل معنوی این چنین نیست؛ اگر شما لیسانس دارید به دکترها نگاه بکنید و برو تحصیلات خود را تکمیل کن. شما در نماز خود به نماز امیرالمؤمنین (علیه السلام) نگاه کن، بگو من کجا و علی (علیه السلام) کجا. شما در عبادت خود به سیدالسادین (علیه السلام) نگاه کن. آن حضرت سر به سجده می گذاشت و هزار مرتبه «لا إله إلا الله حَقّاً حَقّاً لا إله إلا الله تَعْبُداً وَرِقاً لا إله إلا الله إيماناً وَتَصَدِيقاً» می خواند. (1) من نمی دانم چرا این افرادی که این سؤال ها را می کنند مثلاً یک بار نمی آید بگویند که چرا نماز من نماز فاطمه زهرا (علیها السلام) نیست. چرا برخورد من، برخورد فاطمه زهرا (علیها السلام) نیست. دفاع من از ولایت مثل حضرت نیست. این خیلی مهم است. چرا من مثل فلان خانمی که تفسیر نوشته است، کتاب نوشته است،

ص: 83

نیستیم. باید توجه داشته باشید که ما در جامعه خود اختلاف طبقاتی داریم. ثروتمندان زیادی داریم. فقرای زیادی هم داریم، مخصوصاً حالا در شهرهایی که یک مقدار زمینه کار هم کمتر است. دختر و پسرهای زیادی الآن می شناسید که این ها حتی ازدواج کرده اند اما به خاطر خانه و جهیزیه و خرید بازار و این طور مسائل نتوانستند زیر یک سقف بروند.

الآن مشکل چشم و هم چشمی در جامعه جدی است، خانواده ها باید با سطوح خود، خود را بسنجند. حضرت زهرا (علیها السلام) وقتی میخواست جهیزیه تهیه کند با این که می دانید همان زمان هم در جامعه صاحبان ثروت بودند. ایشان چطور جامعه را تنظیم کرد؟ هفده قلم از ابتدایی ترین وسائل زندگی تهیه کردند.

برای آن که واقعیت نگری و عدم مقایسه در زندگی ها نهادینه شود از

همان کودکی بچه را عادت بدهیم.

در روایتی سلمان می گوید: حبیب من رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من هفت تا

سفارش کرد. به من سفارش کردن :

أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي وَلَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي ؛ (1) همیشه به پایین دست خود نگاه کن و هیچ وقت در مسائل مالی به بالا دست خود نگاه نکن».

مضمون این روایت از امام صادق (علیه السلام) هم وارد شده است. (2)

آیه قرآن هم می فرماید:

ص: 84

1-1- وسائل الشیعه، ج 9، ص 442.

2-2- الکافی، ج 8 ص 244 .

پیامبر! با همین ها که در طبقه پایین هستند نشست و برخاست داشته باش، ارتباط داشته باش. برای این که یک وقت آن روحیه فزون طلبی در شما وارد نشود. باز در قرآن دارد که وقتی در بعضی از جنگ ها غنائمی به دست آمد، حس فزون طلبی بعضی از همسران پیامبر تحریک شد. پیش پیامبر رفتند، گفتند: فلان چیز را می خواهیم، اتاق من پرده می خواهد، اتاق من باید سفید بشود. من فلان پارچه را می خواهم. پیامبر هم ناراحت شد. آیه نازل شد: پیغمبر! به زن های خود بگو: «وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ...» (2) اگر شما اراده دنیا دارید، بیایید دنیا را به شما می دهیم. ولی بدانید آخرت برای شما بهتر است. من گاهی از اوقات به دوستانی که راجع به فقر حضرت زهرا (علیها السلام) و امیر المؤمنین (علیه السلام) صحبت می کنند، می گویم اگر خانه حضرت زهرا این طور بود. ظروف ایشان آن طور بود. چادر ایشان این چنین بود، بر اینها تأسف نخورید. به عنوان یک فضیلت نقل کنید، ولی غصه نخورید. این فقر گزینشی بود. خود ایشان خواست. خود ایشان ترجیح دارد، راضی هم بود.

غلام همت آن رند عافیت سوزم *** که در گدا صفتی کیمیاگری داند

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و به خانه حضرت آمد دید که ایشان دارد آرد درست می کند، بچه روی پا دارد. زبان ایشان به ذکر است. خانه را هم می خواهد جارو بزند. چند تا کار همزمان، تا پیامبر فرمود: دخترم! سختی دنیا را بپوش

ص: 85

1- «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند» 1- سوره كهف، آیه 28.

2- 2- سوره احزاب، آیه 28.

با شیرینی آخرت حل می شود، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ (1) پدر من به همین وضعیت راضی هستم.

3- به خود سخت نگیریم

نکته سوم این است که دنیا را سخت نگیریم و در واقع راحت از کنار حوادث بگذریم و به عبارت دیگر آستانه تحمل خود را بالا ببریم، استوار باشیم، استقامت داشته باشیم. اگر کسی در دنیا سخت نگرفت، مشکلات را جدی نگرفت، با مشکلات کنار آمد. طبیعتاً خود این حالت باعث صفت رضا می شود. نقل می کنند: اباذر جوانی داشت که مرد. کنار قبر او نشسته بود، یک کسی با طعنه و شماتت آمد و گفت: پسر تو مرد! ابوذر فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَأْخُذُهُمْ فِي دَارِ فَنَاءٍ وَيُدْخِرُهُمْ فِي دَارِ الْبَقَاءِ» (2) شکر خدایی که این ها را از خانه فناء به خانه بقاء برد».

چه نگاه وسیعی

دیدند ابوذر بالای قبر پسرش گریه می کند و می گوید: «به خدا قسم برای مردنت گریه نکردم، بلکه گریه ام برای احوال توست، کاش می دانستم به تو چه گفتند و تو چه پاسخ دادی» (3)

دغدغه ابوذر، دغدغه از دست دادن فرزند نیست، او با این مشکل کنار

آمده است.

بعضی ها دغدغه روزی دارند. به خاطر این دست به حرام می زنند.

ص: 86

1-1 - المناقب، ج 3، ص 342

2-2 - بحار الأنوار، ج 79، ص 142.

3-3 - الكافي، ج 3، ص 250.

بعضی ها دغدغه حوادث دارند به خاطر این گاهی خود را در حوادث می اندازند. بعضی ها ترس از مرگ دارند به خاطر این ریسک نمی کند، مسافرت نمی رود، کارهای حساس را انجام نمی دهد. اگر ما معتقد شدیم روزی همه جنبدگان بر عهده خدا است. اگر ما معتقد شدیم هر زمانی مرگ انسان بیاید یک لحظه عقب و جلو ندارد. اگر ما معتقد شدیم حوادث برای همه در لوح محفوظ معین است. اگر اعتقاد ما به این سه مطلب شد. که هر سه در قرآن آیه دارد. (1) این دغدغه ها کم می شود و زندگی سهل می شود.

راه های کسب نشاط در زندگی

1- تدبیر داشتن

برای نشاط داشتن در زندگی چهار نکته را عرض می کنم. نکته اول

تدبیر است. در روایت آمده است:

«التَّائِبُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ» (2) برنامه ریزی قبل از کار

شما را از پشیمانی حفظ می کند». عمر سعد اگر تدبیر کرده بود به این گرفتاری نمی افتاد. تدبیر یعنی این که

من امکانات خود را با داشته های خود در نظر بگیرم و با آرزو هایی که دارم با هم منطبق کنم. عمر سعد می خواست فرماندار ری بشود. این آرزو است. اصل این آرزو که اشکال ندارد. یک کسی می خواهد فرماندار بشود اشکال دارد؟ بخواهد نماینده مجلس بشود، بخواهد رئیس جمهور بشود. این که

ص: 87

1-1- سوره هود، آیه 6؛ سوره اعراف، آیه 34؛ سوره انعام، آیه 59.

2-2- من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 388.

اشکال ندارد. حضرت سلیمان از خدا خواست حاکم علی الاطلاق بشود:

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» (1)

اما ببینم مطلب اینجا است که آیا مسیر رسیدن به حکومت ری قتل امام حسین (علیه السلام) است؟ آیا مسیر آن عطشان نگه داشتن فرزندان اباعبدالله (علیه السلام) است؟ مسیر آن اسب به پیکر حسین دواندن است؟ نه این مسیر غلط است. این ها را بی تدبیری می گویند. الآن یک محصلی که می خواهد نمره بیست بگیرد. باید تدبیر کند. ساعات درسی بگذارد، مطالعه کنند. مباحثه کند، گفتگو کند. کلاس برود.

2- انس گرفتن

نکته دوم بحث انس است. یکی از واژه هایی که ما در مورد خدا به کار می بریم همین است، می گوئیم: «يَا أَيُّسَ الْمُرِيدِينَ» (2) «یا ائیسَ مَنْ لَا ائیسَ لَهُ» (3) ما دو نوع انس داریم. یک انس معنوی داریم. مثلاً انس با خدا، انس با قرآن، انس با دعا، انس با زیارت. بعضی از ما هفته به هفته لای قرآن را باز نمی کنیم. در حالی که قرآن می فرماید:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (4)

بعضی ها با نماز بیگانه هستند. این نماز برای شما آرامش می آورد.

بعضی ها با خدا حرف نمی زنند. ماه می آید و می رود با خدا مناجاتی ندارند.

ص: 88

1-1 «پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ سوره ع، ص، آیه 35

2-2 - بلد الامین، دعای جوشن کبیر، ص 306

3-3 - همان، ص 404.

4-3 - سوره رعد آیه 28.

نمی خواهد عربی دعا بخوانید. نه، شب برو یک گوشه با خدا حرف بزن. خلوت کن و با خدا حرف بزن. انس دومی که الآن کم رنگ شده و اسلام اسم این را صله رحم می گذارد آن انس با فامیل، انس با آشناهاست. شما اول سوره نساء را نگاه کنید، می فرماید: «درباره ارحام کوتاهی نکنید» (1).

چرا رحم را رحم می گویند؟ صله رحم می گویند؟ خدا می گوید: اسم من رحمان است، این را از اسم خود مشتق کردم. خود این انس، باعث می شود یک قدری افسردگی ها کم بشود، نگرانی ها کم بشود. بیاید در فامیل

جلسات ماهیانه و هفتگی تشکیل بدهید. یک دعای توسلی هم خوانده بشود و یک چایی هم بخورید. نمی گویم شام و تشکیلات و یکی، دو آیه از قرآن خوانده شود. جوان ها در کنار هم بنشینند. همدیگر را ببینند. در این رفت و آمدها است که فامیل ها همدیگر را می بینند. ازدواج ها هم شکل می گیرد. در همین رفت و آمدها است که می گویند: چک فلانی قرار است که فردا برگشت بخورد کمک کنید که چک او برگشت نخورد. جبرئیل به پیغمبر خدا عرض کرد: یا رسول الله! اگر قرار بود ما فرشته ها روی زمین بیاییم سه کار را اولویت میدادیم:

1- «سَقَى لِّلْمَاءِ لِّلْمُسْلِمِينَ» «آبرسانی به مسلمان. الآن آبرسانی این نیست که مشک به دوش خود بیندازیم و در کوچه داد بزنیم آب، الآن باید لوله آبی برای کسی بکشیم. قبض آب کسی عقب افتاده است بدهیم.

2- «وَإِعَاثَةَ أَصْحَابِ الْعِيَالِ»؛ رسیدگی به خانواده های عیال وار.

ص: 89

3- «وَسَتَّرَ الذُّنُوبَ» (1) عیوب همدیگر را پوشانیم. این روایت یعنی چه؟ یعنی این سه ویژگی از خصوصیات فرشتگان است. همان همدلی است که گفتیم.

3- استفاده از مواهب

سومین نکته ای که باعث می شود زندگی ها شادکام بشود، شادی بیاید، افسردگی برود، نگرانی ها برود، استفاده از مواهب است. منظور از مواهب چیست؟ طبیعت، دریا، کوه، پارک، درخت. الحمد لله الآن هم در همه شهرها کم و بیش پارک و امکانات هست. چرا خانواده ها شب جمع نشوند و این غذایی که می خواهند در خانه بخورند بروند در پارک و دور هم جمع شوند و میل کنند. یکی از مواهب الهی همسر است. چرا الآن بعضی از جوان ها می گویند: چکاری است که با ازدواج، خود را گرفتار کنیم، در حالی که قرآن می فرماید گرفتاری نیست، آرامش است:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» (2)

همسر داشتن باعث آرامش است. یکی از مواهب اولاد است. اولاد

شیرین است. «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ» (3) قرآن می گوید این ها زینت دنیا هستند.

4- کار و شغل

نکته چهارمی که باید عوض شود بحث کار و شغل است که خود کار و

ص: 90

1- جموعه ورام، ج 1، ص 39.

2-2 از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید** سوره ء روم، آیه 21

3-3 مال و فرزند زینت زندگی دنیاست؛ سورهء كهف، آیه 46

شغل نشاط می آورد. جوان ها از کار عار نداشته باشید. فرض بفرمایید: پدر کسی مغازه لوازم خانگی دارد، آقا هم ليسانس گرفته است، الان هم برای ليسانس فلان شغل در بازار کار نیست. حالا پيش پدر خود در لوازم خانگی بایست. به او کمک کن. مبعوض ترین افراد نزد خدا کسانی هستند که دو ویژگی دارند: «أَبْعَضَ النَّاسَ» مبعوض ترین افراد نزد خدا کسانی هستند که 1- در روز بیکار هستند. 2- در شب جیفه، مثل مرده می افتند. (1) نه عبادتی و نه سجده ای دارند. اگر در حضور پیغمبر خدا از کسی تعریف می کردند و بعد می گفتند: البته او کار نمی کند. حضرت می فرمود: «سَقَطَ مِنْ عَيْنِي» (2) از چشم من افتاد

5- شیوه برخورد با مشکلات

موضوع دیگر این است که ما چگونه با مشکلات مواجه شویم. در متون اسلامی ما دو عنوان داریم: یکی جزع و دیگری صبر. این ها نقطه مقابل هم هستند. جزع یعنی بی تابی کردن. صبر یعنی بردباری. آنچه که در روایات تأکید شده این است که باید با عسر و سختی ها کنار آمد، تأکید بر صبر و تحمل و بردباری شده است که «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (3) حتی نه «بَعْدَ الْعُسْرِ» بلکه «مَعَ الْعُسْرِ» این «مَعَ الْعُسْرِ» یعنی چه؟ یعنی اگر عسر و سختی تو را از پای در نیاورد، همان موقع یسر است.

توصیه ای که عرض می کنیم این است که اولاً جزع نکنیم، بی تابی نکنیم.

ص: 91

1-1- بحار الانوار، ج 13، ص 354..

2- جامع الاخبار، ص 139.

3-3- سوره شرح، آیه 6

صبور باشیم. بردبار باشیم. یک بنده خدایی بود که پسرش را از دست داد. امیر المؤمنین (علیه السلام) نامه ای به او نوشت (1) که ای اشعث بن قیس! خدا به تو در این مصیبت صبر بدهد. بدان تو در این مصیبت می توانی یکی از این دو حالت را داشته باشی: یکی صبوری، دیگری جزع و ناسپاسی! بدان که هر کدام از این حالت های تو اثری بر اصل قضیه نمی گذارد. یعنی دیگر پسر تو زنده نمی شود. فقط فرق آن این است اگر صبر کنی مأجور هستی، (2) اما اگر جزع کرد چه؟ اجرش را ضایع می کند و بسا که در گناه هم بیفتد.

آن فرمایشی که سید الشهداء (علیه السلام) در هنگام شهادت می فرمود. در آن آخرین لحظه کسی می گوید به گودی قتلگاه رفته بینم امام حسین من چه وضعیتی دارد

«فَوَاللَّهِ رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوُرُ وَجْهًا» (3)

ندیده بودم یک مصیبت دیدهای، یک داغ دیدهای این قدر راضی باشد. بشاش، چهره ای گشاده هیچ هم شکوه نمی کرد.

دیدم لب های خشکیده و تشنه او تکان می خورد. وقتی جلورفتم گوش دادم بینم چه می گوید، دیدم می گوید: «إِلَهِي صَبْرَ عَلَيَّ فَصَائِكُمْ» (4) الهی بر قضای تو صبر می کنم. راضی به رضای تو هستم. پسندم آنچه را جانان پسندد.

ص: 92

1-1- نهج البلاغه، حکمت 414

2-2- همان، حکمت 413 و 414

3-3- ریاض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج 1، ص 231.

4-4- ینابیع الموده، ج 3، ص 82

دین اسلام یک دین اجتماعی است. ما در عبادت های خود هم

می خوانیم

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (1)

حتی وقتی هم که تنها نماز می خوانیم با صیغه جمع از خدا تقاضای کمک می کنیم. اگر دقت شود، می بینید عبادت های دینی ما هم در قالب اجتماعی یک نمره عالی و بسیار بلندی پیدا می کند. مثلاً اگر پنجاه نفر، تک تک نماز بخوانند هرکدام اجر خاص خود را می برند، ولی اگر این افراد به هم وصل بشوند که به آن نماز جماعت می گویند، دیگر ثواب آن را حتی فرشته ها هم نمی توانند بنویسند و حساب کنند. می بینید آن جهتی که یک

ص: 93

مرتبه آن نمره را عالی می کند و بالا می برد آن جهت اجتماعی کار است. در دین مبین اسلام برای مردم نسبت به همدیگر و مؤمنین نسبت به همدیگر حقوقی در نظر گرفته شده است. ما همیشه نباید دنبال یک منجی بگردیم که مشکلات مردم را حل کند. نه، در یک خانواده خود اعضای خانواده، در یک محله خود اعضای محله، در یک فامیل، خود فامیل، در یک شهر، اهالی یک شهر، باید بیایند و مشکلات یکدیگر را بررسی کنند، تا به راه

حل برسند.

حقوق مؤمن

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که مؤمنین نسبت به هم چه حقوقی دارند؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: هفتاد حق. بعد امام دیدند ممکن است این هفتاد مورد برای شخص سؤال کننده سنگین باشد فرمودند: من هفت مورد آن را برای تو می گویم: «لَا أَخْبِرُكَ إِلَّا بِسَبْعِهِ». (1) این روایت خیلی عجیب است. این روایت اشاراتی به حقوق دارد. حدیث هم داریم

«مَنْ عَظَّمَ دِينَ اللَّهِ عَظَّمَ حَقَّ إِخْوَانِهِ وَ مَنْ اسْتَخَفَّ بِدِينِهِ اسْتَخَفَّ بِإِخْوَانِهِ؛» (2)

هر کس که می خواهد دین خدا را بزرگ

بشمارد حقوق مردم را بزرگ بشمارد.»

این روایت چه می گوید؟ می گوید: «مَنْ عَظَّمَ دِينَ اللَّهِ» کسی که می خواهد دین خدا را بزرگ بدارد، «عَظَّمَ حَقَّ إِخْوَانِهِ» حقوق مردم را

ص: 94

1-1- الکافی، ج 2، ص 174

2-2- بحار الانوار، ج 71، ص 287.

بزرگ بشمارد، حق خانواده خود را، حق اولاد خود را، حق پدر و مادر خود را، حق همسایه را. «وَمَنْ اسَّ تَخَفَّ بِدِينِهِ اسَّ تَخَفَّ بِأُخْوَانِهِ»؛ چه کسانی دین را خوار می‌شمارند، چه کسانی جایگاه دین را حفظ نمی‌کنند؟ کسانی که حقوق مردم را رعایت نمی‌کنند.

در واقع دین اسلام آمده این حقوق اجتماعی را به عنوان یک وظیفه

اعلام کند، می‌گوید: شما در قبال همسایه خود مسئولیت دارید. بزرگ

شمردن مؤمن

آن حضرت فرمود: آن هفت حقی که مؤمن بر گردن مؤمن دارد. یک:

«الإجلالُ لَهُ فِي عَيْنِهِ» (1) نخستین حق این است که او را در چشم خود بزرگ بشمارد. اصلاً الآن بحث کمک کردن نیست. بعضی افراد به بقیه نگاه تحقیر آمیز می‌کنند. فلاسفی! خانه او را نگاه کن. علم او را نگاه کن. حدیث هم داریم: «مَنْ نَظَرَ إِلَى مُؤْمِنٍ» (2) اگر کسی نگاهی به مؤمن کند و بخوهد او را با آن نگاه خوار کند، خدا روز قیامت او را خوار خواهد کرد. «مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِنًا» (3) اگر کسی مؤمنی را تحقیر کند «سَهَّرَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» روز قیامت خدا او را انگشت نما می‌کند. بالاتر عرض کنم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَى اللَّهَ»؛ هر کس مؤمنی را آزار بدهد، من را آزار داده است. و «وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَقَدْ آذَى اللَّهَ» و هر کس من را آزار بدهد خدا را آزار داده، و مَنْ آذَى اللَّهَ فَهُوَ مَلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ

ص: 95

1-1- الخصال، ج 2، ص 351

2-2- الکافی، ج 2، ص 368.

3-3- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 250.

«وَالزُّبُورِ وَ الْفُرْقَانِ» (1) و هر کس هم خدا را آزار بدهد در تورات و

انجیل و قرآن- سه کتاب آسمانی ملعون است.»

یکی از آزار و اذیت های مؤمن همین نگاه های ذلیلانه به افراد است. پس نخستین وظیفه این است که شما مؤمن را بزرگ بشمارید. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «کوچکترین افراد از نظر شما ممکن است بزرگترین افراد نزد خدا باشند.» (2) هیچ کسی را کوچک نشمارید. یک وقت میبینید همان بنده مقرب خدا است. امام رضا با غلام های خود سر سفره نشستند بود، کسی آمد و گفت: آقا! سفره دیگری هم هست، شما تشریف بیاورید آنجا. او می خواست بگوید: این ها غلام هستند شما بیایید با بزرگان هم نشین شوید. حضرت فرمود: ساکت باش، پدر ما یکی است، مادر ما یکی است، (3) دین ما یکی است. این حرفها کدام است؟

محبت قلبی

اما دومین وظیفه ای که در روایت آمده است، می فرماید: «وَالْوُدُّ لَهُ فِي صُدْرِهِ»

دوست داشتن قلبی. واقعا انسان باید از ته دل مؤمن را دوست داشته باشد. بغض نداشته باشد، سوء ظن نداشته باشد، کینه نداشته باشد، ادای دوست داشتن در نیورد. همسر خود را دوست داشته باشید، فرزندان خود را دوست داشته باشید، همسایه های خود را دوست داشته باشید.

دوست داشتن به این است که انسان کارها را حمل بر منفی نکند، کینه

ص: 96

1-1- روضة الواعظین، ج 2، ص 293.

2-2- مجموعه ورام، ج 1، ص 31

3-3- أنوار الهیة، ص 182 .

از دیگران در دل خود نگه ندارد. مدام کارهای منفی دیگران را نگاه نکند، خدمت دیگران را بزرگ بشمارد، این می شود دوست داشتن.

مواسات در اموال

وظیفه سومی که امام صادق (علیه السلام) بیان فرمودند: «وَالْمُؤَاَسَاةُ لَهُ فِي مَالِهِ»، این که در مال خود با مؤمن مواسات کند و یاری برساند. یک حدیث دیگر هم داریم که امام صادق به فرمود: شیعیان ما را در سه جا امتحان کنید. یکی اول وقت نماز، یکی راز داری نسبت به ما اهل بیت و یکی هم مواسات مالی و رسیدگی به امور مردم. (1)

الآن خانواده هایی هستند به واسطه این که دختر بزرگ دارد، پسر بزرگ دارد، به خاطر جهیزیه او، به خاطر دانشگاه او، مقروض شده است. خانواده هایی هستند گاهی قسط های آنها عقب افتاده، دیرکردهای مختلفی روی آن آمده است. خانواده هایی که نمی توانند اجاره بپردازند. اگر واقعا در فامیل، در همسایه ها در هر فامیلی، در هر محله ای این وضعیت، یعنی

«مُؤَاَسَاةُ لَهُ فِي مَالِهِ»، کمک کردن مالی به دیگران باب بشود و همان فرهنگ اهل بیت (علیه السلام) جا بیفتد. خدا میداند چقدر مشکلات مردم حل می شود. در قرآن وقتی صفات اهل بهشت را می شمارد می گوید:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَ لِمَحْرُومٍ» (2)

آن کسانی که در اموال خود یک حق مشخصی برای سائل و محروم دارند.

ص: 97

1-1- الخصال، ج 1، ص 103.

2-2- سوره معارج، آیات 24 و 25.

چهارمین وظیفه ای که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «أَنْ يُحِبَّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛

آنچه برای خود دوست دارد برای دیگران هم دوست داشته باشد. معنای

«أَنْ يُحِبَّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»، این است که دوست نداری پشت سر تو غیبت کنند، تو هم غیبت نکن. دوست نداری به همسر تو نگاه کند، به همسر دیگران نگاه نکن. دوست نداری فرزندان تو شب سر گرسنه زمین بگذارند، راضی نشو دیگران سر گرسنه زمین بگذارند.

به هر حال روایت «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (1)

می خواهد چه بگوید؟ یک مقدار باید به این نکته توجه کرد. ملیت را هم کنار بگذاریم، نژاد را هم کنار بگذاریم. می گوید: این همشهری ما نیست، این ها مهاجر هستند از فلان شهر آمده اند. انسان که هست.

غیبت نکردن

وظیفه پنجم که در روایت به آن اشاره شده است: «أَنْ يُحْرَمَ غَيْبَتَهُ»؛ وقتی فرد مؤمن به مسافرت رفته یا در حضور شما نیست غیبت او را حرام بدارید و پشت سر او صحبت نکنید.

عیادت کردن

وظیفه ششم که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «وَأَنْ يَعُودَهُ فِي مَرَضِهِ»؛ اگر بیمار شد به عیادت او برود. یکی از تأکیداتی که در اسلام در مورد نماز جماعت وجود دارد به خاطر همین است. وقتی انسان به نماز جماعت برود متوجه

ص: 98

می شود که فلان آقا سه شب است نیامده. چه شده؟ می گویند: بیمار است. پس برویم او را عبادت کنیم. واقعا درخواست من از ائمه جماعات، از هیئت ها، از متدینین این است که در محله خود شناسایی کنند اگر مریضی وجود دارد، در بیمارستان بستری است، در خانه است. مثلاً پای شخصی شکسته شش ماه است در خانه خوابیده. بر فرض که اصلاً مشکل مالی هم ندارد. مشکل عاطفی چه؟ بچه کوچک این خانواده وقتی می بیند پای پدر شکسته و در خانه خوابیده، اگر زنگ بزنند، بگویند: اهالی مسجد به عیادت پدر آمده اند. این بچه چه افتخاری می کند. برای پدر من احترام قائل هستند. اصلاً اگر این پدر اهل نماز هم نباشد پای او که از گچ در آمد به همسر خود می گوید: من به مسجد می روم، چون مسجدی ها به عیادت من آمدند. دین را نزد مردم زیبا جلوه بدهیم. دین را نزد مردم قشنگ جلوه بدهیم. به خدا آنقدری که رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تا مردم را به اسلام مشتاق کرد، استدلال های حضرت نکرد. یعنی شخص وقتی می آمد نگاه می کرد می دید این شخصیت با دست خودشیر می دوشد، با بچه ها می نشیند، آن قدر مهربان است، جذب می شد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به مسجد میرفت. یک وقت بچه ها او را صدا زدند گفتند: یا رسول الله می شود شتر ما بشوی؟ «كُنْ جَمَلِي، كُنْ جَمَلِي»؛ دیده بودند گاهی امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) روی شانه های ایشان سوار می شوند. رسول خدا این بچه ها را روی شانه سوار کرد و در کوچه چرخاند. ظاهراً وقت نماز شد، بلال آمد و گفت: یا رسول الله وقت نماز دارد تنگ می شود. پیغمبر فرمود: وقت نماز تنگ بشود بهتر از این است که

این بچه ها دلتنگ بشوند! خیلی حرف است. اول شخصیت جهان خلقت، آن هم نسبت به ثواب نماز جماعت و نماز اول وقت فرمود: وقت نماز تنگ بشود بهتر از این است که این بچه ها دلتنگ بشوند. بعد حضرت می خواهد از این بچه ها جدا بشود. فرمود: بروید منزل یک مقدار گردو بیاورید. هفت، هشت عدد گردو آوردند. به این بچه ها گفت: شتر خود را به من میفروشید؟ «أَتَبِيعُونَ جَمَلَكُمْ؟» گفتند: بله یا رسول الله. چند؟ حالا منظور از شتر در این تعبیر خود حضرت است. حضرت فرمود: هشت عدد گردو دارم. گفتند: قبول است. فرمود شما بخورید من به مسجد بروم و بیایم. بعد که به مسجد می رفت، فرمود: برادرم یوسف با چند درهم فروخته شد، من هم با هشت عدد گردو. (1) این خیلی مهم است.

از بحث دور نشویم. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «وَأَنْ يَعُودَةَ فِي مَرَضِهِ». یک سری از بیماران در بیمارستان بستری هستند، گاهی انسان به بیمارستان می رود. مثلاً یکی کسی از ما، از شما، نگاه می کند می بیند پنجاه نفر دور تا دور این تخت ایستادند، تختی در یک گوشه دیگر است که یک ملاقات کننده هم ندارد. چه اشکالی دارد گاهی انسان به بیمارستان ها برود، افرادی که عیادت کننده ندارند، افرادی که آشنایی ندارند را ملاقات کند.

تشیع جنازه رفتن

آخرین وظیفه ای که امام (علیه السلام) بیان فرمودند این است که «، وَ يُشَدِّعُ جَنَازَتَهُ وَ لَا يَقُولُ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَّا خَيْرًا»، اگر کسی از دنیا رفت، شما موظف هستید در

ص: 100

تشییع جنازه او شرکت کنید و مهمتر این که پشت سر او جز به خیر و خوبی صحبت نکنید.

این که در روایت و در دعا آمده است: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ» (1) این به ما خط می دهد. این که در دعای کمیل می خوانیم:

«كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ وَ كَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنْ بِلَادٍ وَأَقْلُتَهُ... كَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ». (2)

ما یک مقداری در برخورد، در کمک، در نگاه، در تکریم، در رفت و آمد باید این حقوق را رعایت کنیم و روایت داریم ادای حق مؤمن یکی از نشانه های بندگی خدا است

«عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ» (3)

خدا به چیزی با فضیلت تر از ادای حق مؤمن عبادت نمیشود».

مگر شما خدا را دوست ندارید، مگر دین را دوست ندارید. همان خدا به شما گفته است: مردم، همان خدا به شما گفته است: ادخال سرور در قلب دیگران، همان خدا به شما گفته است: بار از دوش دیگران برداشتن ثواب بالاتری از اعتکاف، از نماز، از روزه مستحبی دارد.

دلالت به خیر

تا اینجا موضوع رسیدگی مستقیم به دیگران بود، این که سر بزیم، تشییع

ص: 101

1-1- الکافی، ج 2، ص 578

2-2- چه بسیار زشتی ها که از من پوشاندی و چه بسیار بلاهای سنگینی که از من باز گرداندی... و چه بسیار مدح و ثنایی که من شایسته

آن نبودم و تو آن را نشر ساختی، مصباح المتعجب، ج 2، ص 845

3-3- لکافی، ج 2، ص 170.

جنازه برویم، عیادت کنیم. اما ما در روایات یک عنوانی به نام «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ» یعنی راهنمای خیر هم داریم. خود او نمی تواند کاری انجام دهد یا مشکلی حل کند. اما می تواند فرد را به کسی پا به طریقی راهنمایی کند تا آن مشکل برطرف شود. رسول خدا فرمودند: (صلی الله علیه و آله و سلم)

«مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»؛ (1) کسی که شخص دیگری را به خیری راهنمایی کند اجر و پاداشش مانند کسی است

که آن کار را انجام داده باشد». فرض کنیم شما الان در جایی ایستاده اید و شخصی بیاید و بگوید: ببخشید من گرسنه هستم، می شود پول یک پرس غذا به من بدهید؟ می گوید: والله من امکان آن را ندارم ولی می دانم فلان جا امشب روضه است، شام هم می دهند. می توانید هم بروید روضه اباعبدالله لله را گوش بدهید هم شام میل کنید. این می شود دال بر خیر. یک چیزی که الآن در جامعه ما خیلی کم رنگ شده و غالباً هم با این ضرب المثل جواب می دهند که: آقا سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند، دیگی که برای من نیست برای چه بجوشد؟ این حرف نادرستی است. ما در فرهنگ ائمه (علیه السلام) من فراوان داریم که گاهی امام فقط نامه داده است. خود امام کمک نکرده اما به کسی نامه داده و آن شخص کمک کرده است یا حتی به او یاد داده، مثلاً فرموده است: برو پیش حاکم این طور بگو، و یک سؤالی می کند و این طور جواب بده، حتی در مورد ائمه داریم که گاهی نسبت به حکام هم این برخورد را داشتند..

ص: 102

خدمت به خلق غذای روح ماست، چطور در غذای جسم خود نمی نشینی برای تو بیاورند. اگر نیاوردند دنبال آن می روی. در غذای روح هم همین است. در قرآن کریم هم داریم به کار خیر سبقت بگیرید: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (1) یا دارد که «سرعت بگیرید.» (2) سرعت یعنی چه؟ سبقت یعنی چه؟ یعنی شما بشتابید. اصلاً سبقت در کجا می گویند؟ من زودتر این خدمت را انجام بدهم، من زودتر شناسایی کنم و با سرعت به این رسیدگی کنم. این مریض را من زودتر به بیمارستان برسانم و لذا به این دو نکته خیلی باید دقت داشت: نکته اول، ما موظف هستیم برویم شناسایی کنیم، بگردیم، افراد آبرومند را در فامیل، در همسایه ها، در محله های دور افتاده پیدا کنیم.

وظیفه دوم که این هم خیلی مهم است: دلالت بر خیر نماییم. یعنی بنده ممکن است مثلاً فلان عرضه کننده لوازم خانگی را میشناسم، برای من احترام قائل هستند، من که زنگ بزنم این خانم برود به اوصد تومان تخفیف میدهند. یا قسطی می دهند.

کمک بدون منت

یک جمله هم بگویم به کسانی که به دیگران خدمت می کنند، لطف کنند

کار خود را با منت انجام ندهند، خداوند می فرماید:

« تَبَطَّلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى »

(3)

ص: 103

1-1- سوره بقره آیه 148.

2-2- سوره آل عمران، آیه 133.

3-3- سوره بقره آیه 29.

کار خیری که انجام دادید فراموش کنید. تا 20 سال دیگر وقتی فرزند طرف هم بزرگ شده باز می گوید: پدر تو را من زن دادم! این شغل را من برای برادر تو پیدا کردم. این هم خیلی مهم است که ما کار خیر را خراب نکنیم. به هر حال به عنوان کلام آخر عرض می کنم

امام حسین (علیه السلام) فرمود: از نعمت های خدا بر شما این است که مردم

حوائج خود را نزد شما می آورند. از نعمت های الهی ناراحت نشویم. (1)

ص: 104

1-1- کشف الغمه، ج 2، ص 29.

نگاهی به شخصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)

میلاذ با سعادت پیامبر اکرم، پیامبر خاتم، پیامبری که اسوه حسنه است و فصل الخطاب همه انبیاء است و دعوت همه انبیاء به نام و یاد او ختم می شود را تبریک و تهنیت عرض می کنم.

نام احمد نام جمله انبیاء است *** چون که صد آمد نود هم پیش ما است

آنچه خوبان همه دارند پیامبر تنها داشت، یکی از بهترین راه ها برای شناخت پیامبر و قرآن است. خدا به طور ویژه روی پیامبر در قرآن حساب باز کرده است. همین که می فرماید:

« إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي » (1) هر چقدر من را دوست دارید از پیغمبر تبعیت کنید.

ص: 105

1-1- بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس از من تبعیت کنید. سورة آل عمران، آیه 31

الهی است و امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه فرمود: و «فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ»؛ (1) شما همواره به پیغمبر تأسی کنید

چون خدا او را اسوه قرار داده است، الگو قرار داده است.

خدا در قرآن هر کجا سفارش پیغمبر را می کند اول اسم خود را می آورد، مثلاً: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ» (2) «لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (3) اطاعت کنید از خدا و پیغمبر، جلو نیفتید از خدا و پیغمبر، احترام کنید به خدا و پیغمبر. دائماً خدا و پیغمبر همراه هم می آیند. به نظر من خدا در مسائل شخصی و عرفی هم هوای پیغمبر را داشته است.

در روایت آمده است که یک وقتی حضرت مهمانی داشت. انس بن مالک می گوید: مردم می آمدند ده نفر، ده نفر غذا می خوردند و می رفتند. بالأخره جمعیت به پایان رسید، همه آمدند غذا خوردند و رفتند. ما دیگر خسته شدیم، آمدیم بنشینیم که دیدیم سه نفر همچنان نشسته اند و بلند نمی شوند بروند.

انس می گوید: ما یکی، دو بار نزد این ها نشستیم و بلند شدیم بلکه این ها خجالت بکشند و بلند شوند و بروند اما نه، پیغمبر هم آنقدر مأخوذ به حیا بود که نمی توانست به این ها بگوید: بلند شوید بروید. در همین مورد بود که خداوند آیه نازل فرمود، پیغمبر! من به آن ها می گویم. خداوند

ص: 106

1-1- نهج البلاغه، خطبه 160

2-2- سوره نساء، آیه 59

3-3- سوره حجرات، آیه 1.

خطاب کرد: «فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا» (1) وقتی خوردید بروید. بعد از این جمله خدا در همین آیه می فرماید که پیغمبر تو حیا می کنی «وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي» و خدا از بیان حق حیا ندارد. حتی تا این حد که مثلاً صدای خود را از صدای پیغمبر بالاتر نیاورید، پشت خانه او فریاد نزنید، پدر شما نیست که این طور او را صدا می کنید «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ» (2) البته انسان باید پدر خود را هم با احترام صدا بزند ولی این ها گاهی می آمدند می گفتند: «يَا مُحَمَّدُ أَخْرِجِ الْيَنَّا» (3) یا محمد! بیا بیرون و برای ما قرآن بخوان. آیه نازل شد، دیگر پیغمبر را به اسم صدا نزنید، یعنی بگویید: یا رسول الله. حتی خود خدا پیغمبر را در قرآن هیچ کجا به اسم صدا نزده است، اصلاً در قرآن پیغمبر به نام صدا زده نشده است. اسم ایشان در قرآن هست: محمد است، احمد است، طه است، یس است ولی «یا محمد» در قرآن نداریم؛ «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» (4) «يُهَا النَّبِيُّ» (5) «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» (6) در کلمات حضرت حق بیان شده است.

من سه، چهار مورد یا بیشتر از آن اصولی که در زندگی پیامبر تو حاکم بوده است، و زندگی پیامبر بر اساس آن ها شکل گرفته و جزء رموز موفقیت حضرت در جامعه است را خدمت شما عرض می کنم.

ص: 107

1-1-سوره احزاب، آیه 59.

2-2- «-محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر هیچ یک از مردان شما نیست». سوره احزاب، آیه 40

3-3- تفسیر نمونه، ج 22، ص 134.

4-4- سوره مدثر، آیه 1.

5-5- که سوره انفال، آیه 64

6-6. سوره مائده آیه 41

یکی همان است که بعد از رحلت پیامبر از همسر ایشان سؤال کردند، گفتند پیغمبر چطور بود؟ پاسخ داد: «كَانَ خُلُقَهُ قُرْآنَ» (1) اخلاق پیغمبر اخلاق قرآنی بود. اخلاق پیامبر اخلاق قرآنی بود. یعنی چه؟ اخلاق قرآنی چیست؟ اخلاق قرآنی «خُذِ الْعَفْوَ» است، (2) گذشت کردن است، این اخلاق قرآنی است «أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ» (3) آگاهی دادن به افراد ناآگاه است. چطور نگاه کنید، چطور غذا بخورید، همه این ها در قرآن است، «حَالًا لَّطِيبًا» (4) «أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (5) این یکی از ویژگی های مهم پیغمبر بود. همان که خدا می گوید: «خُلُقٍ عَظِيمٍ» (6) چرا خلق پیغمبر، خلق عظیم بود؟ چون خلق ایشان قرآنی بود. ما باید یک قدری بیشتر با قرآن انس داشته باشیم و خود را با اخلاق قرآنی منطبق کنیم، شما سوره فرقان را باز کنید، آخر سوره فرقان دوازده ویژگی برای بندگان خوب خدا بیان شده است، از اینجا هم شروع میشود

«وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (7)

بنده های خدا با تکبر راه نمی روند، اعتدال در زندگی آن ها است، وفادار به عهد هستند، و ما باید بتوانیم خود را با قرآن کریم محک بزینم همان طور که بیان شد اخلاق پیامبر قرآنی بود.

ص: 108

1-1- مرآة العقول، ج 3، ص 236.

2-2- سوره ء اعراف، آیه 199.

3-3- همان

4-4- سوره ء بقره، آیه 168.

5-5- او از آنچه روزیتان دادیم انفاق کنید. همان آیه ء 245 .

6-6- سوره قلم آیه 4

7-7- سوره فرقان، آیه 63.

ویژگی دوم که به نظر من امروز در مسائل تربیتی بسیار مهم است و

چند آیه هم در قرآن دارد، این است که پیغمبر در تعلیم و تربیت روش تحکم و اجبار نداشت «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمَصِيءٍ يَطْرُقُ» (1) پیغمبر توبه به اینها سلطه و تحکم نداری «مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» (2) صریح قرآن است، پیغمبر توبه مردم جبار و زورگو نیستی. «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ» (3) آیا تو می خواهی مردم را به ایمان آوردن اکراه کنی؟ نه «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ» (4) اگر خدا میخواست همه را به اجبار مؤمن می کرد. روش پیغمبر روش اکراه و اجبار نبود، روش دعوت بود، پیغمبر مذكر است یعنی یادآور است «إِنَّمَا أَنْتَ مَذَكِّرٌ» (5) مگه تو یاد آوری کن. حالا ممکن است یک کسی مسلمان شود، ممکن است نشود.

میدانید اسلام با زور پیش نرفته است، اسلام با استدلال پیش رفته است، با منطق پیش رفته است، همین آیه ای که الان مردم هم زیاد این را می خوانند: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (6) این آیه چه میخواهد بگوید؟ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» یعنی اصلا دین و اعتقادات جبری نیستند، چرا جبری نیستند؟ چون دین، باور است. من نمی توانم به زور یک

ص: 109

1-1- سوره غاشیه، آیه 22

2-2- سوره ق، آیه 45

3-3- سوره یونس، آیه 168

4-4. همان

5-5- سوره غاشیه، آیه 21.

6-6- در دین اکراهی نیست، راه رشد و هدایت از گمراهی مشخص شده است. سوره بقره، آیه 256.

چیزی را باور کنم. ممکن است به زور یک چیزی را بگویم، ولی باور و عقیده من نیست.

وقتی معاذ می خواست به تبلیغ برود پیامبر به او فرمود: «یَسِّرْ» با مردم آسان بگیر، «بَشِّرْ» بشارت بده، «لَا تُنْفِرْ» (1) از دین نفرت ایجاد نکن. همین جا به خانواده ها بگویم: جوان ها را از دین زده نکنید، از نماز زده نکنید، به گونه ای برای عبادت بچه ها را دعوت نکنید که از دین ناراحت شوند، این خیلی نکته مهمی است. رفتار پیامبر رفتار عدم تحکم، عدم اجبار بود، شما می دانید پیامبر احکام را تدریجی بیان می کرد، خطاکار اگر می آمد می بخشید، گذشته طرف را به رخ او نمی کشید، مسئولیت به طرف میداد. در فتح مکه خطاب به همه مردم فرمود: «أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ» (2) شما را آزاد کردم، با آنکه طبق معمول جنگ ها، همه اسرا در حکم برده بودند.

رأفت و مدارا کردن

نکته سومی که بر رفتار پیامبر حاکم بود رأفت و مدارا کردن بود.

فرمود خدا این را به من دستور داده است:

«أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ» (3) خدا همان طور که به من نماز را واجب کرده است، مدارا کردن مردم را

هم برای من واجب کرده است.»

این که ما بتوانیم در تعاملات اجتماعی خود با مردم به درستی برخورد

ص: 110

1-1-1- مکاتیب الرسول، ج 2، ص 589

2-2- قرب الإسناد، ص 384

3-3- الکافی، ج 2، ص 117.

کنیم. شما می دانید افراد با هم فرق می کنند، سلیقه ها با هم فرق می کند، یک کسی ممکن است با کلام جذب شود، یک کسی با نگاه جذب شود، یک کسی با یک مهمانی جذب شود، یک کسی با یک هدیه جذب شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با این تفاوت ها را می دانست. پیامبر من چقدر زیبا با خطاکارها، حتی با کسانی که سابقه آزار و اذیت خود پیغمبر را داشتند برخورد می کرد. این اصل رأفت و مدارا در روابط خانوادگی، در روابط اجتماعی، در روابط سیاسی، خیلی مهم است. یک مقدار همدیگر را تحمل کنیم. همین مطلب باعث شد که اسلام در قلب ها نفوذ کند. این کسانی که از مدینه به مکه آمدند چرا آنقدر زود مسلمان شدند؟ چون این عده با یکدیگر درگیری داشتند، دو طایفه به نام اوس و خزرج بودند. تا دیدند پیغمبر حرف دل آن ها را می زند، این آقا کسی است که هوای نفس ندارد، این آن کسی است که تکلف ندارد، تصنع و ریاکاری ندارد به سمت آن جناب جذب شدند. خود آن حضرت فرمود: «من چند کار را انجام می دهم و دوست دارم بعد از من سنت شود؛ یکی سلام کردن به کودکان است. به همه بچه ها سلام می کرد. یکی سوار شدن بر مرکب های ساده بود، یکی هم نشستن روی خاک و دیگری غذا خوردن با غلام ها بود».⁽¹⁾

افراد مختلف وقتی بلند می شدند و می آمدند خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، کمتر اتفاق می افتاد که از آن حضرت معجزه بخواهند، با استدلال بخواهند، یک نگاه می کردند، می گفتند: این آدم نمی تواند اهل دنیا باشد، اهل ریاست باشد، این آدم خدایی است که این قدر اهل تواضع و فروتنی است.

ص: 111

نکته چهارمی که در زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) وجود دارد همان است که خدا در قرآن می فرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (1) شرح صدر داشتن پیامبر است. شرح صدر یعنی در واقع قدرت تحمل افکار مختلف را داشتن. به آن حضرت ناسزا می گفتند، یهودی آمد و گفت: مرگ بر شما. به جای سلام علیکم. (2) به ایشان سنگ زدند، به ایشان چوب زدند، یاران او را شکنجه کردند اما این شرح صدر پیغمبر بود که در برابر آنان خود را نشان می داد، حضرت موسی (علیه السلام) برای برخورد با فرعون از خدا سلاح نخواست، فرمود:

« رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي » (3) پروردگارا به من شرح صدر عنایت کن. گاهی همسرهای حضرت با پیامبر بحث می کردند، یا فرض کنید گاهی بعضی از بستگان، فامیل، بعضی از همسایگان، بالأخره یک رهبر اجتماعی در آن شرایط گسترده ای که در مدینه دارد، بحث قضاوت دارد، بحث فرماندهی دارد، مدینه هم که یک جمعیت ترکیبی داشت، منافق در آنجا بود، یهودی بود، مسیحی بود، مسلمان سست بود، مسلمان قوی بود، پیغمبر توانست طی ده سال در این مدینه به جایی برسد که وقتی وضو میگیرد اطرافیان قطرات آب وضوی حضرت را به عنوان تبرک به خود می زدند.

وقتی آن حضرت سر خود را در اولین حج حلق کردند - تراشیدند - تمام موهای ایشان را به عنوان تبرک بردند. گاهی تعبیر من این است که

ص: 112

1-1. «آیا به تو شرح صدر ندادیم؟». سوره شرح، آیه 1

2-2- الکافی، ج 4، ص 5.

3-3. سوره طه، آیه 25

می‌گوییم: روزی که پیامبر از غار حرا پایین آمد و روزی که از منبر بالا رفت را با هم مقایسه کنید. یک فرود و یک صعود. از غار حرا پایین آمد و شروع کرد، از منبر بالا رفت خداحافظی کرد. فاصله چقدر است؟ بیست و سه سال. شما ببینید این جامعه در طول بیست و سه سال زیر و رو شده است، یعنی از غار حرا که پایین آمد سنگ آمد، چوب آمد، تکذیب آمد، به او ساحر گفتند، او را معجون خواندند، او را مسخره کردند اما روزی که از منبر بالا رفت تا خداحافظی کند مثل باران اشک می‌ریختند، می‌گفتند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أُمَّتَ وَأُمَّي». آن حضرت چه کرده که مادر سه شهید همراه همسر شهیدش، چهار جنازه را پس از جنگ روی شتر گذاشته و به سمت مدینه می‌آورد، وقتی به او می‌گویند: اینها چه کسانی هستند؟ می‌گوید چه کار دارید؟ الحمدلله که پیغمبر سالم است. (1) آدمی که روز اول حاضر نبوده حرف این پیامبر را گوش بدهد، چه شده است به حصله که شبش ازدواج کرده است، فردا صبح در میدان جنگ احد آمده و پس از شهادت تبدیل شده به غسل الملائکه " (2) چه کرده که آن شخص می‌گوید: رفتم بالای سر سعد انصاری، سعد داشت جان می‌داد، گفتم کاری نداری؟ گفت جان شما و جان پیغمبر، چه کار به من داری؟ برو مواظب پیغمبر باش.

شرح صدر پیامبر آنقدر زیاد بود که اصلاً بعضی‌ها به حضرت ایراد هم می‌گرفتند، می‌گفتند: «هُوَ أَذُنٌ» (3) از بس هرچه می‌گفتند پیغمبر خوب

ص: 113

1-1- مسکن الفؤاد، ص 76 ،

2-2- تفسیر نمونه، ج 14 ، ص 562

3-3- سوره توبه، آیه 61

گوش می داد، موضع نمی گرفت، در ذوق آن ها نمی زد، می گفتند: «آن» یعنی فقط گوش است.

میانه روی

نکته پنجم را حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه دارد، می فرماید: «سیرتُهُ الْقَصْدُ» (1) پیامبر معتدل بود، میانه رو بود». ما دیده ایم بعضی ها که مثلاً خیلی سیاسی می شوند از خانواده خود غافل می شوند، خیلی عبادی که

می شوند از سیاست غافل می شوند، ولی رسول خدا همان شخصیتی است که در دل شب با جبرئیل سخن می گوید و با خدا سخن می گوید، چقدر به خانواده خود اهمیت می دهد، فرمود: بهترین شما کسی است که برای خانواده اش بهتر باشد و من از همه شما برای خانواده ام بهترم. (2) همین شخصیت با امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) که کودک هستند بازی می کند که حتی برخی تعجب می کردند، (3) همین شخصیت را می بینید که در میدان جنگ شمشیر دست می گیرد مقابل دشمنان می ایستد، همین آدمی که در سال هفتم هجری به سران دنیا نامه می نویسد و سران ایران و روم و کشورها را به اسلام دعوت می کند، همین آدم می نشیند با بچه یتیم ها غذا می خورد و این را عامل برکت میدانند. (4)

بعضی ها متأسفانه وقتی در یک جهتی برجسته می شوند، در یک جهتی

ص: 114

1-1- نهج البلاغه، خطبه 94

2-2- من لایحضره الفقیه، ج 3 ص 555

3-3- مجموعه ورام ج 1 ص 113

4-4- کنز العمال ج 3، ص 177

کمرنگ می شوند. خیلی متدین است، خیلی مؤمن است، حرم رفتن او، نماز جمعه او ترک نمی شود اما در صله رحم ضعیف است، در سر زدن به فامیل، در ارتباط برقرار کردن با همسر، با اولاد ضعیف است. می گوید: نماز شب پدر من ترک نمی شود ولی پنج دقیقه حاضر نیست با من صحبت کند. رسول خدا شنید عده ای رفته اند به سمت غار نشینی و اینکه ترک دنیا کنند، آنها را جمع کرد و فرمود: من اینطور نیستم، من خوب غذا میخورم، زن دارم، بچه دارم، سفر می روم. یعنی مؤمن باید جامع باشد، نمی شود یک بعد را فقط دید. در همه جوانب این طور بود: «سَيَرْتُهُ الْقَصْدُ» در وقتی که داشت با همسر خود صحبت می کرد، با بچه خود صحبت می کرد تا بلال می گفت: الله اکبر! دیگر پیغمبر با آن ها بیگانه میشد. (1) ماه رمضان در خانه بود، افطاری می رفت، مهمان می پذیرفت اما دهه آخر ماه رمضان بستر خود را جمع می کرد و در مسجد می انداخت، می فرمود: این دهه، دهه اعتکاف من است. در عین حال آن بیست شب دیگر را به مهمانی و افطاری صرف می کرد. حتی نوشته اند: اگر میشنید در یک قبیله ای، کسی بچه از دست داده است، مقید بود به تشییع او برود. اگر مریض است به عیادت او برود. (2)

جوانی بود یهودی، منتها پیغمبر را بسیار دوست داشت و همیشه هم به پیغمبر سلام می کرد. حضرت شنید او مریض شده است، آمد عیادت او، پدر و مادر او هم یهودی هستند، بچه هم در بستر، آن حضرت کنار او

ص: 115

1-1. میزان الحکمه، ج 6، ص 247

2-2. مکارم الاخلاقی، ص 15.

نشست . قدری احوال پرسى کرد، فرمود: آقا پسر! میخواهى مسلمان شوى؟ گفت بسيار دوست دارم، ولى پدر من نمى گذارد. حضرت به پدر ايشان فرمود: شما مانع ميشوى؟ گفت: نه يا رسول الله! اگر خود او مایل است من حرفى ندارم. پسر شهادتین گفت، مسلمان شد و همان لحظه از دنيا رفت. پيغمبر از اينکه توانسته بود يك نفر را قبل از مرگ به اسلام دعوت کند بسيار خوشحال بود. (1) تمام هم و غم او اين بود که مردم را اصلاح کند، جامعه را اصلاح کند.

ص: 116

1-1- الأمالى للصدوق، ص 297.

اسلام بر رفت و آمد و معاشرت با مردم تأکید فراوان دارد. این رفت و آمد آسیب هایی هم دارد. بررسی آسیب های معاشرت و دوستی موضوع این برنامه است.

یکی از این سنت ها در بین ما ایرانی ها نوروز است. هر کسی برای خود یک آغاز سالی دارد. اول بهار خیلی زیبا است، بهار زمان عوض شدن پوشش طبیعت است، ما ایرانی ها آغاز سال خود را مصادف با بهار طبیعت قرار داده ایم. این سنت نوروز از اسلام نیامده است اما یک سنت صحیح و درستی است که در واقع در بطن آن یک سلسله از آداب نهفته است. یکی از این آداب صله رحم است. چقدر زیبا است، کینه ها کنار می رود، خانه ها تمیز می شود، لباس ها نو می شود، بچه ها هدیه می گیرند، خیلی زیبا است. همدلی است. طبیعتاً این سنت زیبا ممکن است دچار یک سری آسیب هایی هم بشود

نخستین آسیب، سوء ظن و بدگمانی است. در حدیث داریم: بدگمانی قلب را بیمار می کند و انسان ها را در معرض تهمت قرار می دهد، قرآن هم در سوره حجرات می فرماید: «إِنَّ بَعْضَ الضَّالِّينَ أَكْثَرُ» (1) اینکه انسان وارد یک خانه ای می شود، از اول نگاه منفی داشته باشد، نگاه اشتباه داشته باشد، این درست نیست. حدیث هم داریم: «شَرُّ النَّاسِ الظَّالِمُونَ» (2) بدترین مردم آن کسانی اند که بدگمان هستند».

بدگمانی و سوء ظن از چند چیز ایجاد می شود؛ یکی از آنها ظاهربینی است یعنی انسان ظاهر را نگاه می کند. امام کاظم (علیه السلام) به سفر مکه میرفتند، کسی آقا را نگاه کرد، دید یک لباس ساده ای به تن دارد و یک گوشه ای نشسته است، با خود گفت: نکند ایشان صوفی است، درویش است، از این افرادی که دفتر و دستک دارند، گفتم الآن می روم جلو یک متلکی می گویم، او را مسخره کنم. تا جلورفتم آقا یک نگاهی کرد فرمود: «إِنَّ بَعْضَ الضَّالِّينَ أَكْثَرُ» (3) بلافاصله فهمیدم نه، این آقا، یک آدم بزرگواری است. ظاهر را نباید نگاه کرد.

نکته دوم در سوء ظن ها بحث حسادت است. گاهی حسادت باعث می شود که بدگمانی بیاید. پس ما اگر یک خانه ای می رویم سر بزینیم، یکدیگر را ببینیم با سوء ظن نرویم، با نگاه منفی وارد نشویم.

ص: 118

1-1. بعضی از گمان ها، گناه است. سوره حجرات، آیه 12

2-2. مستدرک الوسائل، ج9، ص 147.

3-3-سوره حجرات، آیه 12

دومین آسیب تجسس است. همان طور که عرض شد در حدیث داریم «سُرُّ النَّاسِ الظَّأْنُونَ» بدترین مردم بدگمان ها هستند. در ادامه می فرماید: «و»

«سُرُّ الظَّائِنِ الْمُتَجَسُّسُونَ» (1) بدترین بدگمان ها آن کسانی هستند که تجسس می کنند». شروع می کند به پرسیدن: این فرش را از کجا آوردید؟ راستی آقا زاده شما کنکور قبول نشد، الآن چه کار می کند؟ این دختر را شوهر ندادید؟ عجب! خواستگار ندارد؟ سال قبل آن خواستگار آمد چه شد؟ چرا نپسندید؟

چه کار داری عزیز من! شما آمدی ده دقیقه، یک ساعت، نیم ساعت سر بزنی. بعضی ها می گویند: پس چه بگوییم؟ من عرض می کنم آن کسی که اول توپ را در زمین می اندازد، اولین حرف را وسط می آورد، برگ برنده همیشه با او است. اگر نشست گفت: چه خبر از دختر خانم شما؟ ازدواج کرد؟ بحث تا آخر روی این دختر خانم می رود. اگر گفت: چه خبر از آقا پسر شما؟ راستی شنیدم اعتیاد پیدا کرده است، شنیدم آقای شما یک مدتی خانه نمی آید، این دیگر بحث را می آورد روی این. خواهش من در این برخوردها، بزرگ ترها، مسن ترها، یک بحث های خوبی به میان بیاورند. بحث های سیاسی هم نه، چون آن ها هم الآن به آسیب مبتلا می شود، بحث های غیبت دیگران هم نه. می شود خیلی مسائل را مطرح کرد مثل مسایل تاریخی، مسایل اسلامی، مسایل دینی، یادی از خاطرات خوش

ص: 119

کودکی و..... قرآن در سوره مبارکه حجرات می فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا» (1) پیغمبر فرمود:

«إِيَّاكَ وَالظَّنُّ» از سوء ظن بپرهیزید.

«فَإِنَّ ظَنًّا أَكْذَبُ الْحَدِيثِ» (2) سوء ظن بدترین دروغ است.

هم تعبیر تجسس در روایات ما آمده است، هم تعبیر تجسس که هر دوی آنها در واقع دو تعبیری است که به معنای بیرون ریختن عیوب و نقاط ضعف دیگران است.

3- تمسخر

نکته سوم در آسیب ها، استهزاء و تمسخر است. این هم یک آسیب است. گاهی بعضی ها در این مهمانی ها دو نوع استهزاء می کند؛ گاهی استهزاء غایب می کنند، گاهی استهزاء حاضر. مثلاً فلان آقای در این مهمانی نیامده است، برادری، خواهری، باجنابی، دوستی، بعضی ها متأسفانه عادت دارند، آن آقا یک بچه ای دارد که بچه شلوغ کاری است یا خود او یک اخلاقی دارد، گل بی عیب خدا است، مگر من و شما عیب نداریم؟ هر کسی یک نقطه ضعفی ممکن است در بیان او باشد، در رفتار او باشد، این که بعضی ها می آیند عیوب دیگران را مصداق تمسخر و خنده جلسات خود قرار می دهند، این خیلی بد است. روایت هم داریم، قرآن هم می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ» (3) همانا کسانی

ص: 120

1-1- «تجسس نکنید». سوره حجرات، آیه 12

2-2- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 147

3-3- سوره مطففین، آیه 29.

که گنه کار و مجرم هستند همیشه در دنیا به مؤمنان می خندند. «إِذَا مَرُّوا بِهِمْ» همه وقتی از کنار مؤمنین رد می شوند «يَتَغَامَزُونَ» یک نوع تمسخر با اشاره و ایماست. باز در قرآن کریم است که می فرماید: «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» (1) صریحا وارد شده است.

گاهی هم در جلسه یک نفر را ملعبه قرار می دهند. نکته دیگری هم که من خدمت شما عرض کنم این است که به دنبال استهزاء غیبت همدیگر هم می آید، به دنبال آن عیب گذاری هم می آید، به دنبال آن عیب جویی هم می آید، به دنبال استهزاء کوبیدن هم می آید. این ها در واقع مجموعه گناهانی است که به یکدیگر وابسته هستند.

4- سرزنش

چهارمین آسیبی که ما در مسئله معاشرت ها و صله رحم باید مواظب آن باشیم؛ تفریع و سرزنش است. مثلا می گوید: عجب! این بچه خیلی درس خواند اما هیچ جا قبول نشد؟ این همه شما تلاش کردی چرا مقدار درآمد تو این قدر است؟ این همه سال در این اداره هستی، این خانه شما است؟ هنوز مستأجری؟ هنوز نتوانستی پشت خود را ببندی؟ در حدیث داریم: «مَنْ اسْتَحَفَّ بِمُؤْمِنٍ فَبِنَا اسْتَحَفَّ» (2) قرآن در سوره احزاب می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» هر کس خدا و پیغمبر را آزار بدهد

ص: 121

1- گروهی از شما گروه دیگر را تمسخر نکند». سوره هجرات. آیه 11.

2- الکافی، دار الحدیث، ج 15، ص 251،

«لَعَنَهُمُ اللَّهُ» (1) خدا او را در دنیا و آخرت لعنت می کند و عذاب

خردکننده برای او می آورد.

کسی از من سؤال کرد: مگر ما خدا و پیغمبر را مسخره می کنیم، آزار می دهیم؟ ما کجا و خدا آزاری. ما مردم آزاری شنیدیم، همسایه آزاری، همسر آزاری، فرزند آزاری ولی خدا نیاورد که ما خدا آزار باشیم

برای او یک روایت خواندم، به فکر فرو رفت. گفتم: می دانی چطور خدا

آزرده می شود و پیغمبر آزار می بیند؟ پیامبر فرمود:

مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَانِي؛ هر کس مؤمنی را آزار بدهد من را آزار داده است.

وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ؛ هر کسی هم من را آزار بدهد خدا را آزار داده است.

وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَهُوَ مَلْعُونٌ؛ (2) هر کسی هم خدا را آزار بدهد ملعون است.

ابوهارون می گوید: مردی از خراسان خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد. آقا خطاب به او فرمود: حالا دیگر ما را تحقیر می کنی؟ آن فرد با تعجب گفت: پناه بر خدا! آقا چه زمانی؟ کجا؟ حضرت فرمود: در جحفه که یک نفر جلوی تو را گرفت، او را سوار نکردی، متکبران رد شدی، تو نمیدانی اگر کسی مؤمنی را تحقیر کند ما را تحقیر کرده است؟ (3)

ص: 122

1-1 - سوره احزاب، آیه 57

2-2 - بحار الأنوار، ج 64، ص 72

3-3 - وسائل الشیعه، ج 12، ص 272.

«وَمَنْ اسْتَحْفَ بِمُؤْمِنٍ فَبِنَا اسْتَحْفَ وَصَبَّحَ حُرْمَةَ اللَّهِ» (1) هر کس حق مؤمنی را سبک بشمارد ما را خوار شمرده است و حرمت الهی

را نادیده گرفته است». این نکته دقیقی است که گاهی در این مهمانی‌ها، تفریع و سرزنش و کوبیدن رخ می‌دهد. اصلاً چه کار دارید؟ گاهی بعضی‌ها دوست ندارند شما پرسید: شغل این بچه چه شد؟ ازدواج او چه شد؟ کار آقای شما چه شد؟ شما وارد منزل شدی، صله رحم کنی، دلی به دست بیاوری نه دلی بشکنی، نه دلی خرد کنی، شاید نمی‌خواهد بگوید، شاید نمی‌خواهد شما بدانی.

5- مراعات حریم و اسرار دیگران

اما آسیب پنجم؛ از لقمان معروف است: «اگر در خانه ای رفتی چشم نگه دار». شما الآن وارد خانه ای می‌شوی. خانم ایشان می‌آید، دختر ایشان می‌آید، می‌نشینید، بازدید می‌کنید.

این به این معنا نیست که ارتباط‌های شرعی رعایت نشود. نگاه خود را باید از خانم او، از دختر او نگه داریم. شما می‌توانی با این آقا دست بدهی ولی خانم او نامحرم است، دختر او نامحرم است، دست دادن جایز نیست. احوال پرسید، خیلی هم صمیمی، خوب، اما حریم‌های شرعی هم باید مراعات شود. به نظر من در این مراودات ممکن است ما به این مبتلا شویم و بگوییم: خوب حالا خودمانی هستیم، با پای برهنه بیایم، با لباس باز

ص: 123

می آییم، بدون حجاب بیاییم، خودمانی شویم.

یک وقت ما می رویم منزل کسی، یک سری حریم هایی در آن خانه

وجود دارد، حالا- جدای از آن بحث محرم و نامحرم. بالا-خره یک چیزهایی در آن خانه می بینیم، یک چیزهایی شاید راز یک خانواده باشد.

خود افشاء راز بدترین چیز است. روایت داریم که سه چیز از آداب سفر است؛ یکی «فَبَدَّلُ الزَّادِ؛ دادن به دیگران». آقا خیار و سیب آورده است، چاقو ندارد، شما چاقو داری به او بده، او هم یک مقدار از این خیار را به شما بدهد. دوم؛ مزاح در آنچه که خشم خدا نباشد؛ سوم: کمتر مخالفت کردن با همراهان و چهارمین چیزی که در آداب سفر وارد شده است: «تَرَكَ الرِّوَايَةَ، (1) یعنی وقتی سفر تمام شد، پشت سر یکدیگر حرف نزنید. اگر یک روز صبح دیدیم این آقا نماز صبحش قضا شده است، نیا پشت سر او غیبت کن

افشاء راز همین است که اگر خانه کسی رفتی نباید مسائل خصوصی آن

خانواده را برای دیگران نقل کنی.

6- بد اخلاقی

یکی دیگر از آسیب ها بدخلقی است. روایت داریم

«مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ إِعْوَزَهُ الصِّدِّيقُ الرَّفِيقُ؛ (2) کسی که بدخلق است، مصاحب و دوست او کم می سود.»

. در این مهمانی ها، رفت و آمدها باید یک مقدار عمق بودن و عبوس

ص: 124

1-1-امالی معید ص 44

2-2- ر الحکم و د. ر الکلم، ص 667

بودن را کنار بگذاریم. آقا می آید می نشیند اخم های خود را در هم می کند، خیلی خشک، باید یک مقدار خوش خلقی های ما بیشتر شود.

7- تکبر

روایت داریم که «لَيْسَ لِلْمُتَكَبِّرِ صَدِيقٌ» (1) و دوست

ندارد.

بقیه موارد را می توانید با مراجعه به کتاب های «اخلاق معاشرت» جناب آقای محدثی و «دوستی در قرآن و حدیث» از انتشارات دار الحدیث ببینید و مطالعه کنید.

ص: 125

1-1- همان، ص 557.

موضوع جلسه امروز در مورد همت داشتن است و این که چگونه این

صفت را در وجود خود مضاعف کنیم.

واژه همت یک واژه عربی است و در روایات هم زیاد به آن اشاره شده است، به عنوان مثال حدیث داریم: «قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَيَّ قَدَرُ هِمَّتِهِ»؛ (1) ارزش هر انسانی به میزان همت اوست. حتی این ویژگی را در دعاها هم داریم، مثلاً در دعای امام سجاد (علیه السلام) آمده است:

«أَسْتَلُّكَ..... مِنْ أَلْهَمِّمِ أَعْلَاهَا» (2) خدایا من از تو بلندترین همت ها

را طلب می کنم و می خواهم».

یا در روایت زیبایی امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ثَلَاثٌ يَحْجُزْنَ أَلْمَرْءَ عَنْ

ص: 127

1-1- نهج البلاغه، حکمت 47.

2-2- بحار الانوار، ج 91 ص 155.

طَلَبِ الْمَعَالِي؛ سه چیز انسان را از رشد باز می‌دارد». همه مردم در جامعه دنبال ترقی و رشد و تعالی و پیشرفت هستند، که البته یک چیز طبیعی هم هست. امام (علیه السلام) فرمود: سه چیز انسان ها را از تعالی و رشد باز می‌دارد: یکی کوتاه همتی، این که همت کوتاه داشته باشند. نکته دوم فرمودند: «قَلَّةُ الْحِيلَةِ»؛ این که قدرت چاره اندیشی نداشته باشند. دیده اید برای بعضی دو تا مشکل پیدا می‌شود کم می‌آورند، گیر می‌کنند، اصلا کلاف سردرگم می‌شوند. سوم هم «ضَعْفُ الرَّأْيِ» (1) ضعف تصمیم‌گیری و اندیشه دارد، این که نتواند بگوید نظر من این است. بعضی از افراد در همه کارها تشتت دارند، می‌خواهد یک خانه بخرد، می‌خواهد پارچه بخرد، می‌خواهد یک کفش بخرد، نمی‌تواند یک جا بایستد و بگوید: این نظر من است.

چرا بعضی در تصمیم‌گیری ضعیف هستند، چرا «قَصْرُ الْهَمَّةِ» و کوتاهی همت دارند. من می‌خواهم همت را معنا کنم، همت یعنی تلاش، منتها تلاش هدفمند. ما زمانی یک کاری انجام می‌دهیم بدون هدف، همینطور وارد یک عرصه ای می‌شویم، اما یک وقت هم من می‌آیم کاری انجام می‌دهم برای یک هدفی، مورد دوم مصداق همت می‌شود، یعنی تلاشی که من برای رسیدن به یک هدفی به کار می‌برم.

فرض می‌کنیم: بنده می‌خواهم دانشگاه کارشناسی ارشد قبول شوم، همت خود را معطوف می‌کنم، مطالعه می‌کنم، کوشش می‌کنم تا به این برسم. البته باید توجه داشته باشیم که همت دو نوع است، همت پاک و

ص: 128

هَمَّت ناپاک. اتفاقاً حدیث هم داریم « هِمَّةُ الْأَرْجَاسِ » (1) و « هِمَّةُ الْأَكْبَاسِ » (2) یعنی بعضی همت ها همت انسان های زیرک است، اکیاس یعنی زیرک های ارجاس هم یعنی انسان هایی که پلید و ناپاک و رجس هستند. اگر کسی همه هم و غم خود را روی یک چیز پستی بگذارد، هدفش یک چیز کوتاهی، کوچکی باشد، تمام تلاش او این بود که به همین جا بسنده کند. این فرد همتش کوتاه است. پس می توان گفت: همت دو نوع است؛ بلند و کوتاه حواسمان باشد همت با آرزوهای بلند و با آمال هم متفاوت است، خیال پردازی غیر از همت بلند داشتن است. کسی بگوید: ما شصت سال، هفتاد سال عمر می کنیم، تلاش خود را هم در دنیا صرف می کنیم، خانه می خریم، زن، زندگی، ولی حیف نیست من همه این عمر را صرف اینجا کنم؟ من می آیم این عمر را صرف آخرت می کنم، با این سرمایه عمر بهشت می خرم، به این همت عالی می گویند.

در روایت هم آمده است: «همت انسان عاقل بیشتر آخرت است نه دنیا» (3). اما کسی همچون بچه ها است هنوز ناهار نخورده، می گویند مامان شام چه داریم؟! تمام هم و غم او این است که امشب شام چه بخورد، امروز ناهار چه بخورد. اتفاقاً در حدیثی حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ؛» (4) هر کسی که همه هم و غم او

شکم او باشد، ارزش او هم به اندازه فضولات شکم است».

ص: 129

1-1- غرر الحکم و درر الکلم، ص 40

2-2- همان

3- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 18-

4-4- غرر الحکم، ص 641

چون همه تلاش او این بود. نمی گوید: من امشب بخوابم صبح بیدار شوم، نماز خود را اول وقت بخوانم، من زود میخوابم تا بتوانم نماز شب بخوانم، زود میخوابم تا نماز صبح خواب نمانم، با وضو میخوابم تا ان شاء الله صبح سر حال بیدار شوم بعد از نماز صبح شروع به درس خواندن کنم. یکی هم می گوید: بخوابم تا صبح که بیدار شدم یک صبحانه خوبی بخورم، شب تا صبح در فکر یک غذای خوبی است. پس هر کاری یک هدفی دارد، آن تلاشی که برای رسیدن به آن هدف انجام می دهید همت آن است. اگر این تلاش شما در یک بعد مادی صرف شده، همت شما هم مادی می شود، اگر تلاش شما در یک بعد معنوی رفت، همت شما معنوی می شود.

الآن من و شما یک کار واحدی را انجام می دهیم، مثلا نماز، شما نماز می خوانید، من هم نماز می خوانم، عین هم است، نماز یکی از ما عرشی می شود، یکی هم فرشی می شود. چرا؟ یکی نماز می خواند می گوید: چون خدا گفته، چون خدا را دوست دارم، اصلا من چون او را دوست دارم می خواهم با او سخن بگویم. یکی می گوید: من الآن نماز می خوانم چون اگر نخوانم به جهنم می روم، من از ترس جهنم می خوانم. اگر خدا جهنم نداشت نمی خواند. یکی می گوید: من نماز می خوانم چون بهشت می دهد، ما می خواهیم خوش باشیم، آن دنیا نهر و عسل و شیر و کاخ و حور داشته باشیم، می خواهیم آنجا راحت باشیم، یکی هم می گوید: من نماز می خوانم، پدر من گفته اگر نماز نخوانی از تو راضی نیستم، یکی هم ممکن است بگوید: نماز می خوانم، میخوام استخدام شوم، پس فردا در گزینش بگویند او اهل نماز است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «نه برای بهشت و نه از ترس جهنم بلکه چون شایسته پرستشی، تو را می پرستم» (1). یعنی خدایا اگر بهشت هم نبود، جهنم هم نبود، من باز هم عبادت می کردم. من فکر نمیکنم ما اینطور باشیم، یعنی اگر به ما بگویند: همه را به بهشت می برند جهنم هم نیست، واقعا آن وقت اتفاق می کنیم. این که گفته اند همت را بلند قرار بده به این معنا است یعنی آن هدفی که برای آن در نظر می گیری عالی باشد.

در روایتی حضرت امیر (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطَلَتْ فَضِيلَتُهُ» هر کس همت او کم باشد، (2)

فضایل و خوبی های او از بین می رود».

نقل می کنند: کسی دعا می کرد، می گفت: خدایا به اندازه پدرم به من علم بده! پدرش پشت سر او بود، بر سر او زد و گفت: پسر جان من به اندازه امام صادق (علیه السلام) از خدا علم خواستم این شدم، حالا تو که به اندازه من می خواهی، چیزی نمیشوی. این معنای بلند همتی است. البته بلندپروازی خیر، مثلا کسی بگوید حاج آقا گفت: همت بلند، ما الآن سراغ یک خانه دو هزار متری و یک ماشین چند صد میلیونی برویم. خیر، این معنای همت نیست، همت این است: من آن استعدادی که دارم، آن توانی را که دارم، مدام افزایش بدهم، مدام تلاش کنم آن را بیشتر کنم. این همان است که در روایت داریم: «أَعْلَاهَا»، همت بلند. البته برای کسب همت بلند علامت ها و نشانه ها و راهکارهایی وجود دارد.

ص: 131

1-1- عوالي الثنائی، ج 1، ص 404

2-2- غرر الحکم و درر الکلم، ص 592.

یکی از روایاتی که نشانه و علامت بلند همتی را بیان می کند از حضرت

امیر(علیه السلام) است که می فرماید:

«الْفِعْلُ الْجَمِيلُ يُبَيِّئُ عَنْ عَلْوِ الْهَمَّةِ» (1) او کار زیبا خبر از بلند همتی می دهد».

یعنی انسانی که همت بلند دارد همیشه نگاه می کند در کارهایی که انجام می دهد، زشتی های آن را کنار بگذارد، زیبایی های آن را انتخاب کند. مثلا اگر می خواهد صحبت کند، دروغ چون زشت است، دروغ نمی گوید، سعی می کند راست بگوید. می خواهد یک مقامی کسب کند، از راه شرعی و صحیح آن وارد می شود، با تلاش خود، با مدرک خود، با کار خود، نه اینکه بیاید کسی را زمین بزند برای این که خود به اوج برسد، می خواهد اعتباری کسب کند آبروی کسی را نمی ریزد. می خواهد پولدار شود سراغ ربا نمی رود، سراغ رشوه نمی رود، در همان مسیر بندگی حرکت می کند، این کار زیبا است «الْفِعْلُ الْجَمِيلُ». ما دو نوع کار داریم، قرآن هم می فرماید: سَدِّ يَتَهُ بِا حَسَنَةِ مَسَاوِي نِيْسَتِ»، (2) « خبیث با طیب مساوی نیست»، (3) «نور با ظلمت مساوی نیست». (4) کارهای زیبا چیست کارهای زشت چیست؟

ص: 132

1- همان، ص 74

2-2 - سوره فصلت، آیه 34.

3-3 - سوره مائده، آیه 100

4- سوره رعد، آیه 16

صداقت زیبا است، دروغ زشت است، غیبت در زشتی ها است، امانت داری در زیبایی ها است.

در روایتی که به نام «جنود عقل و جهل» معروف است، امام کاظم (علیه السلام)

هفتاد و پنج مورد از زیبایی ها و هفتاد و پنج مورد از زشتی ها را شمرده اند.

مرحوم امام خمینی (رحمة الله) این حدیث را شرح کرده اند و چاپ شده است. بعضی از آقایان دیگر هم دیدم شرح کرده اند به نام «لشکر خرد و جهل». امام کاظم (علیه السلام) در آنجا می فرماید: این هفتاد و پنج مورد نشانه عقل و آن هفتاد و پنج مورد نشانه جهل است، همان جنود عقل و جهل، لشکرهای عقل و جهل. هم زیبایی ها آمده، هم زشتی ها شمارش شده است. پس یکی از نشانه های انسان بلند همت این است که کار او زیبا است. من همین جا به کسانی که کارگر هستند، کارمند هستند، کارگزار هستند، همه کسانی که در جامعه شغلی دارند عرض می کنم: این حدیث شامل شما هم می شود. آقای بنا، آقای جوشکار، آقای ماشین ساز، شما این کار را که انجام می دهید بیابید آن را زیبا انجام دهید، نه این که از در کارخانه که بیرون رفت، پیچ ماشین شل شود و اولین عیب را پیدا کند. با آقای که ساختمان می سازد، همین که خریدار خانه را گرفت، همان سه روز اول ببیند فاضلاب مشکل پیدا کرد. شما که این لوله را می کشی کم نگذار، اگر مثلاً یک مقدار چسب می خواهد، بزن که این پس فردا جدا نشود، ساختمان نم ندهد. آقای رنگ کار است، آقای سخنران است، آقای معلم است، دیگری استاد است، همه زیبا کار خود را انجام دهند.

ص: 133

علامت دوم صاحبان همت بلند که در حدیث داریم: «شَجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَيَّ قَدْرُ هَمَّتِهِ»، (1) انسان های بلند همت شجاع هستند. شجاع یعنی کسی که در موقعیت های مختلف ترس بر او غالب نمی شود، نمی آید یک موقعیت خوبی را به خاطر ترس های واهی از دست بدهد، ترس منطقی خوب است، راننده ای که ترس منطقی دارد احتیاط می کند، اما ترس های موهوم خیر. شما ببینید امیر المؤمنین (علیه السلام) در جنگ ها چگونه بوده است. شجاعت حضرت نشانه بلند همتی او است. نمی گوید: این عمرو بن عبدود است الان چه اتفاقی می افتد، من اگر به تنهایی به میدان دشمن بروم کشته خواهم شد. خیر، انسان بلند همت، شجاع است. چرا شجاعت نشانه بلند همتی است؟ چون او افق دید خود را فقط همین چند روزه دنیا نمی بیند، او به جبهه می رود، اگر شهید هم بشود باز پیروز است، باز جزء زندگان و ماندگارها است.

احسان

علامت سومی که در روایت داریم: «مِنْ شَرَفِ الْهَمَّةِ بَدَلُ الْإِحْسَانِ» (2) فرمود: یکی از نشانه های انسان های بلند همت این است که احسان می کنند، دست بخشنده دارند. نمی گوید: اگر بدهم خود من چه کنم؟ اگر کمک کنم خود من ندار می شوم، خیر. فرمود: انسانی که بلند همت است «بَدَلُ الْإِحْسَانِ»، به دیگران کمک می کند، باری را از دوش دیگران بر می دارد.

ص: 134

1-1- غرر الحکم، ص 413

2-2- همان، ص 673.

چهارمین خصوصیت بلند همتان این است که «إِسْدَ تَجَلِبَ عِزِّ الْيَأْسِ بِبُعْدِ الْهَمَةِ» (1) فرمود: یکی از راه های بلند همتی این است که چشم داشت به دیگران نداشته باشی، مدام نخواهی از کسی درخواست کنی. «عِزُّ الْيَأْسِ»، عزت یأس، یعنی چه؟ یعنی این که بگویی: خودم باید بار خودم را بردارم، همان عزت نفس است. کرامت نفس است. حدیث هم داریم «الْكَرَمُ نَتِيجَةُ عُلُوِّ الْهَمَةِ» (2) کرامت نفس، نشانه بلند همتی است. بعضی می گویند: ما که به جایی نمی رسیم، فکر نکنم بتوانیم. این حرف ها کدام است؟ وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد ما آن زمان این همه سلاح داشتیم؟ این همه تولید داشتیم که امروز به بسیاری از آن ها در کشور نیاز داریم. وقتی ما تحریم اقتصادی شدیم، امام فرمود: باید این را برای خود جشن بگیریم. من خود به بازدید یکی از مراکز فضایی رفتم، آقایی که مسئول آنجا بود موشک هایی که ساخته بودند، حتی هواپیمایی که طراحی شده بود را به ما نشان داد، می گفت: ما این ها را در پرتو همین تحریم ها داریم، وقتی گفتند: شما نمی توانید، این جا بود که استعدادهای ما شکوفا شد. پس بلند همتی این است که ما داشته های خود را شکوفا کنیم.

در حالات سگاکي نقل می کنند: در چهل سالگی درس را شروع کرد، خیلی هم حافظه او ضعیف بود، رد می شد، یک روز در بیابان دید که قطرات آبی روی سنگی می چکد و این سنگ سوراخ شده و از قطرات آب

ص: 135

1-1- تحف العقول، ص 286.

2-2- غرر الحکم، ص 79.

اثر پذیرفته است. گفت: دل من که از این سنگ سخت تر نیست، علم هم هر چه روان باشد از آب روان تر نیست. ملا صالح مازندرانی از علمای بزرگ ما است، می گویند: ایشان در ضعف حافظه به گونه ای بوده که گاهی راه منزل خود را گم می کرد. اما در عین حال تلاش کرد به جایی رسید که الآن جزء کسانی است که نظرات او در مباحث علمی مطرح است و از مشاهیر است.

این خستگی ناپذیری از نشانه های انسان های بلند همت است. این هم که فرموده اند: همت مضاعف، کار مضاعف معنای آن همین است، یعنی همت مضاعف، کار هم می خواهد و الا بگوییم: همت من عالی است، من می خواهم دکترا قبول شوم ولی یک کلمه درس نخوانم! این کار باید ضمیمه آن همت شود.

شخصی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید و به حضرت عرض کرد: آقا من همان کسی هستم که در جاهلیت قبل از اسلام شما به طائف آمدید و من شما را مهمان کردم و پذیرایی کردم. حضرت فرمودند: اگر حاجتی داری می توانی از ما بخواهی، هر حاجتی باشد. آن شخص عرض کرد: «أَسْأَلُكَ مِائَتِي شَاةٍ بُرْعَائِهَا»⁽¹⁾ من دویست گوسفند با چوپان از شما می خواهم». همت او در همین حد بود، دویست گوسفند با چوپان از شما می خواهم. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و فرمودند: این مرد همت بلند داشت، کاش مانند آن پیرزن بنی اسرائیل بود. گفتند: قصه پیرزن بنی اسرائیل چیست؟ حضرت فرمودند: حضرت موسی (علیه السلام) خواست قبر یوسف (علیه السلام) را پیدا کند، نمی دانست جای

ص: 136

آن کجا است، یک پیرزن میدانست، گفت: من به تو می گویم ولی به شرط این که یک حاجت مستجابی داشته باشم و برای من یک کاری انجام دهی. جناب موسی (علیه السلام) گفتند: خانم بفرماید چه چیزی می خواهید. گفت: می خواهم در بهشت در کنار تو باشم، هم درجه تو باشم.

شما یک مقایسه ای بین این دو شخصیت، بکنید، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیرمرد می فرماید: دعای مستجاب داری آنچنان درخواست می کند، پیرزن خودش می گوید: حاجت مستجاب می خواهم و این گونه درخواست می کند. او می گوید: دوستان گوسفند، این می گوید: بهشت را می خواهم که هم درجه شما باشم. اصلاً قابل مقایسه است؟

دعا

آسیه همسر فرعون که در سوره تحریم داستان او آمده، وقتی از خدا حاجت می خواهد می گوید: «خدایا به من خانه ای در بهشت نزد خود بده». (1) لذا شما دعاهای زیارت عاشورا را نگاه کنید:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبِّثْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ» (2)

یکی از چیزهایی که می شود انسان های بلند همت را شناسایی کرد

دعاهای آن ها است، افق دعاهای آن ها است.

یک نگاهی در قرآن به دعاهای انبیا کنید، مثلاً حضرت ابراهیم (علیه السلام) از بیست

ص: 137

1-1- سوره تحریم، آیه 11.

2-2- «خدایا! شفاعت حسین (علیه السلام) را روز قیامت روزیام فرما و ثابت قدم بدار قدم صدق مرا همراه حسین (علیه السلام) نزد خودته. کامل الزیارات، ص 179.

و پنج دعا در قرآن دارد، حضرت موسی (علیه السلام) هجده دعا در قرآن دارد. کتابی هم به نام دعاهای انبیاء در قرآن چاپ شده است. چون دعاهای قرآن دو نوع است؛ بعضی مطلق است مثلاً از زبان پیغمبر خاصی نیست، «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» (1) ولی بعضی از آن ها در مورد پیامبران است مثلاً می گوید: حضرت موسی (علیه السلام) این طور دعا کرد: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»

(2) حضرت موسی (علیه السلام) وقتی می خواهد پیش فرعون برود نمی گوید: شمشیر، نمی گوید: سلاح، بلکه می گوید: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» این نوع دعا حکایت از همت بلند است. او می گوید: خدایا توان به من بده، شرح صدر و دریا دلی به من عطا کن، همین که پیش فرعون رفتم و او گفت: من خدا هستم، سیلی به او زنم و بگویم: تو اشتباه می کنی و با او گلاویز شوم و بعد هم می گوید: «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» خود تو کار را برای من آسان کن. حضرت ابراهیم (علیه السلام) را نگاه کنید؛ در سوره شعراء می فرماید

«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (3) خدایا به من حکمت

بده، من را با صالحین محشور و ملحق کن.

یا در سوره نمل آیه نوزدهم دعاهای حضرت سلیمان (علیه السلام) است که

می فرماید:

«رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ» خدایا به من توفیق بده شکر تو را به جا بیاورم.

ص: 138

1-1- «پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت نیکی و رحمت بفرما». سوره بقره، آیه 201.

2-2- «پروردگارا! سینه ام را گشاده کن (و به من شرح صدر عنایت کن)». سوره طه، آیه 25.

3-3- سوره شعراء، آیه 83

یک وقت در قرآن بررسی می‌کردم بینم بیشترین دعا از قول پیامبران چیست؟! دیدم طلب مغفرت است، «رَبِّ اغْفِرْ لِي» (1)، «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا» (2) شما دقت کنید، می‌بینید در بیشتر دعاهای قرآن مسئله طلب مغفرت وجود دارد. یعنی تلاش و همت برای بدست آوردن رحمت خدا

معنای همت بلند این است که انسان با کار بلند، کار مضاعف، حداکثر تلاش خود را بکنند با انگیزه عالی، یأس هم نداشته باشد، ناامید هم نباشد و خود کم بین نباشد. بعضی می‌گویند: ما که این چیزها را برای خود نمی‌بینیم و این کارها در حد و اندازه ما نیست. خیر، انسان خود کم بین هم نباید باشد. همت بلند دار!

همت عالی ز فلک بگذرد *** مرد به همت ز ملک بگذرد

رد کردن موانع

همت خود را عالی کن، کم کم وارد شو به هر حال یک مرتبه، دو مرتبه، سه مرتبه خجالت انسان از بین می‌رود و یک سخنران عالی می‌شود. معنای همت عالی این است که هدف عالی باشد، تلاش هم خوب باشد.

بعضی می‌گویند: همت عالی داریم، تلاش هم می‌کنیم ولی به جایی

نمی‌رسیم، یک مقدار یأس و دلمردگی و افسردگی به سراغ مان می‌آید. مورچه وقتی می‌خواهد از چراغی بالا برود گاهی 50 مرتبه می‌افتد ولی بالأخره می‌آید و می‌آید تا خود را به آنجا برساند. بعضی می‌گویند: یک مرتبه، دو مرتبه، سه مرتبه من شکست خوردم در زندگی موفق نشدم. اگر

ص: 139

1-1- سوره اعراف، آیه 151.

2-2- سوره آل عمران آیه 147.

می‌گوییم: انسان باید همت مضاعف و همت عالی داشته باشد مسلم یک معنای بلند همتی این است که موانع را نادیده بگیرد، بعضی خودشان مانع تراشی می‌کنند، مانع تراشی این است که من خود را محروم می‌کنم. می‌گوید: چون دفعه قبلی نشد این بار هم نمی‌شود. در حالی که بلند همتی این است که انسان شکست را نادیده بگیرد و آن شکست را مقدمه پیروزی خود قرار دهد.

غلبه بر زشتی‌ها

یکی دیگر از نشانه‌های بلند همتی این است که انسان بتواند بر کارهای زشت خود غلبه کند، واقعا بگوید: من از امروز تصمیم گرفتم این کار را انجام ندهم. معروف است می‌گویند: هارون الرشید عادت کرده بود گل می‌خورد، هر کاری می‌کردند این عادت را ترک نمی‌کرد. یک وقت شخص بزرگی از آنجا عبور می‌کرد، هارون هم گل در دست خود داشت، آن آقا یک نگاهی به او کرد و گفت: پس همت شاهانه ات کجاست؟ همین یک جمله. تو که می‌خواهی یک مملکت را اداره کنی همت ننداری جلوی گل خوردن خود را بگیری؟ هارون گل را زمین انداخت و دیگر آن عادت را ترک کرد.

می‌گویند: یکی از علما عادت به دخانیات داشت، سیگار یا چپق یا هر چه آن زمان بود، توتون و تنباکو می‌کشید. پزشک آمد و ایشان را معاینه کرد و گفت: این کار برای شما ضرر دارد. آن عالم به پزشک گفت: یک مرتبه دیگر بفرمایید، چه؟ گفت: آقا استفاده دخانیات برای شما ضرر مهمی دارد.

خود او مجتهد بود می دانست چیزی که برای انسان ضرر دارد حرام است. همان لحظه آن عالم گفت: همه را جمع کنید ببرید.

به این می گویند همت عالی. چهل سال، پنجاه سال به توتون عادت پیدا کرده، یک مرتبه همین که می گویند: ضرر دارد کنار می گذارد. من می خواهم به عزیزی که خدای ناکرده دچار اعتیاد و دچار عادت های این گونه هستند بگویم: نگویند نمی شود، فایده ندارد، خیر، واقعا امکان دارد. اصلا اعتقاد ما این است، بعثت انبیا (علیه السلام) برای چه بوده است؟ برای این که می شود خلق وخواها را تغییر داد. بعضی می گویند: خیر!

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه *** به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

چرا می شود، اگر «نتوان» بود که این قدر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ»، «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا» (1) هدف از بعثت انبیا این بوده که بشر تغییر کند. می گویند: در خانه با خانم خود بداخلاقی می کنم، تندی می کنم، بعد پشیمان می شوم، نمی توانم جلوی این اخلاق خود را بگیرم، این نمی توانم یعنی کم همتی، این نمی توانم» یعنی ضعف همت. یکی از نشانه های همت بلند این است که انسان بتواند بر این عادات خود غلبه کند. برای غلبه بر صفات زشت باید تدریجی کار کرد، نمی شود آقایی که بیست سال این طور زندگی کرده، یک مرتبه فردا صبح عوض شود، باید آرام آرام بر اعصاب خود مسلط شود و از این اخلاق بد فاصله بگیرد.

ص: 141

همان طور که عرض شد همت دو نوع داریم. همت دنیوی و همت اخروی. حضرت امیر(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ، اسْتَلَدَتْ حَسْرَتَهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا»؛ (1) کسی که همه همت او دنیا باشد وقتی میخواید از آن جدا شود غصه و

حسرت او زیاد میشود».

می گویند: عمرو عاص یک شب بیمار شد، ظاهراً شب عید فطر هم بود، فرزندان خود را دور خود جمع کرد، بستگان خود را جمع کرد و گفت: من این دنیا را سخت به دست آوردم، خیلی برای آن تلاش کردم. من دوست ندارم از این دنیا جدا شوم، کاری کنید من نمیرم. گفتند: نمی شود، ما که

حریف مرگ نمی شویم. گفت: من دین خود را برای این دنیا فروختم، اما نه دین به دست آوردم و نه دنیا، دین که معلوم است، دنیا را هم که دارند از من می گیرند. شما بلعم باعورا را نگاه کنید، او قاعدتاً باید رشد می کرد، چون علم، انسان را بالا می برد. «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (2) اما قرآن در مورد او می گوید: «وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» (3) بلعم به زمین چسبید، زمینی شد، نتوانست رشد کند. چرا؟ چون دنیاپرست بود. اگر همه همت کسی دنیا شد وقتی می خواهد از این دنیا جدا شود، غصه میخورد، دوست داشتن اولاد خوب است، آن قدر امام حسین (علیه السلام) علی

ص: 142

1-1. من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 382.

2-2- خداوند کسانی را که ایمان آورده اند. و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد سوره مجادله، آیه 11

3-3- سوره اعراف، آیه 176.

اکبر (علیه السلام) را دوست دارد که وقتی به سوی میدان می رود «نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيسٍ» نگاه مأیوسانه به او می کند، اشک می ریزد، اما او را از خود جدا می کند. نباید همه همت انسان صرف دنیا شود. نمی گوئیم: برای دنیا تلاش نکنیم اما همان که فرموده اند: «الْدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ» (1) دنیا را زمینه آخرت قرار دهیم.

راهکار عملی کسب همت عالی

اما این که چه کنیم موانع را کنار بزنیم و چگونه همت خود را عالی کنیم؟! باید عرض کنم. یک راه این است که زندگی انسان های بلند همت را مطالعه کنیم، یاد بگیریم. یک نکته این که ما زندگی آن ها را مطالعه کنیم، یعنی در واقع تاریخ را بخوانیم.

نکته دوم که خیلی مهم است، ما ببینیم استعداد چه چیزی را داریم، برای همان سرمایه گذاری کنیم. می گویند: یک وقت معلمی دانش آموزی را جلوی کلاس آورد و از او ریاضی پرسد، نمی دانست، چند جلسه به همین منوال گذشت، یکی از روزها عصبانی شد، شروع به پرخاش و تندی به دانش آموز کرد. او هم به چشمان معلم نگاه می کرد ولی در عین حال با قلم روی میز معلم چیزی نقاشی می کرد. وقتی حرف های معلم تمام شد، معلم نگاهی کرد دید روی میز او یک نقاشی بسیار زیبایی کشیده شده است. گفت: تو این قدر استعداد نقاشی داری! ریاضی به کار تو نمی آید. پدر و مادر او را خواست و گفت: او را بفرستید بروود نقاش شود. رفت و جزء نقاش های معروف شد.

ص: 143

یک وقت کسی واقعاً استعداد ریاضی ندارد، اما استعداد صنعت دارد. شما اگر به رشته ای که علاقه دارید وارد شوید هیچ وقت خسته نمی شوید. پدر و مادرها باید استعداد بچه های خود را شناسایی کنند و در آن زمینه سرمایه گذاری نمایند.

آخرین نکته این که اگر ما می خواهیم همت ما بلند باشد باید آسیب ها را شناسایی کنیم. من از کجا ضربه می خورم که هر چه میدوم به جایی نمیرسم؟ درختی که کود دارد، آب دارد، اما برگ نمی دهد، باید ببینیم چه چیزی مانع است، شاید سقف اجازه نمی دهد به آن نور برسد، آفت را باید شناسایی کرد، همان طور که استعداد را باید تشخیص داد و شناسایی کرد.

ص: 144

بحث امروز ما در مورد قرآن و چگونگی برخورد ما با این ودیعه الهی است.

قرآن برای ما غریب است، یک وقتی کسی وارد مسجد پیغمبر شد و گفت: یا رسول الله من غریب هستم، در این شهر کسی را ندارم، کسی من را نمی شناسد، نه خانه ای، نه غذایی. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «الْغُرَبَاءُ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعَةٌ»، (1) تو غریب نیستی، غریب چهار چیز است: یکی قرآنی که در خانه ای باشد و خوانده نشود، دیگری مسجدی که در محله ای باشد و در آن نماز خوانده نشود، یکی هم مؤمنی که در کوچه و محله بی دین و کافر و مشرک باشد، چهارمی قرآنی که در جوف ظالم باشد، یعنی قرآن را خوانده

ص: 145

ولی می خواهد از این قرآن سوء استفاده کند. کما این که قرآن را بالای نیزه کردند و جلوی ولی خدا ایستادند یا با آیه ای قرآن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کشتند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (1) قرآن در زبان ابن ملجم می چرخد، ولی قاتل امام علی (علیه السلام) است. بدتر از آن یزید لعنة الله علیه است، وقتی که سر مقدس حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را جلوی او گذاشتند، با قرآن داشت عمل خود را توجیه می کرد و این آیه را می خواند: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ» (2) به هر حال پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: این ها غریب هستند. جالب این است که از این چهار غریب دو تای آن مربوط به قرآن است.

شما وقتی در تبلیغات تلویزیونی می بینید این دارو برای پنج بیماری خوب است و به اهمیت آن پی بردید، سراغ آن می روید. در مورد اهمیت قرآن صدها روایت و صدها آیه قرآن داریم. شما آخر سوره قمر را نگاه کنید. یک سری سفارش ها می کند، جالب است که دو تا از آن سفارش ها که تکرار شده این جمله است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (3) این مطلب در این سوره چهار بار تکرار شده است. یا به قول حضرت آیت الله جوادی آملی می فرمودند: خدا وقتی در قرآن می خواهد نعمت ها را بشمارد، می فرماید:

عَلَّمَ الْقُرْآنَ ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ «؛ (4) انسان و بیان و شمس و قمر و صدها نعمتی را که می خواهد بشمرد، حتی قبل از بحث آفرینش می فرماید:

ص: 146

1-1- حکم فقط برای خداست». سوره انعام، آیه 57

2-2- بگو: بار خدایا! پادشاه ملک هستی». سوره آل عمران، آیه 26.

3-3- اما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم». سوره قمر، آیات 22، 17، 32 و 40

4-4- قرآن را تعلیم فرمود: انسان را آفرید؛ به او بیان را آموخته. سوره الرحمن، آیات 4-2.

« الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ » ، (1) سخن از قرآن است، وقتی هم که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) مبعوث می شود اولین مطلبی که نازل می شود «أَفْرَأُ» (2) خواندن است، وقتی هم که هدف بعثت مطرح شود «فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» (3) بعد «يُزَكِّيهِمْ» تزکیه و تهذیب، بعد «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» اول «يَتْلُوا»، تلاوت کردن؛ «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» تعلیم و تحکیم، قرآن همیشه محور است.

معرفی قرآن در نهج البلاغه

جالب است بدانید که بخش عمده ای از نهج البلاغه متن قرآن است، من یک بار آن ها را جمع کردم، بیش از 160 آیه قرآن را حضرت در نهج البلاغه قرائت کرده و استشهاد آورده است، در موارد متعدد آیات را تفسیر کرده است، شما خطبه 221، 222، 223 را ببینید این خطبه ها تفسیر قرآن است.

در اولین خطبه نهج البلاغه حدود چهارده، پانزده وصف برای قرآن ذکر شده است، یکی از فرمایشات حضرت امیر (عله السلام) در خطبه 179 است که می فرماید:

«اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُعُشُّ»؛ بدانید این قرآن نصیحت گری است که خدعه نمی کند»..

ص: 147

1-1- همان، آیه 1 و 2.

2-2- سوره اعلی، آیه 1.

3- او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن ها میخواند و آن ها را تزکیه می کند و به آن ها کتاب و حکمت می آموزده. سوره جمعه آیه 2.

چون در بعضی از نصیحت‌گرها نوعی فریب و خدعه نهفته است، هدف مادی در آن است. شما بروید سراغ این قرآن، «وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ»،

، هدایت‌گری است که گمراهی در آن نیست»، ممکن است بعضی از آدم‌ها انسان را به یک چیزی هدایت کنند ولی یک درصدی در آن انحراف باشد، ولی این هدایت‌گری است که انحراف در آن نیست، «وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ». سخنگویی است که دروغ نمی‌گوید»، ممکن است کسی پنجاه کلمه صحبت کند، پنج کلمه آن دروغ باشد. «. وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ؛» هر کسی با این قرآن نشست، - قید ندارد، بزرگ، کوچک، پیر، جوان، با سواد، بی سواد - «إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ» وقتی از کنار این قرآن بلند میشود - چه قرائت آن باشد، چه تدبیر آن باشد، چه گوش کردن آن باشد - وقتی بلند می‌شود نوعی کاهش دارد و یک نوع افزایش «زِيَادَةٍ فِي هُدًى»؛ هدایت او افزایش پیدا می‌کند. «أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمِّي»؛ کوری و جهالت در او کاهش می‌یابد.

باز از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه است، خطبه 198، فرمود: «جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ»؛ این قرآن تشنگی عالم را رفع میکند، عطش عالم را هیچ چیزی جز قرآن رفع نمی‌کند، بعد فرمود: «رَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ»؛ برای آدم‌های فهمیده و اهل درک، بهار دل‌ها است، «وَمَحَاجِّ لَطُرُقِ ضَلْحَاءِ»؛ راهنمای به سوی راه‌های انسان‌ها صالح است، «وَدَوَاءَ لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ» قرآن دارویی است که عوارض ندارد، پزشکان وقتی دارویی تجویز می‌کنند گاهی روی خود دارو نوشته این را که شما بخورید خوابتان می‌گیرد، یا اگر این کپسول را بخورید به معده شما لطمه می‌زند، گاهی هم می‌نویسند که اگر

فلان عوارض پیش آمد به پزشک مراجعه کنید، «وَدَوَاءٌ لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ»؛ قرآن دارویی است که بعد از آن نیاز به داروی دیگری نیست، نوری است که هیچ گاه خاموشی ندارد، هیچ گونه تاریکی و ظلمتی همراه ندارد.

ورود قرآن در زندگی

من یک بار بررسی کردم، دیدم ده ها وصف برای قرآن در خود قرآن آمده است؛ نور است (1)، هدایت است، (2) شفا است، (3) موعظه است، (4) فصل الخطاب است، (5) حرف آخر است. چگونه می شود به این مراتب رسید؟ به عبارت دیگر چگونه می توانیم قرآن را در زندگی خود کاربردی کنیم؟ روی این فکر می کردم که ما حتی می توانیم در محاورات عمومی و گفتگوهای خود قرآن را کاربردی کنیم، مثلاً وقتی که یک تصادفی اتفاق می افتد آقا شیشه را می کشد پایین و یک فحشی می دهد، یا وقتی یک قسطی عقب می افتد، یا خانم در خانه عصبانی می شود یا آقا عصبانی می شود، می توانیم همان جا هم فرهنگ قرآن را وارد کنیم، تا آقا عصبانی می شود خانم بگوید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (6) تا تصادف می شود به جای آن

ص: 149

1-1- سوره مائده، آیه 15.

2-2- سوره بقره، آیه 185

3-3- سوره اسراء، آیه 83

4-4- سوره نور، آیه 34.

5-5- سوره طارق، آیه 13

6-6- و خشم خود را فرو می برند و از خطاهای مردم در میگذرند». سوره آل عمران، آیه 134.

تندی و ناسزا بگوید: « وَيَذُرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ » (1) باید خودمان را به اذکار عادت دهیم. مثلا در روایت داریم «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» را زیاد تکرار کنید و به بچه هایتان بیاموزید (2)

انس با قرآن

حالا چه کار کنیم با قرآن مانوس شویم؟! خوب راه انس گرفتن چگونه

است؟

شما چطور با بستگان خود انس پیدا می کنید؟ بعضی ها را می بینید با یک طوطی انس پیدا می کنند؟ چطور انس پیدا می کند؟ یک ماه، 20 روز این پرنده در خانه او است، به آن غذا می دهد، آرام آرام انس پیدا می شود، اگر به او بگویی: این را به من 10 میلیون بفروش می گوید: میلیاردها تومان هم بدهی نمی دهم.

اصلا انس یعنی چه؟ انس جایی را می گویند که حجاب رفع شود، رابطه بین دو چیز رابطه صمیمی شود، من وقتی با این کتاب انس پیدا کردم دیگر نمی توانم آن را زمین بگذارم، بعضی به یک رنگی انس پیدا کرده اند، مثلا می گوید: چای من را در لیوان فلان رنگ بریز، هیچ گاه از آن ها جدا نمی شود.

انس با قرآن از چند راه پیدا می شود، یکی از آن ها ارتباط است، همین نفس قرائت و خواندن، این که انسان مفید باشد، در حدیث داریم: اگر کسی

ص: 150

1-1 - و با حسنه سیئات را از میان می برنده، سوره رعد آیه 22.

2-2 - دعائم الاسلام ج 2، ص 352.

روزی پنجاه آیه بخواند از ذاکرین است و اگر روزی ده آیه بخواند از غافلان نیست. (1) البته رده افراد با هم فرق می کند، کسانی هستند بازنشسته شده اند، کار خاصی هم ندارند، صبح ساعت هشت می رود حرم، یا می رود مسجد، می تواند روزی دو جزء، سه جزء قرآن بخواند یا مسلط به قرآن است و سریع می خواند، اما افرادی هم هستند که می گوید: ما هفت صبح می رویم محل کار تا چهار بعد از ظهر، چهار بعد از ظهر هم که می آییم خانه، تازه می گویند: برو گوشت و مرغ و ... تهیه کن، مگر ما می توانیم قرآن بخوانیم؟ توقعی که از این آقا است غیر از مورد اول است، اما

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به قدر تشنگی باید چشید

گاهی بعضی می گویند: یک ماه است که ما قرآن را باز نکرده ایم، این خیلی بد است. پس یکی از راه های انس با قرآن همین قرائت است. شما دقت کنید، ببینید خداوند ابتدا به پیغمبر می گوید: قرآن را برای مردم بخوان:

«وَقَرَأْنَا فَرَقَانَهُ لِنَتَقَرَّاهُ عَلَى النَّاسِ» (2) بخوان برای مردم، قرائت کن، «وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ» بر ایشان تلاوت کن. (3)

معرفت به قرآن

نکته دوم انسان با چیزی می تواند انس پیدا کند که او را بشناسد، شما دیده اید وقتی به این بچه های کوچک یک اسباب بازی می دهیم چقدر با آن انس پیدا می کنند، دختر بچه ها با عروسک چقدر انس پیدا می کنند، چرا؟

ص: 151

1-1- الکافی، ج 2، ص 612

2-2. وقرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی». سوره اسراء آیه 106

3-3. سوره مائده، آیه 26؛ سوره اعراف، آیه 175، سوره كهف، آیه 27 و....

چون عروسک را می شناسند، اگر بچه شما گریه کرد، سند خانه شش دانگ به او دادید، آیا گریه او متوقف می شود؟ شاید بدتر هم شود، ولی اگر این سند را به یک آدمی که چک او گیر کرده است، در زندان افتاده است بدهید، او چون قدر آن را می داند درست با آن برخورد می کند، ما هر چیزی را باید بشناسیم تا بتوانیم با آن انس پیدا کنیم، وقتی یک چیز در بسته نزد من است، می گویم: به چه دردی می خورد، بینداز دور، وقتی آن را باز میکنم می بینم در و گوهر است، طبیعی است که به آن توجه می کنم و از خود دورش نمی کنم. یکی از راه های انس با قرآن این است که آن را بشناسیم. ترجمه قرآن و شأن نزول های قرآن را یاد بگیریم. چه اتفاقی افتاد که این آیه نازل شد و

بعضی می گویند قرآن که عربی است، ما نمیفهمیم. چطور وقتی میخواهید امتحان دکتری بدهید، تافل را می خوانید؟ کسی که میخواهد برود ژاپن، میخواهد برود چین، یک دایرةالمعارف کتاب دست او است، مرتب می خواند، می گوید: به من گفته اند شرط آنجا زبان است، شرط فهم قرآن هم زبان است، باید با ترجمه قرآن انس بگیریم تفسیر قرآن

مرحله سوم انس با قرآن فراتر از ترجمه، تفسیر است. الآن تفسیر المیزان مختصر شده یک جلدی، تلخیص شده است، تفسیرهای دیگر هم در بازار است که خلاصه است، همین تفسیر نمونه که تقریباً تفسیر عامه پسندی است تلخیص آن پنج جلد چاپ شده است، چه اشکالی دارد، یک دوره ء

پنج جلدی از این تفسیر در خانه باشد. واقعه مقید باشیم روزی پنج تا ده صفحه از این را بخوانیم.

درک آثار قرآن

ما شاید اثر قرآن را آن طور که باید و شاید در زندگی خود ندیده ایم، آن طور که باید و شاید نگاه نکرده ایم، مگر خواندن قرآن نور نیست، این نور کجای زندگی ما است؟ پس چرا دیده نمی شود؟

اولاً نور بودن قرآن را خود خدا در قرآن بیان فرموده است، کما اینکه می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (1) تأثیرپذیری از قرآن کریم همان طور که اشاره شد، از همان قرائت و تلاوت شروع می شود، همچون کسی که مقید است روزی پنج آیه یا ده آیه قرآن بخواند، هر روز مقید است که صبح به صبح قرآن را باز کند. این تأثیر گذاری و نورانیت درجات و رتبه های مختلفی دارد، یک کسی ممکن است در مرحله قرائت باشد، کسی در مرحله فهم باشد، کسی در مرحله تدبر باشد، هر کدام از این ها یک نوع از مراتب نورانیت است. این که در روایت داریم که قرآن هفتاد بطن دارد. (2) شاید معنای آن همین باشد. یک تابلوی نقاشی را من اگر نگاه کنم می گویم: زیبا است ولی یک نقاش هنرمند ممکن است خیلی بیش از این زیبایی که من نگاه کردم ببیند و پشت این تابلو مسائلی را درک کند. خاصیت و ویژگی قرآن کریم در نور بودن آن است. اما چطور می شود از این نور

ص: 153

1-1- سوره نور، آیه 35

2-2- عوالی اللئالی، ج 4، ص 107

استفاده کرد، این نور در زندگی ما ملموس شود.

یک پزشکی به من می گفت: من قبل از اینکه وارد اتاق شوم، وضو می گیرم و یک سوره کوچکی از قرآن می خوانم، یک احساس آرامش و امنیتی به من دست می دهد. ممکن است کسانی بگویند که این ها تلقینی است، انسان به خودش این طور می قبولاند، شاید اگر شعر حافظ را هم بخوانم این تأثیر را بگیرم، من نمی خواهم مسائل دیگر را نفی کنم ولی تأثیر قرآن و توجه به کلمات حضرت حق وعده ای است که خود قرآن داده است. وقتی خودش می گوید: «

« أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (1) خود قرآن هم ذکر است، اتفاقاً یکی از اسامی قرآن ذکر است.

تأثیر قرآن و کلام الهی همان آرامشی است که در زندگی ما ایجاد می شود، امنیتی است که ایجاد می کند. امام سجاد(علیه السلام) می فرماید: «اگر تمام موجودات عالم بمیرند اما قرآن با من باشد من وحشت نمی کنم». (2) همین الآن در فرهنگ عمومی مردم هم هست، کسی که می خواهد مسافرت برود چرا از زیر قرآن او را رد می کنند؟ یا عروس خانم وقتی می خواهند خطبه عقد او را بخوانند، او نگاه به قرآن می کند و آرامش روحی پیدا می کند، دغدغه و استرس از او گرفته می شود. این همان حرفی است که فرموده اند: شما وقتی می خواهید خدا باشما سخن بگوید قرآن بخوانید، وقتی می خواهید شما با خدا سخن بگویید دعا یا نماز بخوانید، در واقع ما اگر معتقد به خدا هستیم، معتقد هستیم که این عالم خالقی دارد، معتقد هستیم

ص: 154

1-1- «آگاه باشید تنها با یاد خدا دل ها آرام می یابد». سوره رعد، آیه 28.

2-2- الکافی، ج 2 ص 602

که این خالق خبیر است، مدبر است، عالم است و ده ها صفتی که دارد « هُوَ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ لِلْمُهَيِّمِ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ »، (1) خوب این قرآن کلام او است. حتی قرآن خطاب به پیغمبر می فرماید: تو نمی توانی به ما چیزی نسبت دهی «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ» (2) اگر پیغمبر هم با آن عظمت، قرار باشد چیزی را از خودش بیان کند، بعد بگوید: خدا گفته. ما جان او را می گیریم. (3) حتی روایت داریم که وقتی جبرئیل آیاتی از قرآن را می آورد، پیامبر عجله می کرد و می خواست زودتر وحی را بگیرد، وقتی جبرئیل می خواند، آن حضرت، بلافاصله کلمه را تکرار می کرد، در سوره طه است که «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» (4) عجله نکن.

بعد می فرماید: ما خودمان این آیات را حفظ می کنیم، این کلام وحی و نورانی همان طوری که دست بی وضو نمی شود به آن گذاشت، فهم بی وضو هم نمی شود داشت، چطور شما بی وضو نمی توانید به قرآن دست بزنید، این استفاده و آن تأثیری که شما از قرآن دارید برمی گردد به همان طهارت، چه طهارت و پاکی ظاهری و چه پاکی باطنی. اگر شما یک پارچ آب بیاورید روی یک لجنی خالی کنید، متعفن تر می شود، بوی آن بیشتر متصاعد می شود، قرآن می فرماید: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (5) این قرآنی که نور است، در زندگی ما تأثیر دارد برای ظالم اگر خوانده شود، برای او خسارت

ص: 155

1-1- سوره ع-حشر، آیه 23.

2-4- سوره حاقه، آیه 44

3-3. همان، آیه 46

4-4- سوره طه، آیه 114. -

5-5- سوره اسراء، آیه 82

می آورد. چطور قرآن می فرماید: « لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ » (1) قرآن را مس نمی کند مگر انسان پاکیزه و طاهر. آقایان فقها می گویند: دست بی وضو نمی شود به قرآن زد، اما یک معنای آن هم این است که هر چقدر طهارت باطنی بیشتر باشد فهم قرآن بیشتر می شود. « وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ »، (2) «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (3) کسی می گفت: ما اگر متقی باشیم دیگر قرآن را برای چه می خواهیم؟ گفتیم: این متقی یعنی زمینه پذیرش، یعنی شما الآن برو مدرسه، فیزیک، شیمی، درس های ریاضی، درس های علوم تجربی، انسانی را بخوان، وقتی دل شما نخواهد که بفهمی آیا می فهمی؟ دل تو نخواهد که نمره بیاوری، نمره می آوری؟ امان از زمانی که کسی نخواهد. در تاریخ داریم که طرف می گفت: من انگشت در گوش خود می کنم که وحی را نشنوم، بر فرض این که عظمت قرآن را می فهمید، باز می گفت: عجب کلامی است، سحر است، قول بشر نیست اما باز هم سر و صدا ایجاد می کرد.

اگر من نگاه به نامحرم کنم، شراب بخورم، نماز نخوانم، دروغ بگویم، خیانت بکنم، معلوم است که از قرآن لذت نمی برم، این همان چاه متعفن است که می خواهیم روی آن آب بریزیم.

رو سینه را چون سینه ها هفت آب شوی از کینه ها *** وانگه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو

ص: 156

1-1 - سوره واقعه، آیه 79

2-2 - سوره اسراء، آیه 82

3-3 - سوره بقره، آیه 2.

شما در یک ظرف گلی شیر بریزید، شیر گل می شود، نه شیر موز، بالأخره ظرف باید تمیز باشد. یعنی ما باید به تدریج معصیت را کنار بگذاریم و بعد وارد قرآن شویم. مثل این که شما عینک مشکی داشته باشید دریای آبی را مشکی می بینید، بعد بگویید: این دریا چیست که می گویند لذت دارد، این که تماماً سیاه است، یک مقدار از پایین عینک نگاه کن بین چقدر زیبا است، بعد کم کم عینک را بردار ببینکه واقعا دریا چقدر زیبا است. یک راه زیبا دیدن قرآن و تأثیر پذیری از قرآن و انس با قرآن این است که این زمینه را ما در خودمان فراهم کنیم.

عربی یا فارسی خواندن قرآن

شاید باز این سوال مطرح شود که قرآن کلام خدا است و این کلام به زبان عربی است و ما فارس هستیم، آن گونه که باید و شاید متوجه کلام خدا نمی شویم، چه کار بکنیم، آیا خواندن ترجمه قرآن باز هم همان ثواب را دارد؟ باز هم همان تأثیر را در زندگی ما دارد یا نه؟

من سؤال می کنم: آن لطافتی که اشعار حافظ دارد، ترجمه انگلیسی آن

هم دارد یا ندارد؟ یعنی شما وقتی که می خوانید :

دست از طلب ندارم تا کام من برآید *** یا تن رسد به جانان یا جان زتن درآید

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر *** کز آتش درونم دود از کفن برآید

شما این را به انگلیسی برای من ترجمه کنید، ترجمه می کنید و من هم

می فهمم که چه می گوئید ولی آیا آن ظرافت ها و لطافت ها را دارد؟ به قول

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه *** که لطف و طبع سخن گفتن دری داند

آن چیزی که معجزه است کلام عربی قرآن است، فارسی معجزه نیست، یعنی معجزه به این معنا که تحدی کرده باشد، فصاحت و بلاغت داشته باشد. شما به قرآن کریم نگاه کنید:

«الرَّحْمَنُ؛ عَلَّمَ الْقُرْآنَ؛ خَلَقَ الْإِنْسَانَ؛ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؛ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ؛ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ؛ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (1) تمام این ها با الف و نون ختم می شود، چقدر زیبا، شعر هم نیست، نثر است، یا مثلاً:

«وَالضُّحَى؛ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى؛ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (2)

ممکن است من بتوانم یک الفاظ بی ربطی را به هم وصل کنم، و هم وزن و ردیف هم باشند اما این ها مرتبط هستند؛ «وَالضُّحَى؛ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى؛ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (3) این لطافت را نمی توان در ترجمه آورد.

الآن باب شده است بعضی می نشینند، ترجمه قرآن را می خوانند، من می خواهم بگویم: این یک مقداری تبلی است، برویم یاد بگیریم، عربی یاد گرفتن قرآن کاری ندارد، ما مسلمان هستیم، زبان دین ما زبان عربی است و این طور هم نیست که با عرق ایرانی بودن منافات داشته باشد، به ترک زبان

ص: 158

1-1 - سوره الرحمن، آیات 1-7.

2-2 - سوره ضحی، آیات 1-3

3-3 - همان.

هم همین را می‌گوییم، به اردو زبان هم همین را می‌گوییم

الآن کسی از چین می‌آید فارسی یاد بگیرد تا از اشعار حافظ بهره و

لذت ببرد. آیا این کار ارزشش را ندارد؟ خوب قرآن چه؟ چقدر ارزش دارد؟ کلام حافظ کجا و کلام خدا کجا، اگر چه حافظ هم می‌گوید: «هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم».

یک کسی می‌گفت: من نماز را فارسی بخوانم بیشتر لذت می‌برم خدایا تو را می‌پرستم و...» گفتم: این خیلی به هم ریختگی است، شما فکر کنید در مسجد الحرام چند ملیت می‌آیند؟ هر کسی بایستد و به زبان خودش بخواند.

یک وقتی مرحوم آقای فلسفی می‌فرمود: کسی این ایراد را به من گرفت، زمان شاه بود و آن فرد نظامی بود. به او گفتم که ایران چند زبان دارد؟ گفت خیلی، ترک، گرد، زبان‌های مختلفی است، عرب زبان داریم، فارس زبان داریم، لهجه‌های مختلف، گویش‌های مختلف. گفتم: سرود شما به چه زبانی است؟ گفت فارسی است. گفتم: پس چرا سرود را به زبان‌های مختلف ندارید؟ گفت: نمی‌شود، سرود ملی نماد یک کشور است. گفتم: تو در یک کشوری که بخش عمده‌ای از آن ترک زبان هستند، اقشار مختلفی در آن هستند، حاضر نیستی و می‌گویی: این کشور ایران است، باید سرود آن به زبان ایرانی باشد، بعد می‌خواهی سرود دین به زبان‌های مختلف باشد؟

کار اگر صعب و مشکل بود بله، ولی واقعا مشکل نیست، مخصوصا برای افراد تحصیل کرده. قرآن را عربی بخوانید و ترجمه آن را هم مطالعه

کنید، هر دو باشد به نمایش شده است که قرآن را از حنذ منی منه کنید، نگاه کنید و بخوانید، البته بلند هم بخوانید. چرا در یک لحظه سه کانال نور را دریافت کنید، بلند که می خوانید خودتان هم می شنوید. البته بلند که می گویم نه فریاد - زبان شما هم گویا است و چشم شما هم می بیند. کسانی که می آیند مکه و مدیند، می گویند: ما سواد نداریم، می گویم: «قُلْ هُوَ اللَّهُ» که بلد هستید و به کسی بگو جایی که «قُلْ هُوَ اللَّهُ» است را برای تو بیاورد به آن نگاه کن، الآن بچه هایی که می روند قبل از ابتدایی، پیش دبستانی، این ها خواندن و نوشتن که یاد نمی گیرند، ولی قرآن را می توانند بخوانند، یعنی به شیوه ای به آن ها یاد می دهند که بتوانند بخوانند. لذا تأثیر قرآن در همه جوانب آن است و آن نورانیته که عرض کردیم در ترجمه آن هم ممکن است نهفته باشد. اما با تربیت قرآن یک چیز دیگری است.

آداب تلاوت

بالآخره برای هر کاری یک آدابی هست و ما باید این آداب را رعایت کنیم، یک روش و اسلوبی هست، سؤال اینجاست که ما چه کار کنیم که این تلاوت ما تلاوت احسن شود و حق مطلب را ادا کرده باشیم؟

خود قرآن کریم می فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» (1)

حق تلاوت را به جا بیاورید، از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: حق تلاوت چیست؟ - علامه طباطبایی در تفسیر المیزان دارد که خداوند می فرماید: «یا

ص: 160

1- کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم، آن را آنچه که حق آن است می خوانند. سوره بقره، آیه 121

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (1) حق یعنی نهایت، مثلاً می گویم: حق مجری گری را ادا کن، حق تدریس را ادا کن، یعنی کم نگذار. حالا من می خواهم حق قرآن را ادا کنم البته حق هم درجاتی دارد، صد درصد هست، پنجاه درصد هست، هر کسی به اندازه توان خود، گفت: چطور حق را ادا کنم؟ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «يُرْتَلُونَ آيَاتِهِ»؛ (2) آیات آن را با ترتیل بخوان یعنی شمرده شمرده بخوان. بعضی را دیدید نماز می خوانند، چطور می خوانند، اصلاً نمی فهمی چه چیزی گفت، نمی خواهی که یک تکلیفی را از گردن خود ساقط کنی و رد شوی، شمرده بخوان. رسول خدا با شمرده صحبت می کرد. (3) میشد حرف های او را بشماری، بگویی یک، دو، سه ... مثلاً یک عبارتی را که می فرمود می توانستی بگویی این پنج کلمه دارد، این قدر شمرده صحبت می کرد، «يُرْتَلُونَ» به معنای شمرده و واضح است.

بعضی تند تند قرآن می خوانند، مقید است که قرآن را در یک زمان خاصی پنج بار ختم کند. امام رضا فرمود: من هر سه روز یک ختم قرآن می کنم، آن حضرت فرمود: من می توانم یک روز هم یک ختم قرآن کنم برای این که می خواهم با دقت و تأمل این کار را انجام دهم هر سه روز یک بار می شود. (4) کمتر بخوان اما حساب شده و دقیق بخوان.

امام صادق (علیه السلام) در ادامه روایت می فرماید: «وَيَقْفَهُمُونَ مَعَانِيَهُ» دومین مورد حق تلاوت این است که معنای آن را بفهمم. یک کسی گاهی در حد

ص: 161

1-1- «ای کسانی که ایمان آورده اید آن گونه که حق تقوا است از خدا بپرهیزید. سوره آل عمران، آیه 102

2-2- مجموعه ورام، ج 2، ص 236.

3-3- مکارم الاخلاق، ص 23.

4-4- عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج 2 ص 180.

تفسیر المیزان می خواهد معنا را بفهمد، کس دیگری می خواهد در حد ترجمه آقای الهی قمشه ای درک کند، به هر حال باز مراتب و درجاتی دارد.

«يَعْمَلُونَ بِالْحُكْمِ»؛ تلاوت کننده باید به احکام الهی توجه نماید، من دارم قرآن می خوانم، در این قرآن یک احکامی است. وقتی در قرآن آمده است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ» (1) آیا می شود من نماز نخوانم؟ این چه خواندنی است؟ مثل آیین نامه رانندگی است که شما نمی شود بخوانی: گردش به چپ بعد به راست بروی. وقتی قرآن می گوید: نماز و زکات؛ «يُؤْتُونَ ذَكَاءَ» (2) چرا شما اهل زکات نیستید؟

چهارم: «يَرْجُونَ وَعْدَهُ» وقتی که شما قرآن می خوانید یک وعده هایی در آن است، مثلاً می گوید: «جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (3) بهشت است، هر است، غسل است، حور است، بگو: خدایا نصیب ما هم بکن. مثل این که به شما بگویند: به مشهد می خواهیم برویم، می گوید: خدایا ما هم برویم، پس وعده های قرآن را شما آرزو کن، اشکالی ندارد.

پنجم: «وَيَخْشَوْنَ عَذَابَهُ» یک سری آیات داریم که دارد می ترساند، می گوید: حمیم است، سقیم است، سخت است، «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» (4) بر دل انسان است. «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (5) می گویم: خدایا من را از این ها نجات بده. وقتی به آیات عذاب می رسید بگوید که پناه می بریم به خدا، به

ص: 162

-
- 1- «نماز را اقامه کن». سوره عنکبوت، آیه 45.
 - 2-2 «زکات را می پردازند». سوره توبه، آیه 71.
 - 3-3 «باغ هایی که نهرها از زیر درختانش جاریست». سوره بقره، آیه 25.
 - 4-4 «آتش افروخته الهی است، سوره همزه، آیه 6
 - 5-5 «از آتشی بترسید که هیزم آن، بدن های مردم (گنجهکار) و سنگ ها (بت ها) است». سوره بقره، آیه 24.

یات وعده که می رسد بگویند: ان شاء الله خدا نصیب ما هم بکند.

ادب دیگر: «يَتَمَتَّلُونَ قَصَصَهُ»؛ یک بخش عمده قرآن قصه است، مثل قصه اصحاب کهف، من وقتی قصه اصحاب کهف را می خوانم، قصه حضرت موسی و خضر (علیهما السلام) را می خوانم، قصه حضرت یوسف (علیه السلام) را میخوانم، از این قصه ها درس بگیرم، برای من مجسم بشود، وقتی می گوید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» (1) زلیخا دنبال حضرت یوسف من دوید، خواننده این آیه می گوید: یوسف (علیه السلام) جوان بود، زیبا بود، مجرد بود، همه زمینه ها برای او فراهم بود، می شد این گناه را بکند، اصلا کسی هم متوجه نشود، اما با همه این مسائل فرار کرد، درهای بسته را گشود و خلاصه گناه نکرد، یوسف و یا پشت درهای بسته از نامحرم گریخت، آن وقت بعضی ها در خیابان باز ایستاده اند و رابطه نامشروع دارند؟ این می شود تمثیل قصص. خدا همه چیز را از حضرت ایوب (علیه السلام) گرفت: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» (2) ما ایوب را صابر یافتیم. چرا به محض این که بچه ی تو مریض می شود کفر می گویی؟ یک داغ می بینی خودت را می بازی؟ باید درس صبر و بردباری بگیرم.

یکی دیگر از آداب قرآن این است: «يَأْتُونَ أَوَامِرَهُ»، قرآن یک امری دارد، اوامر آن را انجام دهیم. «يَجْتَنِبُونَ نَوَاهِيَهُ»؛ یک نواهی دارد، نواهی آن را کنار بگذاریم. من سوره حجرات می خوانم «لَا يَسْخَرُونَ» (3) همدیگر را مسخره نکنید، بعد قرآن را می بندم و شما را مسخره می کنم. من قرآن می خوانم در

ص: 163

1-1- سوره یوسف، آیه 24.

2-2- سوره ص، آیه 44

3-3- سوره حجرات، آیه 11.

سوره ء حجرات می فرماید: سوء ظن به همدیگر نورزید، هنوز قرآن را نبستم می گویم: فکر کنم به من اشاره می کرد، منظور او من بودم، می خواست من را کوچک کند.

امام صادق (علیه السلام) در پایان روایت فرمود: «مَا هُوَ وَاللَّهِ بِحِفْظِ آيَاتِهِ وَتِلَاوَةِ سُورِهِ وَدَرْسِ أَعْشَارِهِ وَأَخْمَاسِهِ»؛ به خدا قسم حق تلاوت، حفظ آیات نیست، تلاوت آن نیست، بعضی می گویند خواندم، یک دهم خواندم، سه حزب خواندم، نه، این نیست، فرمود: «حَفِظُوا حُرُوفَهُ»؛ بعضی حروف قرآن را حفظ می کنند «وَأَضَاعُوا حُدُودَهُ»؛ (1) حدود آن را ضایع می کنند. پس حروف قرآن و حدود قرآن را کنار هم بینیم. قرآن شب احیاء بالای سر ما نباشد ولی در طول سال خدای نکرده زیر پای ما باشد و به آن عمل نکنیم، این می شود حق تلاوت که از کودکی باید بچه های خود را به این قرآن مأنوس کنیم و ارتباط دهیم.

تدبر در قرآن

مجموعه ای از آیات قرآن موضوع تدبر را بیان کرده است: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ

الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (2) یا «وَلَقَدْ يَسْرَنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (3)

، ما این قرآن را آسان کردیم برای تذکر و پندگیری. تدبر در قرآن در واقع تکمیل همان عرایض قبلی است. تدبر در قرآن چند نوع است، ادیب ممکن است روی

ص: 164

1-1- مجموعه ورام، ج 2، ص 236.

2-2- آیا آنها در قرآن تدبر می کنند یا بر دل هایشان مهر نهاده شده است؟ سوره ء محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) آیه 24

3-3- ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم». سوره ء قمر، آیه 17.

ادب قرآن تدبر کند، بگوید: این آیه عجب ادبیاتی دارد، چقدر زیبا است چه بیانی دارد، چه نسقی دارد، چه معانی و فصاحت و بلاغتی دارد.

یکی از دانشمندان غیر مسلمان، مسلمان شده بود، پرسیده بودند: شما برای چه مسلمان شدی؟ جواب داده بود: تدبر روی یک آیه که می فرماید: ما در روز قیامت سر انگشتان را هم بر می گردانیم، «نُسَوِّي بَنَانَهُ» .

قرآن می فرماید:

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (1)

من دیدم چهارده قرن پیش علم سر انگشت مطرح نبوده است، آن کسی که این حرف را زده معلوم است بشر نبوده، این وحی است، از همین یک آیه مسلمان شده بود. یک تدبر در یک آیه علوم طبیعی او را جذب به قرآن کرده است. فارابی یک جمله ای دارد می گوید: اگر ارسطو زنده بود باید در مقابل این آیه زانو میزد:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالِ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (2)

فارابی چه چیز این آیه را می گوید؟ نحوه استدلال این آیه را می گوید، این دانشمند علمیت این آیه را می گوید. در قرآن آیات علمی داریم، آیاتی که پیشگویی کرده است، ممکن است کسی با تدبر در آیه «بَرَبِّ الْمَشْرِقِ وَ

ص: 165

1- «آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان های او را جمع نخواهیم کرد؟ آری قادریم که حتی خطوط سر(انگشتان او را مرتب کنی». سوره قیامت، آیه 4

2-2 «برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟» سوره یس، آیه 78

«الْمَغَارِبِ» (1) پی به حقانیت قرآن و دین بیرد. تدبر در آیات، سطوحی دارد چطور به آن شتریان می گوید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (2) به آن فضانورد هم می گوید: «وَأَلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ» (3) مسلم همه این ها نمی تواند در یک نفر جمع شود، کسی که پشت تلسکوب است می تواند «إِلَى السَّمَاءِ» را بفهمد. فلذا یک معنای تدبر در قرآن همین است که انسان در پی درک آن مصادیق و مواردی برود که می تواند بهر با آن ارتباط برقرار کند یک فقیه می گوید: از فلان ایه می شود بیست تا حکم فهمید، تدبرش او را می کشاند به استنباط ده ها حکم فقهی. مرحوم علامه طباطبایی از بعضی آیات ده ها دید گاه و نکته برداشت می کند. یک معنای تدبر در آیات این است که ما این نکات را برداشت کنیم و بعد در زمینه ی عمل کردن به را هم فراهم کنیم.

بعضی معتقد هستند که تدبر در آیات و فهم مفاهیم قران کار علماء و بزرگان است ان ها بروند استدلال کنند ان هارا استخراج کنند بعد به دست ما بدهند تا مادر زندگی خود کار بردی کنیم!

نه! این طور نیست، خدا در قرآن به صورت کلی و خطاب به همه می فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ» (4) تدبر در قرآن سطوح دارد. بله، می شود از تلاش های دیگران هم استفاده کرد، ولی تدبر در آیات الزاماً به این نیست که ما همیشه از داشته های دیگران استفاده کنیم، خود من وقتی که قران را

ص: 166

1- به پروردگار مشرق ها و مغرب ها سوگند...». سوره ء معارج، آیه 40

2- آیا انان به سر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است. سوره ء غاسیه، آیه 17.

3-3 - و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برافراشته شده؟» همان، آیه 18

4-4- سوره نساء، آیه 82

می گذارم کنارم و به این سوره زیبای قرآن نگاه میکنم

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ؛ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (1)

یا مثلاً

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنَّا وِزْرَكَ» (2)

پیغمبر! ما به تو شرح صدر ندادیم؟! آدم روی آن فکر کند، شرح صدر یعنی چه؟ شرح صدر این است که به او سنگ زدند نفرین نکرد، چوب به او زدند نفرین نکرد، او را آزار دادند فرمود: «أَنْتُمْ طَلَقًا» (3) همه را بخشید.

من در این آیه تدبر کنم که چرا خداوند به پیامبر نمی گوید: مگر ما به تو سلاح ندادیم؟ مگر ما به تو زور ندادیم؟ اول می گوید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (4) بعد موسی بن عمران می خواهد برود پیش فرعون می گوید: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» خدایا به من شرح صدر بده. تدبر این است که من بدانم شرح صدر وسیله تأثیرگذاری است، وسیله جذب قلوب است، وسلهء مهربانی شدن است، در خانه محبوب بودن است، پس آقای عزیز! با حانم خود شرح صدر داشته باش، کارمند عزیز! با ارباب رجوع خود شرح صدر داشته باش، این تدبیر در قرآن است، آیا شرح صدر این را نمی تواند یک کارمند عادی داشته باشد؟ چرا، حالا آن مفسر قرآن می گوید: «شَرَحَ» از

ص: 167

1- ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم؛ پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن: (و بدان) دشمن تو قطعاً برده و بی عقب است. سورهء کوثر، آیات 3-1

2- «آیا ما به تو شرح صدر ندادیم و بار سنگین تو را از تو برداشتیم؟ سورهء شرح آیه 1 و 2

3-3- قرب الإسناد، ص 384

4-4- سورهء طه، آیه 25

ریشه شرح اللّحم است، صدر با فؤاد با عقل با نُهَاء فرق دارد، بله، آن یک سطحی است، اما تدبیر در قرآن و داشتن شرح صدر امری عمومی است.

نکته تربیتی

یک تذکری هم برای بزرگترها که بتوانند بچه های خود را با قرآن مأنوس کنند و چون شخصیت آنها هنوز شکل نگرفته است راحت تر می توانند یک زندگی قرآنی را تجربه کنند، عرض می کنم: پدر عزیز! مادر عزیز! یک راه انس گرفتن با قرآن برای بچه ها این است که خود شما در خانه قرآن بخوانید، من امتحان کردم، وقتی من شب در خانه کتاب دست میگیرم مطالعه می کنم، می بینم که بچه می رود سر کیف خود، بچه چهار، پنج ساله، یک قلم و کاغذ برمی دارد، می گوید: یک سرمشق به من بدهید، ولی اگر من آمدم نشستم پای یک شبکه ماهواره، خانم من هم آمد یک موسیقی روشن کرد و شروع کرد خود را با این موسیقی سرگرم کردن، بچه هم می گوید: برای من یک چیزی بخرید که آهنگ بزند.

رفتار کودکان آینه رفتار ما است، مادر عزیز! شما وقتی خودت نماز صبح بلند نمی شوی، وقتی قرآن دوست نداری و نمی خوانی، طبیعتاً هم از این بچه نمی شود توقع داشت، راه آن این است که فعلاً از خودمان شروع کنیم، بقیه راه های آن را هم ان شاءالله بعداً می گوئیم .

گفتار بیست و یکم قرآن در زندگی (2)

پیشرفت دنیوی و اخروی با قرآن

بحث ما در مورد قرآن و انس با این ودیعه الهی بود. اهل بیت (علیه السلام) سفارش فرموده اند: هر وقت به شما مشکلی روی آورد سراغ قرآن بروید. (1)

در نهج البلاغه است، در صحیفه سجادیه است، کلام پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که وقتی فتنه ها و مشکلات به شما روی می آورد «عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ» (2)

برخی می گویند: آقا در دنیا دارند آپولو به هوا می فرستند، هر روز یک اختراع و اکتشاف تازه ای را اعلام می کنند، آن وقت شما ما را به سمت خواندن یک کتابی که همه آن عربی است سوق می دهید؟

من می خواهم ببینم کسانی که در دنیا آپولو می سازند، آنها بالأخره دینی دارند یا نه؟! می گویند: انجیل بخوانید، تورات بخوانید. اتفاقاً همین کتابی که

ص: 169

1-1- نهج البلاغه، خطبه 176.

2-2- كشف الغمه، ج 2، ص 104

من می گویم بخوانید، می گوید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (1) شما باید در مقابل دشمن قوت داشته باشید. قوت در مقابل اپولوسازی دشمن، اپولو ساختن است، قوت در مقابل موشک سازی دشمن، موشک سازی است. اتفاقا این انحطاطی که الآن در بین مسلمان ها هست، به این دلیل است که از فرهنگ قرآن دور شده اند. چون قرآن کریم به ما می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» (2) ما آهن فرستادیم، آهن برای چه فرستادیم؟ آن زمان با آهن مشرکین شمشیر می ساختند. قرآن به مسلمان ها هم می گوید: ما آهن فرستادیم، شما با آن سلاح بسازید، با دشمن مقابله کنید. امروز هم وقتی قرآن به ما می گوید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (3) این جمله در واقع حیظه استفاده از همان اختراعات و ابتکارات را به ما توصیه می کند.

البته باید بدانیم بشر فقط جسم نیست. ما الآن صدها نفر بلکه میلیون ها نفر مبتلا به افسردگی، خود کم بینی و رذائل اخلاقی داریم. یک آدم بیمار می آید روی یک بمب دست می گذارد، هیروشیما و ناکازاکی را به آتش می کشد، این اگر سلامت روحی داشت. بمب نمی ریخت. یک آدم بیمار مثل صدام می آید و پنج هزار آدم را در حلبچه، قتل عام می کند. عدم آشنایی با قرآن و با کتاب دینی و با اخلاق اسلامی باعث می شود که یک کسی بمب شیمیایی را روی سر مردم بریزد. اگر بداند: «كُلُّوا مِمَّا فِي

ص: 170

1-1- «و در برابر آنان آنچه در قدرت و توان دارید آماده کنید. سوره انفال، آیه 60

2-2- سوره حدید، آیه 25

3-3- سوره انفال، آیه 60

الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» (1) مال حلال می خورد، دیگر مال مردم را نمی خورد. اگر کسی اخلاق قرآنی داشته باشد آدم نمی کشد. اگر کسی اخلاقی قرآنی داشته باشد تهمت نمی زند.

بهره بردن از قرآن برای همه

افراد جامعه ما در هر سطحی از سطوح که هستند نباید از ورود قرآن بترسند، فکر نکنند معارف این قرآن به گونه ای است که حتما باید علامه طباطبایی آن را برای من بیان کند. ما نباید از ورود به عرصه قرآن بترسیم. در حدیث داریم که فرمود: قرآن مراتبی دارد؛ «الْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ»، عبارات این کتاب برای عموم مردم است. «وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ» (2) قرآن یک اشاراتی هم دارد که مربوط به خواص است. باز روایت داریم که هر آیه یک ظهری دارد و یک بطنی. یعنی یک ظاهری دارد که همه فهم است و یک باطنی که غیر از امام معصوم کسی توان فهم آن را ندارد. یک مثال برای شما میزنم: قرآن می فرماید:

«إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (3)

عموم مردم وقتی این آیه را در خانه می خوانند، می گویند: «اگر آب ها فرو رود، چه کسی برای شما آب گوارا خواهد آورده بعد از خواندن این آیه می گویم: خدایا اگر فردا صبح از خواب بلند شوم، تمام آب های عالم قطع شود، واقعا چه کار کنم؟ پس الحمدلله، خدا را شکر می کنم و می فهمم

ص: 171

1-1- از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید. سوره بقره، آیه 168.

2-2- جامع الاخبار، ص 41

3-3- سوره ملک، آیه 30

اگر آب ها فرورد خداست که آن را بر می گرداند. پس حالا که آب ها فرو نرفته است، خدا را شکر می کنم. این آیه برای من تا این حد معنی و مفهوم دارد. اما در خصوص همین آیه امام معصوم (علیه السلام) می فرماید:

«إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ مِثْلِهِ؛ (1) اگر امام شما

غائب شود چه کسی می خواهد امام را برای شما آشکار کند؟» این روایت «سما» را به امام تفسیر کرده است. امام هم مثل آب شفاف است، مثلاًب جاری است، مثل آب حیات بخش است. این باطن آیه است، این معنی از ظاهر آیه استفاده نمی شود.

بعضی ها نگویند: یک بار مراجعه کردیم و قرآن را خواندیم، دیگر کافی است. این کتاب از آن مواردی است که باید مکرر به آن مراجعه کنیم، هر روز باید آن را بینیم. ما برای چه روزی ده بار می گوئیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (2) من ظهر که گفتم، دوباره عصر هم می گوئیم، دوباره شب هم می گوئیم، دوباره عشاء هم می گوئیم. برای چه؟ به همان دلیلی که شما مرتب غذا می خورید، به همان دلیلی که مرتب سلامت خود را بررسی می کنید. این غذای روح است، باید مرتب باشد، منظم باشد. روزی ده مرتبه می گوئیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (3) برای این که همیشه در صراط باشیم. مثل راننده ای که بگوید: اول اتوبان حواس من بود، دیگر برای چه در ادامه راه باید حواس من جمع باشد. می گوئیم: چون ممکن است تصادف کنی و از جاده منحرف شوی، باید تا آخر جاده حواس تو جمع باشد.

ص: 172

1-1- تفسیر قمی، ج 2، ص 379

2-2- سوره فاتحه، آیه 6

3-3- سوره فاتحه، آیه 6

اسعد بن زراره اهل مدینه بود. پیش یکی از رفقای خود به مکه آمد. رفیق او اسعد گفت: امسال مکه با سال های قبل فرق می کند، حواست جمع باشد. امسال کسی در مسجدالحرام پیدا شده است می گوید: من پیغمبر هستم، ولی ساحر و مجنون است. حواست جمع باشد مسجدالحرام می روی، یک وقت گول حرف های او را نخوری. من به تو پیشنهاد میکنم وقتی به طواف می روی پنبه در گوش خود بگذاری. اسعد پنبه در گوش خود گذاشت و به طواف کعبه رفت.

خود او می گوید: یکی، دو دور که چرخیدم همان آقا را دیدم. در حجر

اسماعیل ایستاده است و لب های او تکان می خورد ولی من نمیشنوم. پیش خودم گفتم: این چه کاری است! پنبه را بیرون می آورم، جلو میروم ببینم چه می گوید، اگر دیدم حرف های او بی ربط است کار خود را ادامه می دهم، اگر حرف های او خوب بود گوش می کنم. می گوید: جلو آمدم، پیغمبر دو آیه از سوره انعام را می خواند. (1) یک کمی گوش کرد، بلافاصله خطاب به پیامبر عرض کرد: «بِأَيِّ آنتَ وَ أُمِّي»: پدر و مادرم به قربان تو». اصلاً مشکل ما همین ها است. ما در مدینه سال ها درگیر هستیم، اوس و خزرج به سر و کله هم می زنیم و شروع کرد به خواندن: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُلُ اللَّهِ»، او مسلمان شد.

حالا این آیات چیست که این قدر اهمیت داشت و روی این شخص

ص: 173

اثر گذاشت؟! آیه این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «قُلْ» پیغمبر بگو:

«تَعَالُوا» بیاید، مردم بیایید. «أَتْلُ» تلاوت کن. - یکی از شئونات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» (1) تلاوت کردن آیات است. - در این سه ابه ده فرمان و دستورالعمل است که خداوند بر آنها تأکید کرده است: «مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ» یعنی خدا این ها را به عنوان قانون قرار داده است، بر شما حرام کرده است.

اول: «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» به خدا شرک نورزید، در زندگی خود سعی

کنید همیشه خدای واحد را پرستید. شرک دو نوع است: خفی و جلی. یک شرک آشکار است، آن که بت می پرسند مشرک است. یک وقت هم نه، آدم در نماز خود را می کنند، این هم شرک است. یک وقت هم چشم و هم چشمی، این هم شرک است. یک وقت کارهای مذهبی انجام می دهد، انفاقی می کند، می گوید: می خواهم مردم بگویند احسنت. این هم یک نوع شرک است. اولین سفارش این است که مشرک نشوید.

اقایان و خواهرانی که گوش می دهید، مخصوصا جوان ها، نوجوان ها

دومین مطلب این ده فرمان چیست؟ «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»

چهار مورد در قرآن کنار توحید، احسان به والدین آمده است. (2) از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» یعنی چه؟ فرمود: «یعنی قبل از آن که پدر و مادر از تو در خواستی کنند، خود تو در خواست آن ها را شناسایی کنی

ص: 174

1-1 - سوره آل عمران، آیه 164.

2-2 - سوره بقره، آیه 83 سوره نساء. آیه 36؛ سوره انعام، آیه 151؛ سوره اسراء، آیه 23.

و آنها را کمک کنی». (1) بفهمی مادر تو در منزل نیاز به برنج دارد، قبل از اب که به زبان بیاورد، برای او بخری نه این که آنقدر بگویند که با تحقیر و سرزنش و منت همراه شود. آن قدر مادر باید این نسخه را به او بدهد و بگوید: پسرم بگیر، پسرم بگیر! خودت برو نسخه را از لب طاقچه اتاق بردار و آن را تهیه کن.

در امالی صدوق از قول امام صادق (علیه السلام) آمده است: وقتی که یوسف به در چاه افتاد، خیلی ناراحت بود و گریه می کرد. فکرمی کنید برای چه گریه می کرد؟ یک بچه نه ساله، ده ساله، برادرانش او در چاه انداختند و رفتند. آیا برای تنهایی، برای غربت خود گریه می کرد؟! نه، در روایت دارد. برای پدر خود گریه میکرد و می گفت: الهی: «إِزْحَمْ صَدِّعْفَهُ»، خدایا به پدرم رحم کن»، غصه نخورد. «اجْمَع بَيْنِي وَ بَيْنَهُ» (2) بین من و پدرم جمع کن». یعنی همدیگر را ببینیم؛ نگذار پدر من گریه کند. بین یوسف (علیه السلام) در آن حالت نگران پدر خود است.

چرا «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»؟ چرا «إِحْسَانًا» (3) به صورت نکره بیان شده است؟ که هر نوع احسان و کمک و نیکی را شامل شود. در این ها نکاتی است، همین قدر برای شما بگویم که قرآن مجید می فرماید: برای پدر و مادر خود دعا کنید. «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَالْوَالِدَيْ» (4) خود این یک احسان است. بعضی ها می گویند: الآن که پدر و مادر ما مرده اند و در قید حیات نیستند.

ص: 175

1-1- الکافی، ج 2، ص 157 .

2-2- الأمالی للصدوق، ص 404

3-3- یعنی تنوین دارد و فرمود: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»

4-3- خدایا من و پدرم و مادرم را ببخش، سوره نوح، آیه 28.

مادر ما که مرده است، اگر بود برایش گونی برنج میخریدم. الآن هم می توانی یک گونی برنج انفاق کنی و بگویی ثواب آن به روح پدر و مادرم. قرآن بخوان، نماز بخوان و برای پدر و مادر خود هدیه کن.

اما سومین سفارش که قرآن می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ» بچه های خود را از ترس گرسنگی نکشید. سابق بر این بچه را می کشتند، زنده به گور می کردند. شاید الآن کسی این کار را نکند ولی سقط جنین می کند، می گوید: سه بچه داریم، چهارمی را سقط کنیم، از کجا بیاوریم بخوریم؟ این آیه می گوید این کار را نکنید. بچه ها را از ترس گرسنگی نکشید: «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» ما به شما و به آن ها روزی می دهیم.

چهارمین سفارش: «لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» نمی گوید کار زشت انجام ندهید. می گوید: «لَا تَقْرُبُوا» نزدیک کار زشت نشوید. یک وقت من می گویم: به این لیوان دست زن داخل آن سم است. یک وقت به شما می گویم: نزدیک آن نرو. نزدیک نرفتن غیر از انجام ندادن است. «لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ» نزدیک کار زشت نروید. کار زشت هم دو قسم است. «مَا ظَهَرَ» یک کسی کار زشت را آشکارا انجام می دهد، زنا مرتکب می شود، فحشا مرتکب می شود. یکی هم «مَا بَطَّنَ» در اتاق و در خلوت پای فیلم مبتذل می نشیند. در خفا رابطه برقرار می کند، هیچ کسی هم نمی فهمد، این «ما بطن» است. لذا در روایت داریم اما «مَا ظَهَرَ» زنا است، اما «مَا بَطَّنَ» دوستی ها است. (1)

پنجمین سفارش: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» آدم کشی نکنید. کسانی که الآن دارید در افغانستان، در عراق، در فلسطین، زن و بچه

ص: 176

مردم را به رگبار می بندید. این آیه می گوید: بمب گذاری کار درستی نیست. این آیه می گوید: اعمال تروریستی کار درستی نیست. این آیه می گوید: زن و بچه مردم را نباید در اتوبوس، در برج، در هواپیما ترور کنید. اسلام با کشتن مردم مخالف است. «ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ» چرا ضمیر «به» آورده است؟

این ها چیزهایی است که خدا شما را به این ها سفارش کرده است، باید ضمیر جمع می آورد نه مفرد، می گفت: «همه این ها چیزهایی است که خدا شما را به این ها سفارش می کند. علت این که ضمیر «به» آورده این است که میخواهد بگوید این پنج مطلب یک روح بر آن حاکم است. آدم نکش، بچه خود را نکش، دنبال فحشا نرو، پدر و مادر خود را احسان کن، شرک نوز، همه این ها یک کلمه است. اگر ما این کارها را بکنیم به چه دردی می خورد «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» اگر دنبال فحشا نرفتی اندیشه تو زیاد می شود، خرد تو زیاد می شود. اگر پدر و مادر خود را احترام کردی قدرت تعقل تو

بالا می رود.

اما پنج مطلب بعدی: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» نزدیک مال یتیم نروید «إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مگر این که راجع به مال یتیم تصمیم زیبا و خوبی گرفته باشید.

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ» اگر به مردم چیزی می فروشید کم فروشی نکنید. همین جا بگویم: کم فروشی فقط در ترازو نیست. معلم از درس کم بگذارد، سخنرانی که کم بگذارد، کارمندی که کم بگذارد. فرقی نمی کند هر کس در حق مردم کم گذاشت، کم فروش می شود.

«وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا» در گفتار خود عادل باشید. بعضی ها فکر می کند

عدالت فقط در رفتار است، در حالی که عدالت در گفتار هم هست. اگر دختری با داماد تو دعوا کرد، اگر حق با داماد تو است، عادلانه حرف بزن، نگو حق با دختر من است. «وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» این که طرف، فامیل شما باشد. اگر بین پسر عموی شما و یک غریبه دعوا شد، حق را بگو.

« وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا » به عهد خود با خدا عمل کنید. اول مغرب عهد ما با خدا نماز است. اگر واجب الحج هستیم عهد من با خدا حج است، اگر ماه رمضان است، عهد من با خدا روزه است.

و آخرین سفارش: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ» همواره در صراط مستقیم باشید. «وَلَا تَتَّبِعُوا سُبُلًا» است، دنبال سبیل نروید، دنبال راه های فرعی نروید. سبیل شیطان، سبیل هوای نفس، راه های انحرافی همه خاکی هستند، راه شوسه و اتوبان همان صراط مستقیم الهی است.

ص: 178

اخلاق در قرآن

یکی از چیزهایی که امروزه خیلی مورد نیاز جامعه ما است؛ چه در

زندگی فردی، چه در زندگی اجتماعی، اخلاق است. مطالبی که در رابطه با اهمیت قرآن و به کار گرفتن قرآن در زندگی مطرح شد را حالا می‌خواهیم جزئی کنیم و مقداری در فروع و شاخه های آن وارد شویم، البته قبل از آن باید عرض کنم: در مباحث اخلاقی، اعتقادی، اجتماعی و در مجموعه معارف اسلامی نیازمند تکرار و مراجعه مکرر هستیم. چطور اگر ما ظهر غذا بخوریم، دوباره فردا ظهر نیاز به غذا داریم جسم نیازمند به غذا است، روح ما هم این طور است، یعنی چنین نیست که مثلا کسی بگوید: ما یک بار به قرآن مراجعه کردیم و در یک آیه فرمود:

ص: 179

«بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (1) خوب دیگر تمام شد، یا فرموده است: «لَا يَعْتَبَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» از یکدیگر غیبت نکنید، (2) خوب ما آن را فهمیدیم، دیگر نیاز به مراجعه مجدد نیست. نه، آنقدر مسائل اخلاقی مهم هستند که خود خدا در قرآن گاهی یک موضوع را در یک سوره تکرار می کند. مثلاً در سوره مبارکه الرحمن بیش از سی مرتبه می فرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (3) یا در بعضی از سوره ها می بینیم قرآن داستانی را بارها نقل می کند، البته بایک تفاوت هایی. این تکرار کردن به همان دلیلی است که خود ما هم بارها به موعظه ها گوش می دهیم و به سخنرانی ها گوش می دهیم. اصلاً تذکر و تکرار در مباحث تربیتی یک اصل است. قرآن مانده است، روایت هم داریم که «قرآن سفره گسترده الهی است». (4) این سفره این طور نیست که کسی یک بار بر سر آن بنشیند و بگوید: خوب من دیگر سیر شدم، نه، درست مثل جسم، روح نیاز به استمرار دارد.

نکته بعدی این است که آیات قرآن چون یک سطوح و لایه هایی دارد، طبیعتاً با مراجعات متعدد به این سطوح دست می یابیم. الآن صدها تفسیر نوشته شده است، باز هر تفسیری که می آید می بینید یک رویکردی به قرآن دارد. برخی آیات اعتقادی، آیات اخلاقی، آیات خانوادگی یا آیات قصص را از یکدیگر جدا کرده اند و یک کتاب جداگانه نوشته اند. ولی به نظر از میان انبوه مطالب قابل طرح در قرآن یکی از مهم ترین آن ها مباحث اخلاقی

ص: 180

1-1- به پدر و مادر نیکی کنید». 1- سوره بقره آیه 83

2-2- بعضی از شما غیبت بعضی دیگر را نکنند». سوره حجرات، آیه 12

3-3- پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

4-4- وسائل الشیعه، ج 6، ص 168.

است. چون هدف اصلی بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هم « يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ » (1) تزکیه و آموزش قرآن و حکمت است.

مسأله بهانه جویی و لجاجت

به ذهن من می رسد ما برویم در جامعه بینیم مشکل چیست، بینیم بیشترین گرفتاری در جامعه چیست؟ اولین بحثی که مطرح می شود موضوع بهانه جویی و لجاجت است. اصلاً آدم لجوج کیست و چه ویژگی هایی دارد، آدم بهانه جواز چه چیزهایی محروم می شود؟!

یک وقت هایی این لجاجت باعث می شود که ما نتوانیم پیشرفت کنیم. بلکه نه تنها نتوانیم پیشرفت کنیم، بلکه پس رفت هم می کنیم، حق را نمی پذیریم و به اصطلاح از حقیقت دور می شویم. یکی از گرفتاری های ما در زندگی های زناشویی همین بحث لجاجت ها و بهانه جویی ها است که یک صفت کاملاً کودکانه هم هست. این موضوع یکی از گرفتاری ها در روابط اجتماعی ما است. سال ها است طرف با برادر خود، با خواهر خود، با باجناب خود قهر است، علت آن همین بهانه جویی و لجاجت است. یک بهانه ای را مطرح کرده است و سال ها است بر یک صفت منفی اصرار دارد.

تفاوت استقامت و لجاجت

ما یک استقامت داریم یک لجاجت. در قرآن «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ» (2) هم داریم. استقامت اصرار ورزیدن بر یک ارزش است. من روی دین خود

ص: 181

1-1- «تا آنها را پاک کند و کتاب پیامزد». سوره آل عمران، آیه 164 .

2-2- پس استقامت کن همان گونه که دستور یافته ای. سوره هود، آیه 112.

محکم بایستم، حاضر نشوم دین خود را بفروشم، بالا- بروند، پایین بیایند من دروغ نمی گویم. اسم این لجاجت نیست، این استقامت است. این صبر است. خدا به پیغمبر دستور می دهد: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (1) مثلاً اگر خدای نخواستہ آقای به خانمش بگوید: بدحجاب باش، من دوست دارم تو با آرایش مبتذل از خانه بیرون بیایی، دوست دارم با نامحرم دست بدهی، در عروسی های مختلط شرکت کنی. خانم بگوید نه! اسم این را نمی شود گذاشت لجاجت، این اصرار بر یک ارزش است به نام حجاب. این خوب است.

من یک وقتی تهران می رفتم، آفتاب می خواست طلوع کند، ماشین هم نمی ایستاد، نزدیک عوارضی تهران بود، شاید ده دقیقه، یک ربع هم مانده بود آفتاب طلوع کند، به راننده گفتم: آقا بایست. مسافرها گفتند: حاج آقا! حالا شما چه اصرار بی خودی می کنید، کار ما دیر می شود. گفتم: ولو بلغ ما بلغ، نهایتاً من را پیاده می کنی و می روی. بالأخره ایستادیم و هفت، هشت دقیقه نماز خواندیم. وقتی از نماز خانه برگشتیم، دیدم گوشه و کنار بعضی ها می گویند: حالا مثلاً چه لجاجتی بود، چه اصراری بود! نه، این لجاجت نیست، این استقامت است، این بر یک ارزش تحمل کردن است.

استقامت در یک کلمه، اصرار بر درخواست های منطقی، خیر و صلاح است. اما بهانه جویی و لجاجت این است که من روی یک درخواست غیر منطقی، بی جهت، بی دلیل اصرار کنم، آقا چون پدر من بت پرست بوده، من

ص: 182

و هم می خواهیم روش پدرانم را ادامه دهم «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» (1) پس چنانچه اصرار بر یک ارزش داشته باشیم، این می شود استقامت. یعنی یک خانمی که حجاب خود اصرار می کند این استقامت است، این صبر است.

الجاجت در قرآن

قرآن کریم می فرماید:

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (2)

جالب است، در این آیه کلمه لجاجت وارد شده است: «لَلَجُّوا» می فرماید: ما اگر به این مشرکین رحم کنیم. مثلاً می گوید: خدایا! اگر فرزند من خوب شود مسلمان می شوم، اگر باران بیاید مسلمان می شوم «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ» اگر به آنها رحم کنیم «وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ» و سختی آنها را برطرف کنیم «لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» این ها باز هم در طغیان و سرکشی خود لجاجت می ورزند.

در تاریخ دارد که بعضی ها خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیدند و گفتند: اگر این درخت به نبوت تو شهادت دهد، ما مسلمان می شویم و الا می فهمیم که تو ساحر و دروغ گویی. - خوب پیامبر ما از موسی بن عمران (علیه السلام) به بالاتر است، همه انبیا معجزاتی داشتند، گرچه ما همه انبیا را قبول داریم، به همه آن ها هم احترام می گذاریم، به هر پیغمبری هم در این عالم توهین شود، از هر

ص: 183

1-1- گفتند: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم». سوره رخرف، آیه 22.

2-2- اگر بر آنها رحم کنیم و آنچه که از سر بر آنها وارد شده، برطرف کنیم در طغیان خود کوردلانه اصرار می ورزند». سوره مؤمنون،

طریقی هم که باشد، ما موظف هستیم دفاع کنیم، «لَا تَفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (1) حضرت این کار را کردند و آنها گفتند: «سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (2) تو جادوگر هستی. این لجاجت است. این همان است که خدا در قرآن هم می فرماید: «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (3) وقتی که گرفتار می شود جزع می کند. خدایا بچه من را شفا بده، مریض من را خوب کن؛ «وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (4) یکی از مصادیق لجاجت، لجاجت اعتقادی است، یعنی برخی در اعتقادات باطل خود لجاجت دارند. آیه ای دیگر در قرآن است که می فرماید:

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ» (5)

چه کسی به شما روزی می دهد؟ خوب معلوم است، خدا به ما روزی

می دهد، این در حالی است که شما دارید بت را عبادت می کنید.

یک وقتی در مسجد النبی اصحاب نشسته بودند، اصحاب از پیغمبر سؤال کردند که یا رسول الله نجات در چیست؟ «فِيهَا النَّجَاةُ» پیغمبر فرمود: نجات این است که با خدا خدعه نکنید، کلاه سر خدا نگذارید؛ «أَلَا تَتَّخِذُوا اللَّهَ» نجات در این است که با خدا خدعه نکنید. یکی از اصحاب پرسید: مگر می شود کسی با خدا خدعه کند؟ به خدا نیرنگ بزنند؟ خدای ناکرده کلاه سر خدا بگذارد؟ فرمود: «بله. این طور که کاری که خدا امر کرده برای

ص: 184

1-1. ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم». سوره بقره، آیه 285

2-2. سوره ص، آیه 4

3-3. هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می کند. سوره معارج، آیه 20

4-4. و هنگامی که خیری به او رسد مانع دیگران می شود. همان، آیه 21.

5-5. آن کسی که شما را روزی می دهد، اگر روزی اش را باز دارد چه کسی می تواند نیاز شما را برطرف کند؟ سوره ملک، آیه 21.

دیگری انجام بدهی. (1) خدا گفته نماز بخوان، من را عبادت کن، شما برای بت عبادت کنی. خدا فرموده است: مسجد برای من بساز، شما مسجد برای چشم و هم چشمی بسازی. خدا گفته من را بخوان، شما بنده او را می خوانی. خدا در این آیه می فرماید: چه کسی روزی می دهد؟ پاسخ معلوم است: خدا.

اگر فردا صبح روزی خدا قطع شد، این بت به شما روزی می دهد؟ نه. استدلال خیلی روشنی است «أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ» آیا این خدایی که به شما روزی می دهد، «إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ» اگر جلوی رزق خود را بگیرد، فردا صبح آب ها قطع شدند، اگر این الطاف الهی قطع شد، «بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ» (2) می فرماید: باز هم لجاجت می ورزند، اینها باز هم از حق و از واقعیت فرار می کنند.

مورد سوم در سوره نوح، آیات پنج الی هفت است. میدانید حضرت نوحه از آن پیغمبرانی است که خیلی او را اذیت کردند. آنقدر اذیت شد که در نهایت عرض کرد: «رَبِّهِ أَتِي مَغْلُوبٌ» (3) خدایا من دیگر از دست این ها خسته شدم، «رَبِّهِ أَتِي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»

«خدایا مرا کمک کن! در قرآن کریم دارد که حضرت نوح (علیه السلام) نهصد و پنجاه سال تبلیغ کرد. (4)

آن یکی می گفت بیکاری مگر *** یا شدی فرتوت و عقلت شد ز سر

او را مسخره می کردند، او را ساحر می خواندند، اتهام به او می زدند.

ص: 185

1-1 - الأملی للصدوق، ص 582.

2-2 - «ولی آن ها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند». سوره ملک، آیه 21

3-3 - الکافی، دار الحدیث، ج 15، ص 642.

4-4 - سوره عنکبوت، آیه 14.

گفت: خدایا «إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا» من شب و روز ان ها را دعوت کردم. نه این که شب بخوابم، روز دعوت کنم، یا روز بخوابم شب دعوت کنم. شب و روز دعوت کردم «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» هر چه اصرار کردم، فرار کردند. «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ» هر چه من این ها را دعوت کردم، بیاید خدا شما را ببخشد، به شما لطف کند، «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» انگشت شان را در گوش خود کردند تا کلام من را نشنوند. دیگر از این لجاجت بالاتر که انگشت در گوش خود کنی تا کلام پیغمبر را نشنوی؟

«وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (1) و تکبر عجیبی ورزیدند. «وَاسْتَفْسَحُوا يَدَهُمْ» پارچه و لباس روی صورت خود گرفتند تا پیغمبر را نبینند و حرف های او را نشنوند و «وَأَصَدُّوا» اصرار کردند

سه آیه را مطرح کردیم؛ سوره مؤمنون، سوره ملک و سوره نوح. این سه آیه چه چیزی را می گوید؟ می فرماید: یکی از صفات رذیله و منفی لجاجت و اصرارهای غیر منطقی است.

سه بحث داریم؛ یکی این که اصلا لجاجت از کجا می آید، ریشه آن چیست؟ از کجا شروع می شود؟ دوم این که آثار آن چیست؟ اگر لجوج شدید چه میشود؟ و سوم این که درمان آن چیست؟

در داستان حضرت موسی و خضر (علیه السلام) از امام صادق (علیه السلام) روایت داریم که وقتی موسی از خضر (علیه السلام) جدا شد به همان دلایلی که در سوره کهف بیان شده است، حضرت خضر (علیه السلام)، موسی (علیه السلام) را صدا زد و گفت: می خواهم چند نصیحت به شما بکنم، یکی از آن ها این است که «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ» (2) در

ص: 186

1-1- سوره نوح، آیه 7.

2-2- الأمالی للصدوق ص 323.

زندگی خود لجوج نباش. باز در حدیث دیگری هم داریم که مؤمن چند ویژگی ندارد: عسر، سختگیری، بخل و... «وَاللَّجَاجَةُ» (1). یکی از چیزهایی هم که ائمه معصومین (علیه السلام) به خدا پناه می بردند بحث لجاجت بود. اصلاً آدم لجوج دیر شکل می گیرد و دیر به جایی می رسد.

عوامل لجاجت

چرا آدم ها لجوج می شوند؟ دلیل آن چیست؟ یکی از عوامل لجاجت عقده های حقارت است، تحقیرها، خود کم بینی هاست. آدم های بهانه جو غالباً آدم های کم ظرفیتی هستند. می خواهد ظرفیت خود را با ایراد گرفتن از دیگران، با بهانه جویی جبران کند. این صفت، یک صفت کودکانه است. متأسفانه بعضی این خوی کودکانه را تا پنجاه سالگی هم می آورد. هفتاد ساله است ولی خوی پنج سالگی در او است. خانواده ها بین بچه ها تبعیض قائل نشوند، مواظب باشند بچه ها را یک وقت کم ظرفیت، خود کم بین تربیت نکنند، اجازه رشد شخصیت به آن ها بدهند.

عامل دوم لجاجت که در حدیث هم داریم: «الإفراط في الملامة يشبُّ نيرانَ اللِّجَاجَةِ» (2)؛ ملامت و سرزنش زیاد است. ملامت آدم ها را خود کم بین بار می آورد، آدم ها را لجوج بار می آورد. مثلاً فرض کنید که بچه شما یک خلاقی می کند، وقتی او را سرزنش می کنی، او را تحقیر می کنی، او را ملامت میکنی، یک گناهی کرده وقتی شما او را سرزنش کنید، او را شهرد

ص: 187

1- تحف العقول، ص 377

2-2- زیاده روی در ملامت کردن شعله های لجاجت را می افروزد. تحف العقول، ص 84.

آفاق کنید، می رود دوباره مرتکب می شود، می گوید: حالا که این طور شد می روم بدتر از این را انجام می دهم. در روایات هم داریم: گنه کاری که توبه کرده را ملامت نکنید. (1) متأسفانه برخی عادت کرده اند مدام بچه ها را مقایسه می کنند، مدام سرزنش می کنند.

من یک وقتی از جایی رد میشدم، خیلی سال های پیش، هنوز معمّم نشده بودم، شاید بیش از بیست سال پیش، در تهران. یک خانمی آمده بود

جلوی ایوان داشت گل آب میداد، بدون حجاب هم بود. خانم محجبه ای سر خود را بالا کرد و با یک لفظ زننده ای گفت: خانم خجالت بکش، اگر وقت کردی برو چیزی سر خود کن، این همه مرد در خیابان است. او هم با همان آرامشی که آن بالا بود گفت: شما هم اگر وقت کردی برو ادب یاد بگیر.

بین این می خواهد نهی از منکر کند، واقعا این روش نهی از منکر است؟ ما وقتی می شنویم که طرف دارد اشتباهی وضو می گیرد، امام حسین به کودک است، می گوید: آقا، ما یک وضو میگیریم شما ببینید درست می گیریم یا نه؟ (2)

در روایت داریم: خطاها و لغزش ها را با کنایه تذکر بدهید (3)

نوشته اند: اگر کسی خطایی می کرد، پیغمبر نمی فرمود: آقا تو این چنینی

بلکه به صورت کنایه ای به او مطلب را می فهماند.

ص: 188

1-1- ر. ک: الکافی، ج 2 ص 365، باب التعبير

2-2- المناقب، ج 3، ص 400.

3-3- ر. ک: تصنیف غررالحکم، ص 56.

عامل سوم در لجاجت، راحت طلبی است. بعضی از افراد برای این که زیر بار مسئولیت نروند، می خواهند بت پپرستند، راحت هم باشد، می گوید: من خدا را قبول ندارم، پدر ما این طور بود. می خواهند دست از عصبانیت بردارند می گوید: این خوی خانوادگی ما است. می خواهند دست از بخل بردارند می گوید: نه، پدر ما هم این طور بود، اجداد ما هم همین طور بودند.

عامل چهارم هم جهل و نادانی است. البته جهل ریشه بسیاری از گرفتاری ها است. مگر من چقدر عمر می کنم که به خاطر یک بهانه جویی این همه سال رابطه خود را با پدرم گل آلود کنم. بعضی ها این طور هستند، همیشه از دیگران طلبکار هستند، همیشه توقع دارند. توقعات زیاد، ناشی از جهالت و نادانی است.

آثار لجاجت

اما آثار لجاجت چند چیز است؛ یکی انزوا است، آدم های لجوج منزوی هستند. همیشه فامیل با آنها قطع ارتباط دارند، همیشه سعی می کنند که کمتر با آن ها رفت و آمد کنند. می گویند: توقعات این بالا است، ما را بدهکار می کند. نه با این افراد مسافرت می روند، نه اینها را دعوت می کنند، به خانه آن ها می روند. یک اثر بسیار مهمی که در لجاجت وجود دارد دور ماندن از رشد است. آدم لجوج درجا می زند، رشد نمی کند، یک نوع جمود و تحجر در رفتار اوست. ابوجهل چرا متحجرانه و کافر مرد؟ ابولهب عموی پیغمبر است، چرا «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» (1) درباره او آمد؟ آن تحجر و جمود

ص: 189

1-1- «بریده باد دو دست ابولهب». سورهء مسد، آیهء 1.

نگذاشت رشد کند، نگذاشت تعالی پیدا کند. آدم های لجوج غالباً مردم گریز هستند، مردم با این ها کمتر ارتباط برقرار می کنند. این صفت، صفت خیلی زشتی است. قرآن و روایات هم تأکید دارد که انسان باید از این ویژگی پرهیز کند. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«إِيَّاكَ وَمَذْمُومَ اللَّجَّاجِ فَإِنَّهُ يُبَيِّرُ الْحُرُوبَ» (1) از لجاجت پرهیزید چون باعث جنگ ها و درگیری ها می شود».

در بعضی سؤالات اصرار نکنید. آقا می آید نزد شما می گوید: ما غیبت شما را کردیم، حلال کنید. می پرسد: چه گفتی؟ به چه کسی گفتی؟ آقا جان! اصرار نکن، این پشیمان است، می گوید: بگذار نگویم، می گوید: نه، بگو.

بگو: تو را بخشیدم دیگر تکرار نکن. یا گاهی می گوید: ما یک جایی بودیم، یک کسی یک کاری کرد خیلی زشت بود، می پرسد: چه کسی بود؟ آقا! چه کار داری؟! مدام می پرسد: فامیل بود، دختر فلانی نبود؟ پسر فلانی نبود؟ آن قدر آدرس از تو می پرسد تا بفهمد چه کسی بوده است. عزیز من! الجاجت نکن. آیه صریح قرآن است:

«تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (2) از چیز هایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را ناراحت می کند

. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: حج واجب است، یکی بلند شد عرض کرد: چند

ص: 190

1-1- غرر الحکم، ص 68

2-2- سوره مائده، آیه 101

بار در عمر؟ فرمود: چرا سؤال کردی؟ نمی ترسی بگویم: هر سال؟ (1) وقتی می گویم: حج واجب است اطلاق آن یعنی چه؟ یعنی یک بار.

روایت دیگری هم داریم که امام(علیه السلام) می فرمود: «مَنْ لَجَّ وَتَمَادَى»؛ کسی که لجاجت کند و اصرار غیر منطقی کند، «... زَانَ اللّٰهُ عَلٰی قَلْبِهِ» (2) قلب او رنگ می گیرد، زنگار می گیرد یعنی آن طراوت و آن شفافیت را از دست می دهد.

درمان لجاجت

برای درمان لجاجت هم دو مطلب عرض کنم، البته این دو موردی که می گویم، شاید مثلا- برای درمان غیبت هم کارآمد باشد، برای درمان سخن چینی هم کارآمد باشد، یک راه علمی می گوئیم، یک راه عملی.

راه علمی این است که انسان فکر کند، بیندیشد، نتیجه این لجاجت این شده که سه سال است خانواده من با خواهر خود رفت و آمد ندارد، دخترهای من با دختر خاله های خود رابطه ندارند، باعث شده که ما از رفت و آمد محروم شویم، از هم فکری محروم شویم، آن ها یک چیزهایی داشتند ما می توانستیم استفاده کنیم، از آن استفاده محروم شدیم. فکر کنم من با لجاجت خود چه کردم؟ اگر لجاجت بر بت پرستی بوده از توحید مانده ام، اگر لجاجت بر بخل بوده، از ثواب انفاق مانده ام.

امام صادق(علیه السلام) آمد خانه کسی، آن فرد آقا را دعوت کرده بود. آقا هم مسن بود، می دانید در میان ائمه(علیه السلام) مسن ترین آنها در زمان شهادت، امام

ص: 191

1-1- تفسیر نمونه، ج 5، ص 96.

2-2- نهج البلاغه، نامه 58.

صادق (علیه السلام) است. - خانه هم در یکی از محله های دور مدینه بود. آقا وقتی آمد خسته شد، فرمود: بهتر نیست این خانه را عوض کنی؟ وضع طرف هم خوب بود، گفت: آقا یادگار پدرم است. آقا فرمود: پدر تو اشتباه کرد. (1) اگر پدر تو جواد بوده است، سخی بوده، شما هم سخی باش خوب است، اما نه، پدر ما سیگاری بوده است، ما باید این یادگار پدر خود را حفظ کنیم، این یک کار خوبی نیست، پدر تو هم اشتباه کرده است. از روز اولی که زن وارد خانه او می شده با دعوا و نزاع بوده است، این صفت خوبی نیست، پدر تو هم بد کرده است، پدر تو هم اشتباه کرده است.

چقدر انرژی به خاطر لجاجت هدر می رود. چقدر انسان ها درگیر می شوند. یک آقایی می گفت: ما در خانه، سر برخی کارها با خانم جر و بحث داریم، فرض کنید شب است، به او می گویم: برو در خانه را چفت کن، می خواهیم بخوابیم. می گوید: خودت برو. می گویم: این زباله را بیرون بگذار یا مثلاً زیر گاز را کم کن. می گوید: هر کس اول حرف زد آن کار را انجام دهد. می گفت: گاهی چهل دقیقه می نشینیم به یکدیگر نگاه می کنیم، نه من حرف می زنم، نه او حرف می زند، اعصاب ما به هم می ریزد برای این که بلند نشویم لامپ را خاموش کنیم. خوب آقای عزیز! بلند شو خاموش کن. می گوید: من پیش خانم کم بیاورم؟ نه عزیز من! این کم آوردن نیست. کم آوردن این است که شما بی دینی کنی، بی تقوایی کنی، خانم در نماز خود اول وقت باشد، شما نماز را آخر وقت بخوانی، آقای عزیز! نتیجه پنجاه سال بهانه جویی تو چیزی جز افسردگی و ضعف اعصاب

ص: 192

و انزوا و دور شدن از فامیل و دور شدن خانواده از هم نشده است! و به هیچ جا هم نرسیدی

راه دوم آن راه عملی است. راه عملی این است که انسان بر خلاف آن لجاجت عمل کند. این را مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجة البیضاء آورده است. ایشان می گویند: در تمام ضد ارزش ها یک راه آن این است که خلاف آن عمل کنی. مثلاً شما بخیل هستی به زور اتفاق کن، کم کم جواد می شوی، سخاوتمند می شوی. این جا هم لجاجت تو می گویند: ماشین را عقب نکش، به لجاجت بگو با تو لج می کنم، میکشم عقب. بالجاجت خود لج کن. این باعث می شود ان شاء الله بیماری لجاجت درمان بشود.

ص: 193

بحث کلی ما در مورد قرآن بود، پیرامون انس با قرآن مطالبی بیان شد، ما علاوه بر انس، باید ملاک کارهای مان را هم از قرآن بگیریم. برخی می گویند: من اهل نماز هستم، اهل روزه هستم، انجام واجبات، ترک محرمات را رعایت می کنم، ولی احساس می کنم که خدا من را دوست ندارد. از کجا بفهمم که خدا من را دوست دارد؟ یک دسته دیگر هم هستند، آن هایی که می گویند: ما اهل گناه بودیم ولی توبه کردیم، به سمت خدا برگشتیم اما حالا یکسره نگران هستند. نگران این که نکند خدا آنها را دوست نداشته باشد. دنبال یک ملاکی می گردند، دنبال یک معیاری می گردند، دنبال یک اوصافی می گردند که متوجه بشوند که خدا آنها را دوست دارد یا نه؟ و چه کلامی بهتر از کلام خود خدا می تواند پاسخ آن ها را بدهد!

- قرآن ملاک و میزان است، کما این که در روایت هم داریم که برای سنجش خود سراغ قرآن بروید. (1) من یادم نمی رود، خدمت یکی از مراجع بزرگوار بودیم، ایشان می فرمود: من گاهی سوره مؤمنون را باز می کنم و خود را با آن می سنجم، می خواهم بینم مؤمن هستم یا نه؟

مشهد بودم، یک آقایی پیش من آمد و گفت: من دو سال است که مسلمان شده ام. به او نگاه کردم دیدم پنجاه و خردهای سال سن دارد. گفتم: چطور؟ گفت: تا دو سال پیش من گناهان زیادی انجام می دادم. دو تا از گناهان خود را هم برای من نام برد که واقعا گناه بدی بود. گفت: خیلی ها را هم من به مسیر شراب خواری و مسیر معصیت کشاندم، اصلا کار من این بود که مواد کذایی را بین مردم پخش کنم. ولی یک مرتبه پشیمان شدم و دو سال است که هیئتی و مسجدی شده ام و حرم امام رضا آمده ام. دست های خود را بالا زد و گفت: بین علامت هایی که روی دست و بدنم است و دعواهایی که کردم. حالا من از کجا بفهمم که خدا من را پذیرفته است؟ مرا بخشیده است؟! به او گفتم: خدا در قرآن می گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» (2) همین که توفیق توبه واقعی پیدا کردی خدا تو را دوست دارد.

دوستی و دشمنی برای خدا

کسی نزد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد. معلوم می شود که این سؤالات

دغدغه های کهن است، جدید نیست - عرض کرد:

«أَحِبَّ أَنْ أَكُونَ مِنْ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»: یا رسول الله! من دوست

ص: 196

1-1. ر.ک: نهج البلاغه، خطبة 176.

2- «خداوند توبه کنندگان را دوست دارد.» سوره بقره، آیه 222.

دارم کسی باشم که خدا و پیغمبر من را دوست داشته باشند».

پیغمبر یک جواب بسیار ساده ای به ایشان دادند. فرمود:

«أَحَبُّ مَا أَحَبَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْغَضَ مَا ابْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (1) می خواهی خدا تو را دوست داشته باشد، ببین خدا چه چیز را دوست

دارد، تو همان را دوست داشته باش. ببین خدا چه چیز را

دوست ندارد، شما همان را میغوض بدار و از آن دور باش».

شما الآن یک مهمان عزیزی را به منزل خود دعوت می کنید. به همسر خود، به فرزندان خود می گوئید: این شخص مهمان را دوست داشته باشید، فلان غذایی که او دوست دارد را برایش آماده کنید! برعکس به خانم خود می گوئید: می خواهم این فرد دفعه اول و آخری باشد که به خانه من می آید، میخوام دیگر پای خود را اینجا نگذارد. می گوئید: خوب برو ببین چه چیز را دوست ندارد، بگو تا آن را برای او تهیه کنم. این خیلی روشن است. ما ببینیم خدا چه چیز را دوست دارد. خدا دروغ را دوست دارد یا صداقت را؟! وقتی شما راستگو هستید، خدا شما را دوست دارد. چه به حاجت خود برسید یا نه!

آقای پیش من آمد، دو تا بچه بیمار داشت، عقب افتاده ذهنی بودند، البته یک بچه سالمی هم داشت. گفت: یک عمری است که من دارم با این ها سر می کنم. ناشکری هم نکرده ام، ناسپاسی هم نکرده ام. به اندازه خود دارم به آنها آموزش می دهم. منتها نمیدانم واقعا من بد بودم که خدا این ها را به من داده است؟ بعد گفت: یاد ندارم نمازم قضا شده باشد، گناهی کرده باشم.

ص: 197

گفتم: نه این دلیل نمی شود، اتفاقاً آزمون تو الآن در همین است. خدا تو را دوست دارد، چون صبور هستی، شکوه نمی کنی، نماز خود را میخوانی، حالا ممکن است این اتفاق برای یک کسی دیگر هم بیفتد، برای یک شخص بی نماز و بی دین. نه این بچه ای که تو داری دلیل بر این است که تو آدم بدی هستی، نه آن کس که بچه های سالمی دارد و بی دین است دلیل بر این می شود که خدا آن بی دین را دوست دارد. شما اولیای الهی را ببینید، انبیاء الهی را ببینید چقدر سختی کشیدند، چقدر مشکلات دیدند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و عمومی خود را در جنگ احد از دست داد. دندان و پیشانی ایشان شکست. در حالی که محبوب ترین شخص نزد خدا است. حالا با این مقدمه می خواهم به شما این را بگویم: می خواهید ببینید خدا شما را دوست دارد یا نه! یک معیار دارد. به سراغ قرآن بروید، قرآن می گوید: من این ها را دوست دارم. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» در قرآن زیاد است، شاید ده ها مورد ذکر شده باشد. در سوره بقره، آیه 222 می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (1) خدا دو گروه را دوست دارد. یکی تواب یعنی کسی که خیلی اهل توجه است و دیگری کسی که پاکیزه است.

یکی از آن اقشار گنهکاران هستند. در سوره زمر می فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (2)

خدا می گوید: اگر گناه کردید مأیوس نشوید. واقعا اگر کسی اهل توبه

ص: 198

1-1- «خدا توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد». سوره بقره، آیه 222

2-2- بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف کرده اید، از رحمت خداوند نومید نشوید. سوره زمر، آیه 53

باشد، خدا او را می بخشد. تواب یعنی کسی که خیلی به خدا رجوع می کند. نه اینکه خیلی گناه می کند و تند تند به خدا رجوع می کند! نه، این نیست. تواب یعنی کسی که زیاد توبه می کند، نه این که زیاد توبه می کشند. یعنی اگر گناهی کرده است هزار بار «اسْتَغْفِرَ اللَّهُ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» می گوید. یک وقت شما یک خطایی می کنید، صد بار می گوید ببخشید، عذر میخواهم. تواب یعنی کسی که زیاد از گناه خود عذر خواهی می کند، از یاد او نمی رود، فراموش نمی کند.

خدا آدم های پاکیزه را هم دوست دارد. پاکیزه یعنی چه؟ آیا پاکیزه جسمی را می خواهد بگوید که البته شاید یک معنای آن هم این باشد چون طهارت جسمی هم داریم ولی پاکیزه گی این است که مال او پاکیزه باشد، اخلاق او پاکیزه باشد، روح او پاکیزه باشد. طهارت روح دارد.

قرآن می گوید: «فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا» (1) این آیه درباره مسجد قبا نازل شده است. شما اگر اهل توبه بودید، پاکیزه بودید، مال شما دچار فساد نبود، اخلاق شما دچار فساد نبود، خدا شما را دوست دارد.

وفای به عهد و تقوا

آیه دوم؛ خداوند تبارک و تعالی در سوره مبارکه آل عمران آیه 76

می فرماید:

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (2)

ص: 199

1-1- «در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند». سوره توبه، آیه 108.

2-2- «اری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد». سوره آل عمران، آیه 76»

هر کسی به قول خود عمل کند و تقوای الهی را رعایت نماید، خداوند او را دوست دارد. ما سه نوع وفای به عهد داریم. وفای به عهد با خدا، وفای به عهد با مردم، وفای به عهد با امام معصوم (علیه السلام)

وفای عهد با خدا این است که آدم با خدا یک عهدی دارد؛ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (1) من با شما عهد نکردم که گناه نکنید، پیروی از شیطان نکنید. اول وقت نماز که می شود، اقامه نماز کنید. این عهد با خدا است. تا صحنه حرام پیش آمد من چشم خود را ببندم، این می شود عهد با خدا. چون خدا می گوید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا» (2) اگر یک کسی را مسخره می کنند، بلند شوم بگویم: خدا گفته است «لَا يَسْخَرُوا» (3) این عهد با خدا می شود. عهد با خدا یعنی عمل کردن به واجبات، ترک محرمات یا مثلاً به خدا در شب احیاء می گوئیم: خدایا دیگر گناه نمی کنم. خدایا دیگر خمس مال خود را می دهم و....

دوم عهد با مردم است؛ وقتی به مردم قول می دهی پای آن بایست. فرق نمی کند قول به اولاد باشد، قول به همسر باشد، قول به پدر و مادر باشد.

سوم عهد با امام (علیه السلام) است که در دعای عهد هم می خوانیم: ما با امام معصوم (علیه السلام) عهد میبندیم. عهد ولایت پذیری، عهد دنباله روی. آیه ای که ذکر شد، می فرماید: هر کس به عهد خود عمل کند «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ» داشته باشد «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» خداوند اهل تقوی را دوست دارد.

ص: 200

1-1. «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید» سوره یس، آیه 60

2-2. « بگو مؤمنین چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرنده»، سوره نور، آیه 30

3-3. «قومی از شما قوم دیگر را مسخره نکند». سوره حجرات آیه 11

. گاهی بعضی ها سؤال می کنند: متقین چه کسانی هستند؟ خداوند در اول سوره بقره متقین را معرفی کرده است:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (1)

آنها که به غیب اعتقاد دارند، نماز می خوانند و انفاق می کنند. چون تقوا یک صفت است. یعنی خویشتن داری. یعنی قدرت حفظ کردن نفس اماره، بتوانی جلوی خود را بگیری. خدا می فرماید: هر کسی تقوا داشته باشد من راه خروج را در مقابل او می گذارم. «يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا» (2) یا می فرماید: «يَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا» (3) یا می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ» این را خوب دقت کنید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» (4) تقوا باعث می شود که خدا به شما علم بدهد. به شما فهم بدهد. مثلاً امام سجاد (علیه السلام) به زینب کبری فرمود: «أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ» (5) شما علم بدون تعلیم داری. آیا این مخصوص آن ها است یا نه ممکن است به یک شخص عادی هم این فهم داده بشود؟ ماعرض می کنیم: بله، ممکن است. درست است که اهل بیت (علیه السلام) در اوج هستند ولی یک آدم با تقوا می تواند عالم بشود. فهم او بیشتر شود، درس را بهتر بفهمد. این که در حدیث داریم: مؤمن یک چشم دیگری دارد، یک گوش دیگری

ص: 201

-
- 1-1- ان کتاب با عظمتی است و شک در آن راه ندارد و هدایتگر متین است. کسانی که به غیب ایمان می آورند، و نماز را برپا می دارند و از آنچه که روزی شان کرده ایم انفاق می کنند. سوره بقره آیه 2 و 3
 - 2-2- «برای شما وسیله ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می دهد». سوره انفال، آیه 29.
 - 3-3- «خداوند راه نجاتی برای او قرار می دهد. ستر، طلاق، آیه 2.
 - 4-4- تقوای الهی پیشه کنید و خدا به شما تعلیم می دهد». سوره بقره، آیه 282 -
 - 5-5- احتجاج، ج 2، ص 305

دارد: «الْمُؤْمِنُ يُنْظَرُ بِنُورِ اللَّهِ وَيُسْمَعُ بِسَمْعِ آخَرَ» (1)، با یک گوش دیگر می شنود، با یک چشم دیگر می بیند منظور همین است.

گاهی احساس می کنید خدا در زندگی یک راه هایی در مقابل شما می گذارد، یک نور به شما می دهد. «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (2) با این نور راه را پیدا می کنید. این همان اثر تقوا است. اگر کسی تقوا داشت. یعنی در بستر گناه، خود را قرار نداد. الآن تقوای من و شما در این جا به این است که دروغ نگوییم ولی وقتی که از این جا خارج شدیم (3)، در خیابان تقوا این است که نگاه حرام نکنیم. وقتی در جایی لقمه حرامی پیش می آید تقوا این است که آن لقمه حرام را نخوریم. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را در قرآن دقت کنید. خیلی هم زیاد است، خدا در قرآن هر کجا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» می گوید، یک تکلیفی هم به دوش انسان می گذارد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسَّ خَرٌ» (4) مسخره نکنید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای مؤمن ها

لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (5) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» هم امر دارد و هم نهی دارد. ای کسانی که مؤمن هستید نماز بخوانید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (6) تمام «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» های قرآن یک باید دارد، یک نباید رعایت این ها می شود تقوا و لذا «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (7) البته می دانید که ما لامپ صد داریم،

ص: 202

1-1 - بحار الانوار، ج 7، ص 323

2-2 - برای شما نوری قرار می دهد که با آن راه بروید و گناهان شما را ببخشد». سوره حدید، آیه 28.

3-3 - این عبارت 89 بار در قرآن به کار رفته است.

4-4 - سوره حجرات، آیه 11

5-5 - «أموال یکدیگر را در میان خود به باطل (و ناحق) نخوریده. سوره بقره، آیه 188.

6-6 - ای کسانی که ایمان آوردهاید روزه بر شما نوشته شده است، همان، آیه 183.

7-7 - «پس همانا خداوند متقین را دوست دارد». سوره آل عمران، آیه 76

لامپ هزار داریم، پرژکتورهای خیلی قوی هم داریم. اگر کسی موازین و دستورات الهی را رعایت کند یک درصدی از تقوا را پیدا می کند. اگر بیشتر رعایت کند، بیشتر تقوا دارد. درست مثل این است که ما می گوئیم: دنبال تحصیل برو! حالا ممکن است شما دیپلم بگیرید، ممکن لیسانس بگیرید ممکن است تا دکتری یا بالاتر پیشرفت کنید. اتفاقاً آیه قرآن هم می فرماید:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (1) تقوا داشته باشید هر چقدر که می توانید. یک جای

دیگر قرآن می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (2) علامه طباطبایی می گوید «حَقَّ تَقَاتِهِ» اوج تقوی است که همان مرتبه دکترا می شود. تقوا رتبه بندی دارد،

درجه بندی دارد.

خطبه متقین هم خطبه زیبایی است. خطبه متقین برای ریز کردن صفات متقین است. می شود با آن خود را بسنجیم، که متقین «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ» در گفتار خود صداقت دارند. «وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ وَمَشِيَّتُهُمُ التَّوَّاضُعُ» روش شان میانه روی و اعتدال است، رفتار متواضعانه دارند، صد و ده صفت است. شرح هم شده است. حضرت آیت الله مکارم شیرازی دو جلد شرح کرده اند، به نام اخلاق اسلامی در نهج البلاغه

آیه بعدی سوره آل عمران، آیه 146 است، قرآن می فرماید: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» خدا انسان های صبور را دوست دارد. این صفت صبر هم خیلی

ص: 203

1-1- سپس تا می توانید تقوای الهی پیشه کنید». سوره تغابن، آیه 16.

2-2- «آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است از خدا بپرهیزید. سوره آل عمران، آیه 102

عجیب است. خدا در قرآن یکجا می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (1) خدا و فرشته ها بر پیامبر درود فرستادند، در سوره بقره هم می فرماید: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ» تا آنجا که می فرماید: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ» (2) خدا بر صابران درود می فرستد.

صبر سه نوع است. یکی، صبر بر مصیبت، دوم، صبر بر عبادت، سوم، صبر بر معصیت. غالباً در قرآن صفت صبر همراه ارزش های دیگر بیان شده است. مثلاً: «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (3) حق با صبر آمده است یا همراه نماز آمده است: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (4)

خدا به پیغمبر خود می فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ» (5) انبیای قبل از تو صبر کردند. نهصد و پنجاه سال نوح (علیه السلام) بر تمسخر، بر اتهام، بر استهزاء، بر شبهه افکنی صبر کرد. یا رسول الله «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ» (6) مثل یونس پیغمبر نباش که یک مقدار کم صبری کرد و ما هم او را در شکم ماهی انداختیم و خلاصه اگر نگفته بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (7) به خاطر ترک اولی، در آنجا مانده بود.

ص: 204

1-1- سوره احزاب، آیه 56

2-2- «و به صابران بشارت ده! آنها که هرگاه مصیبتی به ایشان رسد می گوید: ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم؛ این ها کسانی هستند که درود و رحمت خدا شامل حالشان شده است.» سوره بقره آیات 157 - 155.

3-3- «و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به صبر توصیه نموده اند.» سوره عصر، آیه 3

4-4- «از صبر و نماز یاری بجوید.» سوره بقره، آیه 45 -

5-5- «پس صبر کن، آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند.» سوره احقاف، آیه 35.

6-6- «و مانند صاحب ماهی (یونس) مباشه.» سوره قلم، آیه 48.

7-7- «جز تو معبودی نیست، منزهی تو» سوره انبیاء، آیه 87

صبر را سه قسم کردیم. صبر بر مصیبت؛ دنیا فراز و نشیب دارد. یک دور زندگی مردم را نگاه کنید. هر کسی به طوری گرفتاری دارد. خداوند هم فرموده آزمون‌ها متفاوت است.

«مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ» (1)

می‌گوید: میان این همه بچه در فامیل چرا باید بچه من این بیماری را بگیرد؟ خوب اگر این بیماری را به دیگری هم بگیرد همین طور می‌شود. خدا می‌خواهد ببیند چقدر شما صبوری و بردباری می‌کنید. خود را در این امتحان نوازید. معنای صبر همین است که شما با این مشکل کنار بیایید. تحمل کنید، ناسپاسی نکنید. داشته‌ها را ببینید، خوبی‌ها را ببینید.

دوم صبر بر عبادت است. الان نزدیک ماه رمضان هستیم، میدانید: خیلی از مریضی‌ها فقط در ماه رمضان عود می‌کند. زخم معده‌ها و مریضی‌های دیگر، بعد و قبل خوب می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند: هفده ساعت، چشم آدم سیاهی می‌رود. بله هفده ساعت گرسنگی، بالآخره شما در یک مانوری که برای جنگ می‌روید، باید بدوید، سینه خیز بروید. یک آمادگی واقعی و کاربردی است. روزه یک مانور است. یازده ماه برای خودمان بوده، این ماه یک نوع پاکیزگی و طهارت است. صبر بر عبادت این است. درست است. یک ساعت به افطار چشم‌ها سیاهی می‌رود. لب‌های شما خشک می‌شود، ولی نمیدانید در این گرسنگی چیست؟

ص: 205

1-1- «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم». سوره بقره آیه 155.

خداوند می فرماید: «الصَّوْمَ لِيْ وَأَنَا اجْزِي عَلَيْهِ» (1) روزه برای خود من است، خود من جزای آن را می دهم». در مورد نماز این را نمی گوید، در مورد حج این را نمی گوید. معلوم است آقایی که ساعت دوازده شب خوابیده است، اگر پنج صبح به او بگویی: بلند شو نماز صبح بخوان. سخت است. صبر می خواهد. از رختخواب جدا شدن، وضو گرفتن، ایستادن، الله اکبر گفتن، اما نمی دانید چه آثاری دارد. جلوی فحشا را می گیرد، جلوی منکر را می گیرد

سوم صبر بر معصیت است. ببینید همه مردم که در مقابل همه معصیت ها آسیب پذیر نیستند. یک کسی دو، سه روز قبل به من مراجعه کرد. گفت: حاج آقا من یک فرد شهوانی هستم. همسر هم دارم ولی دوست دارم به نامحرم نگاه کنم. می گفت: اهل لقمه حرام نیستم، نماز شب هم می خوانم، ولی شهوت من فوق العاده زیاد است، با این که زن هم دارم، بچه هم دارم. خیلی مایل هستم که از راه حرام خود را ارضا کنم. ایشان الآن در مقابل یک معصیت آسیب پذیر است. صبر ایشان چیست؟ صبر ایشان این است که این معصیت را انجام ندهد. چشم خود را ببندد، نگاه نکند. فیلم هایی که محرک او است را نگاه نکند. به حلال اکتفا کند. این صبر می شود.

فردی نزد امام باقر(علیه السلام) آمد، عرض کرد: «إِنِّي ضَعِيفُ الْعَمَلِ»؛ من یک آدم کم عملی هستم». یعنی خیلی اهل نماز و روزه و حج رفتن نیستم، «قَلِيلُ الصَّلَاةِ قَلِيلُ الصَّوْمِ» کم نماز و کم روزه هستم». البته کم نماز هستم، نه

ص: 206

این که مثلاً هفده رکعت را پانزده رکعت می خوانم نه، یعنی مستحبات را خیلی انجام نمی دهم. تنها واجبات خود را انجام می دهم. آیا من آدم خوبی هستم؟ بهشت می روم؟ یابن رسول الله! من یک آدم معمولی هستم، خیلی اهل مستحبات نیستم. کم نماز، کم روزه «صَدَّ عَيْفُ الْعَمَلِ» اما دو تا ویژگی دارم: 1- حلال میخورم. 2- از راه حلال قوای جنسی خود را ارضاء می کنم، به عبارت دیگر: شکم و قوه جنسی خود را کنترل می کنم. حواس من جمع است لقمه حرام نخورم، از راه حرام هم شهوت خود را ارضاء نکنم. حضرت لبخندی زد و فرمود: «أَيُّ جِهَادٍ أَفْضَلُ مِنْ عِقَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ» (1) بالا-ترین جهاد را تو داری، چون دو قوه ای که باعث سقوط است را کنترل میکنی. یکی شکم و یکی شهوت کدام جهاد بهتر از این؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «من بعد از خود از چند چیز بر امت خود می ترسم؛ «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي» پیغمبر زنگ خطر زد. یکی از آنها این بود: «شَهْوَةُ الْفَرْجِ وَالْبَطْنِ» (2) یکی شهوت شکم است و یکی قوای جنسی. شما روزنامه ها را بخوانید. اکثر این درگیری ها و آدم کشی ها برای پول است یا برای مسائل شهوانی است یا می خواسته به یک دختر یا یک خانمی برسد یا می خواسته یک پولی را سرقت کند که آدم کشته است، جنایت کرده است. یعنی نقطه سقوط انسان، نقطه گریبان گیری شیطان از انسان، یکی شکم است و یکی قوای جنسی است.

صبر این است که من تحمل کنم. اتفاقاً آن روزه می خواهد این صبر را

ص: 207

1-1- المحاسن، ج 1، ص 292.

2-2- امالی مفید، ص 111.

به تو بدهد که بینید: شما می توانید حتی حلال نخورید، پس اصلاً نزدیک به حرام نشوید.

درست معرفی کردن دین

روایت بسیار زیبایی است از رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) حضرت فرمودند: خداوند

فرموده است:

بنده من با هیچ کاری مثل انجام واجبات محبوب من نمی شود و با انجام مستحبات وسیله جلب محبت من را فراهم می آورد. چنان محبوب من می شود که گوش شنوای او میشوم، چشم بینای او میشوم، زبان گویای او، دست نیرومند او و پای ره پوی او. هر گاه من را بخواند، او را پاسخ دهم و هر گاه از من چیزی بخواهد، به او

عطا می کنم» (1)

در روایت آمده است: «خداوند رحمت کند کسانی را که خدا را پیش

مردم محبوب می کنند». (2) یعنی دین را پیش مردم محبوب جلوه می دهند. یکی از ویژگی های شهید مطهری ضمن آن جامع نگری، ضمن آن

هدفمندی و ده ها ویژگی که ایشان داشتند، یکی این بود که دین را پیش مردم محبوب می کرد. مثلاً زهد یک واژه ای بود که آرام آرام داشت به یک جنبه منفی تبدیل می شد. فکر می کردند؛ زهد یعنی بی نظمی، یعنی درویش گری، روحیه ترک دنیا، روحیه غارنشینی، ایشان آمد با یک نگاه زیبا

ص: 208

1-1- الکافی، ج 2، ص 352.

2-2- همان، ج 8، ص 229

گفت: نه، زهد یعنی امیری بر دنیا. اگر کسی امیر دنیا بود ولو میلیاردی باشد این زاهد است. اگر کسی اسیر دنیا باشد ولو هزار تومان داشته باشد این زاهد نیست. یا بحث حجاب، این قدر بحث حجاب را با نگاه زیبا در مطالب خود مطرح کرد.

سعی داشت دین را پیش مردم محبوب جلوه بدهد و ببیند جوان ها از چه ناحیه ای دارند لطمه می خورند، از همان ناحیه وارد می شد و دین را زیبا معرفی می کرد. این همان است که امام رضا فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أُمَّرَتَا»؛ (1) خدا رحمت کند کسی که امر ما اهل بیت (علیه السلام) را زنده کند». شهید مطهری با کتاب سیره نبوی خود، سیری در زندگی ائمه، با این آثار امر اهل بیت (علیه السلام) را احیاء کرد. سی سال گذشته است و این کتاب ها هنوز حرف برای گفتندارند. نیکوکاری همچنین در سوره بقره، آیه 195 است که می فرماید:

«وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» به همدیگر احسان کنید. چون

خدا انسان های احسان کار را دوست دارد احسان و نیکوکاری فقط به مسائل مالی نیست.

احسان و نیکوکاری در یک کلمه این است که انسان بتواند به دیگران خدمت کند. بار از روی دوش دیگران بردارد. این احسان می شود. حالا ممکن است یک کسی با دو تا کلمه صحبت خود یک دعوی بین زن و شوهری را تمام کند. ممکن

ص: 209

است یک کسی با پول دادن، یک کسی با امضاء کردن، یک کسی با تماس گرفتن، با یک لبخند بتواند احسانی به خانواده خود و دیگران داشته باشد. یکی از نام های خداوند تبارک و تعالی محسن است. احسان کننده است. «یا مُحْسِنُ یا مُجْمِلُ» (1) در دعاها این را می خوانید و خدا هم می فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (2) اگر شما احسان کردید ما هم به شما احسان می کنیم، به شما نیکی می کنیم. یکی از کسانی که خدا آن ها را دوست دارد «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» نیکوکاران است.

بعضی ها می گویند: چطور؟ خیلی ساده است. کاری که انجام می دهید، چقدر بار مثبت دارد؟ این کلام چقدر خیرخواهانه است؟ این کلام چقدر قدرت تخریب دارد؟ این کلام چقدر باعث محبت می شود؟ این قدم چقدر باعث دوستی می شود؟

متأسفانه امروزه در جامعه ما طوری شده است که مسئله منت گذاری مطرح می شود. در قرآن می فرماید: وقتی که موسی پیش فرعون آمد تا تبلیغ کند و او را به خدا دعوت کند، فرعون یک نگاه به او کرد و گفت: تو همان بچه ای نیستی که ما تو را بزرگ کردیم؟ «تُرْبُكُ فِينَا» (3) بچه بودی من تو را بزرگ کردم. «وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكَّ» (4) آن کار را هم که کردی، زدی آن طرف را هم کشتی، حالا هم بلند شدی آمدی و مقابل من ایستادی می گویی که خدا را بپرست! مگر از یاد تو رفته است، تو بچه بودی من تو را بزرگتر کردم؟

ص: 210

1-1- اقبال الاعمال، ج 1، ص 79

2-2- «آیا جزای نیکی جز نیکی است». سوره الرحمن، آیه 60

3-3- «در میان خود تو را پرورش دادیم». سوره شعراء، آیه 18

4-1- و سرانجام آن کارت را (که نمی بایست انجام دهی) انجام دادی»، همان، آیه 19.

موسی بن عمران (علیه السلام) جواب داد و گفت: فرعون منت نگذار. (1) الآن بعضی ها به صورت تبادلی و نان قرضی عمل می کنند. می گویند: کار فلانی را درست بکنیم، چون کار ما را درست کرده است. خانه او برویم، چون خانه من آمده است. به او پول بدهیم، چون ممکن است یک روز محتاج بشویم به ما پول بدهد. احسان این نیست. احسان این است که شما به طرف مقابل خود نگاه نکنید. « وَیَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ »؛ (2) پاسخ بدی را با نیکی بدهید.

توکل

مورد دیگر سوره مبارکه آل عمران، آیه 109 است؛ خداوند به پیغمبر

می فرماید: «تَوَكَّلْ عَلَيَّ اللَّهُ» پیغمبر بر خدا توکل کن. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» خدا انسان هایی که بر او توکل می کنند را دوست دارد. ممکن است شما بگویید: توکل یعنی چه؟ توکل یعنی آنچه که وظیفه شما است را انجام بدهید، دغدغه نداشته باشید. بگویید: إن شاء الله خود خداوند کمک می کند. در حدیث داریم که ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر چند صفت داشته باشد. یک قسمت آن را عرض می کنم. «لَا يُكْمَلُ عَبْدٌ إِلَّا بِإِيمَانٍ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ»؛ یکی از آن ها این است: «تَوَكَّلْ عَلَيَّ اللَّهُ» (3) این که انسان در زندگی خدا را وکیل خود قرار دهد.

ملاک محبت خدا در روایات

پس کسانی را که خدا دوست دارد عبارتند از: آدم هایی که اهل توبه

ص: 211

1-1- اشاره به آیه 22، سوره شعراء

2-2- «و با محسنات، سینات را از میان می برند». سوره رعد، آیه 22.

3-2- اعلام الدین، ص 144

هستند، آدم هایی که پاکیزه هستند، آدم هایی که اهل تقوا هستند، آدم هایی که صبور هستند، انسان هایی که اهل احسان هستند، انسان هایی که اهل توکل هستند. گروه مقسطن هستند. اهل قسط و عدالتند. عزیزان خودشان به قرآن مراجعه کنند و این عنوان را ببینند. در روایات راجع به این که ما چه کار کنیم خدا ما را دوست داشته باشد. دو دسته روایت داریم. یک دسته نام برده است و می گوید: مثلاً فلان گروه. یک دسته نه، می گوید: فلان عمل. اگر کسی فلان عمل را عمل انجام بدهد محبوب خدا می شود. یک وقت «أَحَبُّ الْعِبَادِ»، یک وقت «أَحْسَبُ الْأَعْمَالِ» یعنی محبوب ترین بنده ها، محبوب ترین عمل ها. من اول از بنده ها بگویم.

عفت ورزیدن

حدیث داریم: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَلِيمَ الْحَيَّ الْغَنِيَّ الْمُتَعَفِّفَ» (1) خدا انسان های بردبار و عقیف و پاکدامن را دوست دارد». این قدر عفاف مهم است که حدیث داریم: «لَكَادَ الْعُفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ (2) نزدیک است عقیف یکی از ملائک باشد. عفت نوعی فرشته خویی است. نزدیک به فرشتگی است. همچنین روایت داریم

«مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» أجر مجاهدی که در جبهه (3)

میجنگد بالاتر از آن کسی نیست که عفت میورزد عفت گاهی عفت جنسی است، گاهی عفت گفتاری است. انسان در

ص: 212

1-1- مجموعه ورام، ج 1، ص 124.

2-2- «نزدیک است که عقیف فرشته ای از فرشتگان شود». نهج البلاغه، حکمت 474

3-3- همان.

و گفتار خود عقیف باشد. بر قوای جنسی خود عقیف باشد. شما اگر قرآن را باز کنید و این آیه را بخوانید که: « وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ » (1) می فرماید: ازدواج کنید. توصیه هم کرده است که از فقر نترسید، اگر فقیر بودید خدا شما را بی نیاز می کند ولی بعد می گوید: « وَلَيْسَتَّعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا » (2) به هر دلیلی نتوانستید ازدواج کنید، اجازه و لنگاری ندارید، عفت به خرج دهید، عقیفانه برخورد کنید. البته عفت سخت است. عفاف سخت است. به خاطر همین است که خدا انسان های

عقیف را دوست دارد.

شاد کردن دل مسلمان

همچنین در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) این سؤال شد: «کدام اعمال در نزد خدا خیلی محبوب است؟» «أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ»، حضرت فرمودند:

«وما إيتباعُ سرورِ المسلمِ»، دل مؤمن را شاد کردن». گفتند: چطور؟ . امروزه

بعضی ها اشتباه می کنند و می گویند: ادخال سرور یعنی برقصیم و شادی کنیم، نه به فرمود: ادخال سرور به این است که گرسنه ای را سیر کنی، غم از دل کسی برداری و قرض کسی را اداء کنی.

(3)

ص: 213

1-1- «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را». سوره نور، آیه 32

2-2- کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند باید پاکدامنی پیشه کنند. همان، آیه 33.

3-3- میزان الحکمه، ج 2، ص 435

چینش مطالب در قرآن

قرآن کریم یک کتاب به صورت کتاب های درسی و فصل بندی نیست که خدای تبارک و تعالی بعد از هر بحثی یک ترتیب خاصی برای آن قائل شده باشد. ضمن این که معتقد هستیم قرآن نظم دارد، ترتیب دارد اما مطالب را مختلف و در سوره های متعدد بیان فرموده است. منظور خود را واضح تر بگوییم: مثلاً کتاب های اخلاقی راجع به محبت اگر یک بحثی را مطرح می کنند، یک فصلی دارد، یک سیری دارد، بحث محبت در این فصل است، بحث علم در فصل دیگری است. در کتاب های حدیثی یا کتاب های تاریخی یا علمی هم این چنین است. اما در قرآن این طور نیست، در قرآن به مناسبت های مختلف چون به تدریج نازل شده، این مباحث مطرح شده است و لذا می گویند قرآن: «يَنْطِقُ»

بَعْضُهُ بِبَعْضٍ»، (1) برخی از آیات قرآن به بعض دیگر آیات در فهم آن کمک می کند، یا تعبیر مشهور آن این است که: «يُسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» بعضی از قرآن بعض دیگر را تفسیر می کند. به عبارت دیگر: اگر ما بخواهیم یک بحث موضوعی را در قرآن دنبال کنیم باید آن واژه را در آیات مختلفی بگردیم. نباید انتظار داشته باشیم همه کسانی را که خدا دوست دارد در یک آیه گفته باشد.

با این نکته ای که عرض کردم می خواهیم این را بگوییم که: در قرآن کریم به آیاتی برخورد می کنیم که خدا یک عده ای را دوست ندارد، و خود ما به عنوان یک فرد عادی برای دوست داشتن و دوست نداشتن خود دلیل داریم. من می گویم: فلان آقا را دوست دارم چون مهربان است، چون ما را تحویل می گیرد، جواب سلام من را می دهد. فلان آقا را دوست ندارم، سلام کردم جواب نداد، به خانه او رفتم به خانه من نیامد، فلان جا به من خیانت کرد. تمام اقدامات ما بر اساس این دو محور است؛ حب و بغض، روایت هم داریم: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ» (2) دین چیزی جز حب و بغض نیست. یعنی یک چیزهایی را دوست داریم، دنبال آن می رویم، دوست نداریم دنبال آن نمی رویم. می گوید: این غذا را دوست دارم، آن را دوست ندارم، این شهر را دوست دارم در آن سکونت می کنم، این شهر را دوست ندارم اصلاً در آن حضور پیدا نمی کنم.

ص: 216

1-1- نهج البلاغه، خطبه 133.

2-2- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 227.

چرا خداوند عده ای را دوست ندارد؟!

برای خداوند تبارک و تعالی بندگان مساوی هستند، چون خود او این ها را آفریده، وقتی در قرآن می فرماید: من این ها را آفریدم، می فرماید: «همه را بر فطرت توحیدی آفریدم». (1) چه می شود که خدا می گوید: من او را دوست ندارم؟ واقعا این می تواند بدون ملاک باشد؟! یک پدر هر تعداد که فرزند دارد وقتی به دنیا می آید همه آن ها را در آغوش می گیرد و همه را دوست دارد، ولی وقتی بزرگ می شوند یکی از آن ها دنبال فساد می رود، یکی دنبال آدم کشی، دنبال اعتیاد، یکی نه، درس می خواند، متدین می شود، نمازخوان می شود، این را دوست دارد، آن را دوست ندارد. دلیل آن چیست؟ مبنا دارد. مبنا این است که او به حرفش گوش نمی کند اما این گوش می کند، این نماز می خواند، اما او نماز نمی خواند، او دنبال فساد می رود اما این دنبال صلاح می رود. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«كَيْفَ يَدَّعِي حُبَّ اللَّهِ مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ حُبَّ الدُّنْيَا؟» (2) چطور کسی

که تمام قلب او را دنیا پر کرده است ادعای محبت خدا می کند؟»

کسی از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد: چرا برخی دعاها مستجاب نمی شود؟ حضرت در بخشی از پاسخ فرمودند: «ادعا می کنید محبت خدا را دارید ولی واقعا این طور نیست، ادعا می کنید شیطان را دوست ندارید ولی دوست دارید، دنبال او می روید» (3) ده ها آیه در قرآن داریم که می فرماید: من

ص: 217

1-1-سوره روم، آیه 30

2-2- غرر الحکم و درر الکلم، ص 518.

3-3- بحار الانوار، ج 9، ص 337

این عده را دوست ندارم، عبارت «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ» ته بار در قرآن آمده است. البته تعبیرات تندتر از آن هم گاهی در آیات داریم، مثلاً بعضی را خدا می فرماید: «يَضُلُّ» (1) خدا آنها را گمراه می کند. البته خدا هیچ وقت کسی را گمراه نمی کند، کنایه از این است که آن ها را رها می کند، آنها را به خودشان واگذار می کند. در بعضی از تعبیرها می فرماید: خدا آن ها را فراموش می کند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (2) به چه دلیل خدا بعضی را دوست ندارد؟ دلیل این که از خدا دور می شویم چیست؟ چه می شود که بعضی نزد خدا مبعوض می شوند؟ خدایی که بنده را خود آفریده، این قدر او را دوست دارد، در قرآن می گوید:

«أدعونی» (3) من را بخوان، بر من توکل کن، من را صدا بزن، تو یک وجب بیا من یک قدم می آیم.

در روایات داریم که خدا خطاب می کند: «بنده من! من صدای تو را دوست دارم، مناجات تو را دوست دارم» (4) خدا با این مهربانی که مدام می خوانیم: رحمن، رحیم، ودود، سلام، مؤمن، مهیمن. واقعا چه می شود که کسی مبعوض او می شود؟ مثل این که شما بگویید: این پدری که من میشناسم خیلی انسان مهربانی است، بین این فرزند چه کاری انجام داده که این پدر مهربان به او می گوید: دیگر با من صحبت نکن! خدا بعضی را

ص: 218

1-1- سوره رعد، آیه 27؛ سوره ابراهیم می آیه 14؛ سوره نحل، آیه 93 و...

2-2- «همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن ها را دچار خودفراموشی کرده.» سوره ع حشر، آیه 19.

3-3- سوره غافر، آیه 60

4-3- الکافی، ج 2، ص 490.

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ» (1) به آنها نگاه نمی کند، «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (2) خدا روز قیامت با آن ها صحبت نمی کند. خدایی که بنده خود را دوست دارد، او چه کرده که خدا با این بنده صحبت نمی کند، نگاه نمی کند؟

گناه و کفران و ربا

یکی از آیات در این خصوص این است:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (3) مال در اسلام وسیله نمو و رشد و تعالی است، ما نباید مال را بدون ایجاد کار و انجام کار افزایش دهیم، اگر ما از مال کار نکشیدیم و سود خواستیم، این ربا است و قرآن کریم در این آیه می فرماید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا» را نابود می شود، از بین می رود، ماندگار نیست. او «وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ» اما صدقه، کمک به فقرا ماندگار است. او «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» کسی که این دو ویژگی را داشته باشد خدا او را دوست ندارد؛ یکی کفار، یعنی کفران نعمت کند و یکی هم اثم، اهل اثم و گناه باشد.

در سوره نحل حدود چهل نعمت ذکر شده، حتی می گویند: یکی از اسامی سوره نحل «نعم» است، (4) سوره نعمت ها. فکر نمی کنم در هیچ سوره های این قدر نعمت آمده باشد. خدا در این سوره می فرماید: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» به مردم نعمت های ما را می شناسند، «ثُمَّ

ص: 219

1-1- سوره آل عمران، آیه 77

2-2- سوره بقره، آیه 174

3-3- «خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمیدارد. سوره بقره آیه 276.

4-4- تفسیر نمونه، ج 11، ص 149.

يُنْكِرُونَهَا» (1) ولی قدر آن را نمی دانند. پس یکی از گروه هایی که خدا آن ها را دوست ندارد، انسان هایی هستند که کفران نعمت می کنند، انسان هایی که ناسپاسی در مقابل نعمت های خدا می کنند، به جای شکر شکوه می کنند، در واقع داشته های خود را نادیده می گیرند. پیام دیگری که از این آیه استفاده می کنیم این است که انسان باید مال را به طور صحیح مصرف کند، اهل ریا و اهل فساد مال نباشد. از امام باقر (علیه السلام) داریم که فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله وسلم) نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ، وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ» (2)

همه هم با لام تمام می شود. «عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ»، یکی از حرف های بی جا، قیل و قال است، دوم این که «فَسَادِ الْمَالِ»، انسان مال را فاسد کند و سوم: «كَثْرَةِ السُّؤَالِ»، جاهایی که بی جهت سؤال شود. سؤال برای فهم عیبی ندارد، اما از سؤالات بی دلیل نهی شده ایم. منظور من روی فساد مال است، آیه می گوید: ربا مال را فاسد می کند اما صدقه باعث افزایش مال می شود.

ستمگران

گروه دیگری که خدا می گوید: ما آن ها را دوست نداریم، سوره آل عمران آیه 57 است که می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ» هر کسی ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد به نتیجه و اجر و ثواب آن می رسد».

ص: 220

1-1- آن ها نعمت خدا را می شناسند، سپس آن را انکار می کنند». سوره نحل، آیه 83

2-2- الکافی، ج 1، ص 60.

نزدیک ده ها مورد در قرآن ایمان و عمل صالح کنار هم ذکر شده است. بعضی در جامعه می گویند: دل تو پاک باشد، عقیده تو پاک باشد، عمل مهم نیست. من اگر به این نامحرم خوردم، خواهر و برادر هستیم مهم نیست، اگر نتوانستم نماز صبح بخوانم نیت من که بوده بخوانم. خیر، ایمان و عمل صالح کنار هم است. حدیث داریم: دین مثل یک درخت است، «الْإِيمَانُ أَصْلُهُهَا»؛ تنه آن ایمان است. ولی تنه برای کدام درخت کافی است؟ شاخه می خواهد، برگ می خواهد، آب می خواهد، ریشه می خواهد. فرمود: اصل آن ایمان است اما «الْأَصْلَ عُرْوَتُهَا؛ ریشه آن نماز است». درخت شما تنه داشته باشد، ریشه نداشته باشد فایده ندارد. بعد فرمود: «الزَّكَاةُ مَأْوَاهَا»، آبی که به این درخت می دهید زکات است. بعد فرمود: شاخه آن روزه است. میوه آن چیست؟ هر چقدر درخت بلند و زیبا باشد اما انسان از درخت توقع میوه دارد، از درخت گردو توقع گردو دارد. فرمود: میوه آن «الْكَفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ»، (1) پرهیز از حرام است. یعنی اگر همه این ها را انجام دادی تازه نوبت به میوه است. میوه چه زمانی درست می شود؟ وقتی همه این ها درست باشد.

در این آیه که عرض شد خداوند می فرماید: هر که ایمان و عمل صالح داشته باشد خدا به او اجر می دهد، «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (2) خدا ظالم را دوست ندارد.

ما سه نوع ظلم داریم؛ ظلم به خود، ظلم به مردم، ظلم به خدا، ظلم به

ص: 221

1-1- علل الشرائع، ج 1، ص 249.

2-2- «خداوند ظالمین را دوست ندارد». سوره آل عمران، آیه 57

خدا شرک است؛ «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (1) ظلم به مردم حق الناس است، ظلم به خود، «ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (2) «ظَلَمْتَ النَّفْسِي» (3) گناه و معصیت است. کسی که دروغ می گوید، آن که غیبت می کند به خود ظلم می کند. پس یکی از چیزهایی که خدا دوست ندارد ظالمین هستند.

اسراف کاران

در سوره مبارکه انعام آیه 161 می فرماید: «لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»

ما در قرآن کریم بیست و سه مرتبه کلمه اسراف داریم. اسراف یعنی

چه؟ یعنی ریخت و پاش، یعنی زیاده روی. اسراف انواع دارد، اسراف اعتقادی داریم، اگر کسی درباره خدا که باید بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آمد مشرک شد، بت پرست شد، این اسراف اعتقادی می شود، چون خدا در قرآن به فرعون، مسرف می گوید. (4) یعنی اسراف اعتقادی

یک اسراف داریم، اسراف اقتصادی است که بیشتر مردم اسراف را منصرف به همین معنی می کنند. قرآن کریم می فرماید: «خدا انسان های مسرف را دوست ندارد. تویی که برای یک وضو مقدار زیادی آب می ریزی، اصلاً برای چه وضو میگیری؟ برای این که نماز بخوانی و به خدا نزدیک شوی. خدا می گوید: من این کار تو را دوست ندارم، تویی که برای یک غسل مقدار زیادی آب میریزی، اصلاً برای چه غسل می کنی؟»

ص: 222

1-1- «فرزندم! به خدا شرک موز که شرک ظلم بزرگی است». سوره لقمان، آیه 13.

2-2- به خودمان ظلم کردیم». سوره اعراف، آیه 23.

3-4- «به خودم ظلم کردم». سوره نمل، آیه 44.

4-1- سوره غافر آیه 28.

"غسل میکنی که به خدا نزدیک شوی، شما با این کار در واقع خود را از خدا دور می کنید.

اسراف در جنبه های مختلف است: در مهمانی ها، در نان، در انرژی، در سوخت. شما در همین تهران یک وقت در خیابان ها نگاه کنید، این ترافیک هایی که هست ببینید، هشتاد درصد ماشین ها تک سرنشین است اسراف است، و خدا انسان اسراف کار را دوست ندارد.

پس گروه دیگری که خدا آن ها را دوست ندارد، انسان های مسرف هستند.

مفسدین

اما مورد بعدی در سوره مائده آیه 64 است که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»

ما یک فساد داریم یک صلاح، خیلی هم روشن است. وقتی حضرت موسی می خواست به میقات برود به برادر خود چه گفت؟ «وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» من می روم تو جانشین من باش، «وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (1) در جامعه اصلاح کن و نگذار فساد ایجاد شود. وجود مقدس ابا عبدالله (علیه السلام) من هم که همه ما ارادتمند به محضر و پیشگاه او هستیم، وقتی از مدینه بیرون آمد گفت: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ» (2) من فقط برای اصلاح بیرون آمدم». اما متأسفانه هر کسی که فساد می کند پیش

ص: 223

1-1- موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش و آنها را اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی منما». سوره اعراف آیه 142 .

2-2- بحار الأنوار، ج 44، ص 329 .

خود فکر می کند اصلاح می کند، آیه قرآن است که می فرماید:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (1) وقتی به آنها می گوئیم فساد نکنید می گویند: خیر،

ما اهل صلاح و اصلاح هستیم. خدا انسان های فاسد را دوست ندارد. فساد چیست؟ فساد مالی، فساد اخلاقی، فساد خانوادگی، اخلاق تو فاسد است اگر کسی در خانه ناسزا می گوید، بد دهان است، دروغ می گوید، فرزند خود را تحقیر می کند، همسرش جرأت ندارد دو کلام با او صحبت کند، اخلاقش فاسد است. خانمی نوشته بود: مادر شوهر من دیگر نمی تواند از جا بلند شود، عذر می خواهم، خود را نجس می کند. نوشته بود: پسرش او را می زند، می گوید: چرا خود را نجس کردی؟ چرا دوباره فلان کردی؟ یک روزی هم تو خود را نجس می کردی، این مادر تو را نمی زد، تو را می بوسید، کهنه تو را می شست، کهنه تو را عوض می کرد. حالا او هشتاد ساله شده نمی تواند خود را کنترل کند. چرا قرآن می گوید: پدر و مادر وقتی که ضعیف می شوند آن ها را احترام کنید، مراقبت کنید، همانطور که شما را در کودکی حفاظت و مراقبت کردند. «كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (2)

چطور بچه بودی از تو مواظبت می کرد، گریه شب تو را تحمل می کرد، حالا- ایشان پیر شده حافظه خود را از دست داده، یک چیزی را پنجاه مرتبه از شما سوال می کند درست جواب بده. «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ

ص: 224

1- هنگامی که به آن ها گفته میشود در زمین فساد نکنید، می گویند: ما فقط اصلاح کنندهایم، سوره بقره، آیه 11

2- همان گونه که مرا در کودکی تربیت کردند». سوره اسراء، آیه 24

لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (1) این آیات برای چه کسی نازل شده است؟ برای من و شما نازل شده است.

مگر به این ها که در قرآن نوشته، نباید عمل کنیم؟ به فروشگاه می روم می بینم «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (2) به خانه می آیم می بینم « لا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» (3)

در خیابان که می روم، می بینم هر چه این جا نوشته خلاف آن عمل می شود. قرآن می گوید: «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ (4) اگر این کتاب است، می گوید: با همسر خود مهربان باش، معاشرت نیکو. اگر این کتاب است می گوید: «لَا تَنْتَهَرُ هُمَا» پدر و مادر خود را نرنجان. می فرماید: خدا انسان مفسد را دوست ندارد. فساد چیست؟ فساد خانوادگی، فساد اخلاقی، فساد سیاسی موضع گیری که تو می کنی به اهداف نظام لطمه می زند، این حرف تو با وصیت نامه عزیزانی که در جبهه قطعه قطعه شده اند سازگار نیست، چرا به خاطر منیت و غرور حاضر میشوی خون شهدا را زیر سؤال ببری؟

ارتباط محبت خدا با فقر و ثروت

ما انسان هایی را می شناسیم که متّصف به این صفات هستند، یعنی کسانی

هستند که طبق آیات کلام الله مجید خداوند آن ها را دوست ندارد ولی غرق در نعمت هستند، گویی که خداوند آن ها را دوست دارد. نحوه مواجهه ما با این افراد، با این نگاه چطور باید باشد؟

ص: 225

1-1 و به آنان اُف مگو و بر آن ها فریاد زن و با آن ها بزرگووانه و با کرامت سخن بگو». همان، آیه 23.

2-2 وای بر کم فروشانه. سوره مطففین، آیه 1.

3-3 هیچ یک از شما غیبت دیگری را نکند». سوره حجرات آیه 12.

4- «و با آن ها به طور شایسته رفتار کنید». سوره نساء، آیه 19.

این سوال در واقع به این برمی گردد که اگر خدا آن ها را دوست ندارد از کجا می شود فهمید؟ به نظر من صورت مسئله بد مطرح شده است و آن این است که آیا ملاک این که خدا کسی را دوست ندارد این است که مثلا به او نعمت نمی دهد؟ یا ملاک این که کسی را دوست دارد این است که امکانات به او می دهد؟

عرض می کنم که ایوب پیغمبر که خدا این همه بلا به او داد، سختی به

او داد، خدا او را دوست نداشت؟ یا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) سه سال در شعب ابوطالب بود. محبوب ترین فرد نزد خدا پیغمبر است، اصلا می گوید: اگر من را هم دوست داری پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را تبعیت کن: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» (1)

او سه سال در شعب ابوطالب گرسنگی کشید، تشنگی کشید، گاهی از گرسنگی سنگ به شکم می بست، فرزند او فاطمه زهرا (علیها السلام) روی خاک میخوابید، دندان او در جنگ احد شکست، فرزند هجده ماهه او جلوی او پرپر شد. خدایا تو پیغمبر را دوست نداری؟ یک مثال ساده تر در رابطه با امام حسین (علیه السلام) است. خدا العیاذ باللله یزید را دوست داشت و به امام حسین (علیه السلام) بی توجه بود؟ آن حضرت شش ماهه بدهد، هجده ساله بدهد، سنگ بخورد، تیر بخورد، زن و فرزند او به اسارت بروند.

پس ملاک محبت خداوند فقر و ثروت و ... نیست. به قول معروف جوجه را آخر پاییز می شمارند، این «يُحِبُّ» و «لَا يُحِبُّ» قیامت معلوم می شود.

آنکه در این بزم مقرب تر است *** جام بلا بیشترش می دهند

ص: 226

حال این سؤال پیش می آید که خدا به همه نعمت می دهد، از کجا بفهمیم به من به خاطر دوستی داده، نه به خاطر استدراج که با آن نعمت سقوط کنم؟ کسی خدمت امام باقر(علیه السلام) آمد، گفت: من اخیراً دچار شک شده ام. حضرت فرمودند: چرا؟ گفت: هر چه از خدا میخواهم به من می دهد، نکند این استدراج باشد، سقوط تدریجی باشد؟ چون قرآن می فرماید: «سَسْتَدْرِجُهُمْ» (1) خدا به بعضی نعمت می دهد برای این که سقوط کنند یعنی پیمانان آن ها پر شود، مثل یزید لعنة الله علیه، به او سلامتی داد، امکانات داد، قدرت داد، مدام کشت، جنایت کرد. نکند این که هر چه از خدا می خواهم به من می دهد به خاطر این است که خدا من را دوست ندارد، اصلاً یک بیماری در زندگی من نمی آید، یک اتفاق نمی افتد. حضرت فرمودند: به خدا قسم که استدراج با شکر و سپاس گزاری خداوند جمع نمی شود. (2) یعنی اگر حوائج تو مشروع باشند، از راه حلال به دست بیاوری، شکر خدا را هم بجا بیاوری استدراج نیست.

نه نعمت دادن به کسی دلیل بر خوبی است، نه گرفتن دلیل بر بدی است. بعضی می گویند: انسانی بود متدین، مؤمن، نماز شب خوان، این قدر بد جان داد، دو سال در جا افتاد، شش سال یک بیماری گرفت، خلاصه تن او به بستر چسبید، سرطان گرفت، یک آقای هم میشناختیم نه در عمر خود نماز خواند نه روزه گرفت، به راحتی جان داد و مرد. آیا بد جان دادن دلیل بر بدی است؟ یا خوب جان دادن الزاماً دلیل بر خوبی است؟ خیر،

ص: 227

1-1- «به تدریج گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد». سوره اعراف، آیه 182.

2-2_ الکافی، ج 2، ص 97.

ایوب (علیه السلام) هم به بستر افتاد. بسیاری از بزرگان با سرطان از دنیا رفتند. من بگویم: دوازده سال است چیزی از خدا می خواهم به من نمی دهد پس من را دوست ندارد، خیر، این نیست. اتفاقاً روایت داریم خداوند بندگان را که خیلی دوست دارد گاهی دعای آن ها را دیر مستجاب می کند، می گوید: بگذارید ببیند با من صحبت کنند، گفتگو کنند، کسانی را که دوست ندارد می گوید: زود کار آن ها را انجام بدهید. (1) البته همیشه این طور نیست، می خواهم بگویم: حوزه ها را با هم خلط نکنیم.

خدا امام صادق (علیه السلام) را دوست داشت، امیر المؤمنین (علیه السلام) را هم دوست داشت، امیر المؤمنین (علیه السلام) با فقر زندگی کرد ولی امام صادق (علیه السلام) با ثروت زندگی کرد. این طور نیست که ما دارایی و نداری، بیماری و سلامت، بد جان دادن و راحت جان دادن ظاهری را الزام، ملاک خوبی و بدی یا دوست داشتن و دوست نداشتن خدا بگیریم.

فخر فروشان و متکبران

قرآن کریم در سوره مبارکه نساء آیه 36 می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورًا» (2) دو صفت کنار هم آمده، یکی «مُخْتَالًا» یکی «فَخُورًا» خدا کسانی را که اهل فخر فروشی هستند، اهل تکبر هستند و خیال پردازند را دوست ندارد. البته این ها به هم وابسته هم هست چون در واقع هر انسان متکبری در خیالات است، در عالم حقیقت نیست. چون اگر کسی خود را

ص: 228

1- الکافی، ج 2، ص 490

2-2 «خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمیدارد»

درک کنند متواضع است، چون ما چیزی نداریم. خدای تبارک و تعالی می فرماید: «جهنم بد جایی برای متکبرین است» (1) و در حدیث هم آمده است که در میان صفات رذیله، تکبر از همه بدتر و قوی تر است (2) «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (3) در روایت هم آمده است: «مَنْ تَكَبَّرَ وَصَدَّعَهُ اللَّهُ»؛ (4) چون متکبر با خدا در می افتد او را زمین می زند، تکبر صفت خدا است: «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (5) البته متکبری که به خدا می گوئیم نه به معنایی که به خود می گوئیم، یعنی کبر یابی، عظمت برای او است. من وقتی تکبر می ورزم یعنی با آن عظمت درگیر می شوم، لذا فرمود: خدا متکبر را زمین می زند.

این آیه هم می فرماید: کسانی که اهل خیال پردازی و فخرفروشی هستند،

خانه ما، ماشین ما، به دنبال فخرفروشی و تحقیر دیگران هستند را دوست ندارد. می گویند: الحمدلله ما که اهل این لقمه ها نیستیم، این لقمه ها از گلوی ما که پایین نمی رود. یعنی چه؟ یعنی از گلوی فلانی پایین می رود. این است که خدا انسان هایی را که اهل تفاخر باشند دوست ندارد.

ماجرای قارون و حضرت موسی (علیه السلام) در آیه 76 سوره قصص آمده است. قارون خیلی بر ثروت خود مغرور بود و می بالید و شادی می کرد و دیگران

ص: 229

-
- 1-1- سوره نحل، آیه 29.
 - 2-2- میزان الحکمه، ج 10، ص 9.
 - 3-3- ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور کرده است؟». سوره انفطار. آیه 1.
 - 4-4- وسائل الشیعه، ج 14، ص 516.
 - 5-5- «پاک و سالم از هر عیب و نقص، ایمنی بخش، چیره و مسلط، شکست ناپذیر، جبران کننده، متکبر (شایسته عظمت و بزرگی) است». سوره حشر، آیه 23.

را تحقیر می کرد، مردم از گرسنگی می مردند، کلید گنج های او در صندوقچه ها بود، خیلی احساس فخر فروشی و شادی می کرد. این آیه می گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (1) کسانی که شاد هستند. بعضی این را بد معنا می کنند، خدا انسان هایی را که شاد هستند دوست ندارد، یعنی چه؟ ما دو نوع شادی داریم، فرح دو نوع است؛ شادی مثبت و شادی منفی. بالغ بر ده الی پانزده آیه در قرآن پیرامون این موضوع است. مثلاً خدا در قرآن می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ» تا آنجا که می فرماید: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمْ» «شهادت شاد است»، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (2) که شهدا را نمی خواهد بگوید، شادی شهید شادی مثبت است. یا می فرماید: وقتی آیه قرآن نازل می شد مؤمنان شاد می شدند، خوشحال می شدند، (3) این شادی مثبت است. این شادی ها بد نیست، شادی بر انجام وظیفه، شادی بر شنیدن قرآن، شادی بر شهادت.

اما از آن طرف خدا در قرآن می فرماید: پیغمبر! وقتی تو در جنگ ها شکست می خوردی بعضی خوشحال می شدند «إِنْ تُصِيبُكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا» (4)

اما اگر به توبدی می رسید، شکستی میرسید، شادی می کردند. به عبارت دیگر «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» یعنی خدا آن هایی را که بر زمین خوردن دیگران خوشحالی می کنند یا بر ثروت زیاد خوشحالی می کنند یا بر گناه

ص: 230

1-1- خداوند اهل شادی مغرورانه را دوست ندارد.

2-2- گمان نکن کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند، بلکه آن ها زنده اند ... به خاطر آنچه خدا به آن ها داده است شادمانده. سوره آل عمران، آیه 169 و 170.

3-1- سوره رد، آیه 36

4-4- اگر به شما بدی برسد آن ها شاد می شوند. همان، آیه 120.

خوشحالی می کنند را دوست ندارد. بعضی اینطور هستند، می گوید: چنان او را فریب دادم که خود او هم نفهمید، لذت می برد، از این که شراب می خورد یا این که فلان جوان را معتاد کرده است، این را خدا می گوید:

«لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»

بعضی در مسائل اجتماعی این چنین اند، چراغ قرمز را رد می کند می گوید: چقدر خوب رد کردم، مثل این که یک افتخاری برای خود می داند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» شامل اینجا می شود، کسانی که از گناه شاد هستند، بر پیروزی های حرام شاد هستند، بر شکست مسلمین، بر زمین خوردن دیگران، بر ضرر دیگران خوشحالی می کنند.

در قرآن می خوانیم: «كُلُّ حَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (1) احزاب این طور هستند، فقط به آن پیروزی ها و موفقیت خود شاد می شوند. آیه نمی خواهد این ها را بگوید: اگر شما در عروسی دختر خود شاد بودید، در دامادی پسر خود شاد بودید، برای مکه رفتن شاد بودید، در جلسه دوستان دور هم نشستید، صله رحم می کنید شاد می شوید، این ها را که نمی خواهد بگوید.

لعن شدگان خداوند

بحث این بود که خدا بنده هایی را دوست ندارد، به دلایلی که گفتیم،

تکبر دارند، خیانت می کنند، اسراف می کنند، فساد می کنند. یک وقت یک پدر به فرزند خود می گوید: من تو را دوست ندارم، حداکثر می گوید: به خانه من نیا، به دیدن من نیا، با من صحبت نکن، اما یک وقت یک پدر به

ص: 231

فرزند خود می گوید: تو اصلاً پیش من ملعون هستی، مطرود هستی، او را بیرون می اندازد. خدا بعضی را دوست ندارد، اما بدتر از این آن است که بعضی را لعنت می کند.

لعنت یعنی چه؟ یعنی تمام، یعنی دیگر پرونده او بسته می شود، در واقع

او را طرد می کند، می گوید: او دیگر به حریم من راه ندارد. این ها چه کسانی هستند؟ موارد متعددی است، یک دسته از آنها «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (1) کسی خدا و پیغمبر را آزار دهد. «مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَى اللَّهَ»، (2) اگر کسی مؤمن را آزار دهد خدا را آزار داده است، دل یتیم را بشکند خدا را آزار داده است، یک انسان فقیر را فریب دهد، خدا را آزار داده است، خدا آزاری این است. «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» هر کس خدا و پیغمبر را آزار دهد، خدا در آیه 57 سوره احزاب می فرماید: لعنت خدا بر او، و ملعون و مطرود خدا است.

پس کاری انجام ندهیم که خدا و پیغمبر را آزار دهیم. ممکن است شما سؤال کنید چطور؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «مَنْ آذَى فَاطِمَةَ فَقَدْ آذَانِي» (3) هر کس حضرت زهرا (علیها السلام) را آزار دهد من را آزار داده است». آیا آن خواهری که رعایت حجاب را نمی کند، این آزار زهرا (علیها السلام) جا نیست؟ شما فکر نکنید آزار

حضرت فقط به این است که مثلاً فدک گرفته شود با آزار حضرت فاطمه (علیها السلام) به این است که با آن حضرت آنچنان برخوردی شد، خیر، خواهر

ص: 232

1-1. ان ها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعن و از رحمتش دور می کند». سوره احزاب، آیه 57

2-2- وسائل الشیعه، ج 16، ص 356.

3-3- الفصول المختاره، ص 88 بحار الأنوار، ج 29 ص 158.

بزرگواری که شما می گویند: حضرت زهرا الگوی من است، اگر بد حجاب بیرون آمدی دل حضرت فاطمه را می آزاری و اگر دل ایشان را آزدی، دل پیغمبر و خدا را آزدی و اگر دل خدا و پیغمبر را آزدی مصداق این آیه می شوی. ممکن است بعضی ناراحت شوند و بگویند: خیر، این طور نیست

خوششان نیاید، اما باید گفت: چرا همین طور است، منتها متوجه نیستیم.

راه بازگشت به سوی خدا

حال اگر کسی مبعوض خدا شد یعنی خدا او را دوست نداشت، چه

کار کند که برگردد؟ آیا راه بازگشتی هست؟

من از شما سوال می کنم: محصلی که تجدید شده یا مردود شده است، اگر پیش مدیر آمد و گفت: من تجدید شده‌ام، مردود شده‌ام، چه کاری باید انجام دهم؟ به او چه خواهند گفت؟ می گویند: درس بخوان، و بدان که همین مدرسه و همین میز جایگاه تو است. امام سجاد (علیه السلام) در مناجات تائبین عرض می کند: «خدایا تو دری به نام در توبه گذاشتی، اگر کسی این در را نزد، تقصیر خود او است. شما می گویند: من گرسنه هستم، چه کاری انجام دهم؟ می گویم: این آدرس رستوران، هزینه آن هم با من، شما بیا در بزن، وارد شو، غذا بخور. مگر حر در آغاز کار امام حسین (علیه السلام) ما را اذیت نکرد؟ امام

حسین من به او گفت: «ثَكَلْتُكَ أُمَّكَ» مادرت به عزایت بنشیند». (1) چرا راه ما را بستی؟ مگر همین حر روز عاشورا با همین اذیتی که به امام حسین (علیه السلام) کرد نیامد؟ امام حسین (علیه السلام) هم او را پذیرفت. مگر در فتح مکه پیغمبر کسانی

ص: 233

زندگی را نبخشید که از او دندان شکسته بودند؟ اذیت پیغمبر بود، با او جنگیده بودند، اما راه بازگشت باز بود و خدا در رحمت را نمی بندد، مگر آن که کسی خودش استفاده نکند. پس راه بازگشت هیچ گناهی بسته نیست، به عبارت دیگر هیچ فرد مبعوضی وجود ندارد الا این که می تواند محبوب شود. یک اراده، یک توان، یک یا الله گفتن و محکم پای آن ایستادن می خواهد.

نکته پایانی

برخی می گویند: بنابر آنچه که شما گفتید پس خداوند انسان های کمی را دوست دارد، چرا که به هر حال بسیاری از انسان ها به نحوی گرفتار یکی از این ها هستند. باید عرض کنم، اول این که ما فقط «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ» ها را نگفتیم، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» ها را هم گفتیم و بسیاری هم شامل آن آیات می شوند.

نکته دیگر اینکه وقتی می گوئیم: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (1) خدا

انسان های اسراف کار را دوست ندارد. منظور از آیه کسی است که اسراف رویه او است، شیوه او اسراف است، بنای او بر این است که با اسراف زندگی خود را بچرخاند. اما کسی که اهل رعایت است، اهل توجه است، شب یک مهمانی داشت، برای ده نفر غذا درست کرده بود، پنج نفر نیامدند هر طوری هم کرد نشد از این غذا استفاده شود و مجبور شد غذای زیادی را دور بریزد، این مسرف نیست.

ص: 234

مسلم عزیزانی که دغدغه دینی دارند، دوست ندارند دروغ بگویند،

دوست ندارند اسراف کنند، دوست ندارند خیانت کنند اما پیش آمد یک مرتبه یک دروغی گفت، بعد هم ناراحت شد و استغفار هم کرد. بالأخره قرآن کریم یک چیزهایی گذاشته است که آن ها از بین برنده گناهان هستند، به عبارت دیگر جبران کننده هستند. مثلاً در سوره مبارکه تغابن آیه 17 می فرماید: «إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (1) کسانی که به دیگران قرض می دهند، وام می دهند، اتفاق می کنند «يُغْفَرُ لَكُمْ» خدا گناهان آن ها را می آمرزد.

روایت داریم که صلوات بر پیامبر زیاد بفرستید «فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ» (2) صلوات بر پیامبر گناهان را نابود می کند. یا مثلاً می فرماید: «إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ يُذِيبُ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَذِيبُ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ» (3) خوش اخلاقی گناه را ذوب می کند همان طور که خورشید یخ را آب می کند. پس آقایی که در خانه اش خوش خلق است، این خوش اخلاقی گناه او را تکفیر می کند. تکفیر یعنی جبران، یعنی پاک کردن. درود بر پیامبر، وام دادن و قرض دادن به دیگران، عیادت بیمار رفتن و... جبران کننده است.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: پیغمبر! به تمام گنهکاران بگو:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (4)

ص: 235

1-1- «اگر به خدا قرض دهید، آن را برای شما مضاعف می کند و شما را می بخشد»

2-2- الأملی للصدوق، ص 73

3-3- بحار الأنوار، ج 68، ص 395.

4-4- بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید، از رحمت خداوند نومید نشوید». سوره زمر، آیه 53

از رحمت خداوند ناامید نباشید، اما اگر آن گنهکار، آن مسرف، آن دروغگو، آن خیانتکاری که این ویژگی را دارد و بر این ویژگی باقی می ماند و توبه نمی کند، خدا او را دوست ندارد. به قول ما طلبه ها می گوئیم: تا زمانی که متصل به این صفت است یعنی اسراف کاری می کند، خداوند او را دوست ندارد «لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (1)

ص: 236

1-1- سوره اعراف، آیه 141.

1 . قرآن

2. الاحتجاج، طبرسي، احمد بن علي، مشهد، نشر مرتضى، چاپ اول، 1403 ق.

3 . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، قم، كنگره شيخ مفيد،

چاپ اول، 1413 ق.

4 . إرشاد القلوب إلى الصواب، ديلمى، حسن بن محمد، قم، الشريف الرضى،

چاپ اول، 1412 ق .

5. إعلام الورى بأعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن، تهران، اسلاميه، چاپ

سوم، 1390 ق. .

6. أعلام الدين في صفات المؤمنين، ديلمى، حسن بن محمد، قم، مؤسسة آل

البيت (عليه السلام) چاپ اول، 1408 ق.

7 . إقبال الأعمال، سيد بن طاووس، تهران، دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم،

1409 ق.

8 . الأمالى ، شيخ صدوق، بيروت، اعلمى، چاپ پنجم، 1400 ق.

9 . الأمالى، شيخ مفيد، قم، كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، 1413 ق.

1 . بحار الأنوار، علامه مجلسى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، چاپ دوم،

1403 ق.

11. البلد الأمين و الدرع الحصين، كفعمي، ابراهيم بن على عاملى، بيروت، مؤسسة

الأعلمى للمطبوعات، چاپ اول، 1418 ق.

12. تحف العقول، ابن شعبه حرانى، حسن بن على، قم، جامعه مدرسين، چاپ

دوم، 1404 ق.

13. تصنيف غررالحكم، تميمي أمدي عبد الواحد بن محمد، قم، دفتر تبليغات،
چاپ اول، 1366 ش.
14. تفسير قمي، قمی، علی بن ابراهيم، قم، دار الكتاب، چاپ سوم، 1404 ق.
15. تفسير نمونه، آيت الله مكارم شيرازي، ناصر، تهران، دار الكتب الإسلامية،
چاپ اول، 1374 ق.
16. تهذيب الأحكام، شيخ طوسي، تهران، دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم،
1407 ق.
17. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شيخ صدوق، قم، دار الشريف الرضي
لنشر، چاپ دوم، 1406 ق.
18. جامع الأخبار، شعيري، محمد بن محمد، نجف، مطبعة حيدريه، چاپ اول.
19. الخصال، شيخ صدوق، قم، جامعه مدرسين، چاپ اول، 1362 ش. دعائم
الإسلام، ابن حيون، نعمان بن محمد مغربي، قم، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) على چاپ
دوم، 1385 ق.
20. رجال الكشي، كشي، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، 1409 ق.
21. روضة الواعظين، فتال نيشابوري، محمد بن احمد، قم، انتشارات رضى، چاپ
اول، 1375 ش.
22. رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، جزائري، نعمت الله بن عبد الله، بيروت،
مؤسسة التاريخ العربي، چاپ اول، 1427 ق.
23. صحيفه سجاديه.
24. علل الشرائع، شيخ صدوق، قم، كتاب فروشى داوري، چاپ اول، 1385 ش.
25. عوالي اللئالي، ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، قم، دار سيد الشهداء

لنشر، چاپ اول، 1405 ق.

ص: 238

26. عيون أخبار الرضا (عليه السلام) شيخ صدوق، تهران، نشر جهان، چاپ اول، 1378 ق.
27. عيون الحكم و المواعظ، ليشي واسطى على بن محمد، قم، دار الحديث، چاپ اول، 1376 ش.
28. غرر الحكم و درر الكلم، تميمى آمدى، عبد الواحد بن محمد، قم، دار الكتاب الإسلامى، چاپ دوم، 1410 ق.
29. الفصول المختاره، شيخ مفيد، قم، كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، 1413 ق.
30. قرب الاسناد، حميرى، عبد الله بن جعفر، قم، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) چاپ اول، 1413 ق.
31. الكافى، شيخ كلينى، تهران، دار الكتب الإسلاميه، چاپ چهارم، 1407 ق.
32. كامل الزيارات، ابن قولويه، جعفر بن محمد، نجف اشرف، دار المرتضويه، چاپ اول، 1356 ش.
33. كشف الغمة في معرفة الأئمة، اربلى، على بن عيسى، تبريز، بنى هاشمى، چاپ اول، 1381 ق.
34. كنز العمال، المتقى الهندى، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1409 ق.
35. مجمع البيان، طبرسى، فضل بن حسن (امين الاسلام)، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، 1372 ش.
36. مجموعه ورام، ورام بن أبى فراس، مشهد، بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى، چاپ اول، 1369 ش.
37. المحاسن، برقى، احمد بن محمد بن خالد، قم، دار الكتب الإسلاميه، چاپ دوم، 1371 ق.
38. المحجة البيضاء، علامه فيض كاشانى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به

39. مرآة العقول، علامه مجلسی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ دوم، 1404 ق.
40. مستدرک الوسائل، علامه نوری، قم، مؤسسه آل البيت (علیه السلام) طبل چاپ اول، 1408 ق.
41. مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد، شهید ثانی، زین الدین بن علی، قم، بصیرتی، چاپ اول.
42. مصباح المتهدج، شیخ طوسی، بیروت، مؤسسه فقه الشیعة، چاپ اول، 1411 ق.
43. المصباح کفعمی، کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، قم، دارالرضی (زاهدی)، چاپ دوم، 1405 ق.
44. مکاتیب الرسول (صلی الله علیه السلام) الفنان احمدی میانجی، علی، قم، دار الحدیث، چاپ اول. 1419 ق.
45. مکارم الاخلاق، طبرسی، حسن بن فضل، قم، شریف رضی، چاپ چهارم، 1412 ق.
46. مناقب آل ابی طالب (علیه السلام) علی ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، قم، علامه، چاپ اول، 1379 ق.
47. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، 1413 ق.
48. میزان الحکمه، موسسه دارالحدیث.
49. نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح.
50. نهج الفصاحه، پاینده ابو القاسم، تهران، دنیای دانش، چاپ چهارم، 1382 ش.
51. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، قم، مؤسسه آل البيت (علیه السلام) چاپ اول، 1409 ق.
52. الوافی، علامه فیض کاشانی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین (علیه السلام)

چاپ اول، 1406 ق

53. ینایع المودة، قندوزی، دار الأسوة للطباعة والنشر، چاپ اول، 1416ق.

ص: 240

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

